سورة مريم عليها السّلام ثمان وتسعون آيات مكيّة

از ابيّ بن كعب روايتست كه رسول خداى فرمود كه هركه سورهٔ مريم بخواند حق تعالى او را ده حسنه بعدد هركه تكذيب زكريّا كرده و تصديق او نموده باشد و تكذيب يحيى و مريم و عيسى نموده باشد و بعدد هركه تصديق و تكذيب ابراهيم و اسمعيل و اسحق و يعقوب و موسى و هرون و ادريس على نبيّنا و عليهم السّلام كرده و هركه دعوى ولد كرده بر خداى تعالى و هركه نكرده و از حضرت امام جعفر صادق عليه السّلام مرويست كه هركه بر قراءت اين سوره مواظبت نمايد نميرد تا آنچه مراد او باشد از دنيا در نفس و مال و ولد بيابد و در آخرت از اصحاب عيسى بن مريم باشد و مقابل پادشاهى سليمان بن داود در جنت باو دهند بسم الله الرّحمن الرّحيم

كهيعص عبد الله عبّاس فرموده كه كهيعص نامیست از نامهاى الهى و مؤيد اينست كه امير المؤمنين صلوات الله عليه در بعضى ادعيه فرموده اند يا كهيعص و يا حمعسق اغفر لى و كلبى گفته كه اين ثنائيست كه حق تعالى خود را فرموده و كسى را بر حقيقت معنى آن اطلاع نيست و از عطا نقلست كه سعيد بن جبير از ابن عبّاس روايت كرده كه كاف مفتاح اسم كافى و كريم است و كبير و ها اشارت باسم هادى و يا ايما بحكيم و حليم و رحيم و مجيد و حميد و عين اشعار بعليم و عزيز و عظيم و عادل و صاد ايما بصادق و در لباب آورده كه يا اشارت به يا من يجير و لا يجار عليه و يا من يجيب من دعاه و نزد بعضى اين اسم بهترين اسماء الهيست و گويند كه اسم سوره است يعنى اين سوره ذكر رحمت ربّك ياد كردن بخشش پروردگار تست

ونابر اقوال

٣

ونابر اقوال ديگر معنى آنست كه اينكه خوانده ميشود بر تو ذكر بخشش آفريدگار تست عبده زكريّا بندهٔ خود زكريّا بن آذر و آن بخشش اجابت او بسحاب بود دعاى زكريّا را در طلب ولد و او از انبياى بنى اسرائيل بود از اولاد رجيم بن سليمان بن داود عم مريم احبار بيت المقدس و صاحب قربان بود و بس قصّه او را بخوان و ياد كن براى امّت خود اذ نادى ربّه چون ندا كرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بيت المقدس بعد از تقرّب بقربان كردن نداء خفيّا بخواندنى پنهان چه اخفا در دعا با جابت نزديكتر است بجهت آنكه از ريا دورتر است و گويند خفاى آن بجهت آن بود كه از بنى اعمام خود شرم ميداشت كه در نود سالگى با وجود زن نود و هشت ساله از اينها از خدا طلب فرزند كند دعاى او اين بود كه قال ربّ گفت اى پروردگار من انّى وهن العظم بدرستى كه سست شده استخوانهاى كه ستون بدن است منّى از من و چون اين نوع استخوان كه اصل اعضا است سست شده باشد اعضاى ديگر بطريق اولى واشتعل الرّأس شيبا و افروخته گشت سر از پيرى يعنى چنانكه تاريكى و سياهى نبود منتفى ميشود سياهى موى من بسفيدى پيرى منتفى گشت چنانكه آتش در جائى افتد و همه اجزا فرا گيرد و بجاى ديگر سرايت كند سفيدى موى من كه يكجا واقع شده بود بموضع ديگر سرايت كرده همه سفيد گشت ولم اكن و نبوده ام بدعائك ربّ بخواندن من ترا اى پروردگار من شقيّا بى بهره و نااميد يعنى هرگاه دعا كرده ام باجابت رسانيده و مرا محروم نكردانيده و من عجس اجابت تو خوكرده ام پس درين دعا محروم و نااميدم مگردان و اجابت آن فرماى بعد از عرض دعا و نياز شرح حال خود را كه باعث دعا است بيان ميكند و ميگويد وانّى خفت الموالى و بدرستى كه من ميترسيدم از اولياىكه وارث من باشند از بنى اعمام كه بدترين بنى اسرائيلند و ترکهٔ مرا در موضعى كه غير رضاى تو باشد خرج كنند من ورائى از پس من وكانت امرأتى عاقرا و زن من نازاينده است و در پيرى فرو رفته فهب لى پس ببخش مرا من لدنك از نزديك خود فرزندى كه اولى باشد بتركه و مع ذلك ولى عهد من و متولى امور من يا ولدى كه ولى از اوليا و دوستى از دوستان تو باشد از روى استحقاق يرثنى ميراث برد از من ترکهٔ مرا ويرث من آل يعقوب و ميراث گيرد از اولاد يعقوب بن ثامان كه پدر مريم بوده و نزد كلبى برادر زكريّا بوده و گويند مراد يعقوب بن اسحق بن ابراهيم است زيرا كه زكريّا خواهر مريم خواسته بود كه دختر عمران بود و نسب او متصل بود به يعقوب پيغمبر و نزد سدى زن او از اولاد سليمان بود و داود از اولاد يهودا بن يعقوب و زكريّا از نسل هارون و هرون از اولاد لاوى بن يعقوب جميع اصحاب ما باين استدلال كرده اند بر آنكه انبيا مال را بميراث گرفته اند نه آنكه ما يعرف خود را صدقه ميكرده اند زيرا كه ميراث با وارث مذكور مالست نه علم و نبوّت چه لفظ ميراث را در لغت و شريعت حقيقة استعمال نميكنند مگر بطريق مجاز و آن مگر بر آنچه نقل كرده ميشود از موروث بوارث از اموال و غير اموال بمجاز نقل كردن خلاف اصل است و بدون دليل غير جايز و ديگر آنكه زكريّا بعد ازين فرموده كه واجعله ربّ رضيّا يعنى بگردان فرزند مرا اى پروردگار من شايسته و پسنديده كه از قول و فعل او راضى باشى و هميشه مطيع و فرمان بردار تو باشد پس اگر مراد از ارث نبوّت باشد چنانكه مخالف ميگويد ذكر اين بعد ازين بى معنى بود و لغو و عبث باشد همچنانكه نيكو نباشد كه كسى گويد بار خدايا پيغمبرى بما فرست و او را عاقل و مرضى خود گردان زيرا كه هرگاه كه شخصى منصب نبوّت داشته باشد البته متصف خواهد بود باينها و آنچه اعظم از آنست مؤيد اينست كه زكريّا تصريح فرموده

الطلاق نميكنند

بانکه میترسم از بنی اعمام خود بعد از فوت خود پس طلب وارث بجهت خوف و بوده باشد از بنی اعمام و
این معقول نیست مگر بمال نه نبوت و علم زیرا که زکریا اعلم از آن بود بانکه او سبحانه نبوت و علم بکسی دهد
که از اهل آن نبود دلیل اینکه مخالف ز پیغمبر نقل کرده که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة
محض افترا باشد و عین عناد و طغیان و لهذا سیدة النساء علیها السلام تکذیب این سخن کرده و در آن استشهاد فرموده
بایه یرثنی و یرث من آل یعقوب حاصل که زکریا بجهت خوف آنکه مبادا که میراث او به بنی اعمام منتقل شود و آنرا
در فسق و فجور صرف کنند و موجب ازدیاد فسق و معصیت ایشان شود از حق تعالی طلب فرزند صالح کرد که مرضی
او سبحانه باشد و ما سوا امر او بعد از دعا سر بسجده نهاد و تضرع میفرمود و منادی ندای کرم ربانی وعده اجابت
دعا داده باو که یا زکریا انا نبشرک ای زکریا بدرستی که ما بشارت میدهیم ترا بغلام اسمه یحیی
بپسری که نام او یحیی است لم نجعل له نیافریدیم مر او را من قبل پیش از این سمیا اسم یعنی هیچکس
قبل از و باین اسم مسمی نبوده و این موجب مزیت شرف اوست و نزد ابن جبیر سمی بمعنی مثل است یعنی هیچکس
پیش از و بصورت و هیئت او خلق نکرده بودیم و یا از آن حیثیت که از زن عاقر در وجود آمد و هیچ فرزندی از زن
عقیم متولد نشده و یا باعتبار وفور علم و کثرت حکمت و فضیلت او و از ابی عبد الله مرویست که همچنانکه یحیی را سمی نبود
امام حسین را نیز سمی نبود یعنی پیش از این هیچکس را بنام او نبود و آسمان بر هیچکس گریه نکرد مگر بر یحیی و امام حسین
علیهما السلام که چهل صباح بر هر دو بگریست و پرسیدند که گریه آسمان بر چه طریق بود فرمود بوقت طلوع و
غروب سرخ میشد و قاتل یحیی ع ولد الزنا بود و قاتل امام حسین ع نیز ولد الزنا بود ثعلبی آورده
که حق تعالی ذکر قبل از آن فرمود که اراده او تعلق گرفته بود که بعد از و کسی را بظهور آورد که او را بکمالات
تامه و فضایل کثیره و علوم جلیله اختصاص دهد که هیچکس بآن مرتبه نرسیده باشد و نرسد و اسم
سامی آنرا از نام همایون فرجام خود مشتق سازد چنانچه و العرش محمود و هذا محمد ع القصه چون
زکریا ببشارت فرزند شنید از روی تعجب نه بر وجه استبعاد از قدرت الهی قال گفت رب ای پروردگار
من انی یکون لی غلام چگونه باشد مرا پسری و کانت امراتی و حال آنکه هست زن من عاقرا نازاینده
و قد بلغت و بدرستی که رسیده ام من الکبر از بزرگ سالی عتیا بنحافت و حالت یاس و خشکی اعصاب
و عظام و ضعف قوی از حسن منقولست که این سخن بر طریق استعلام است از کیفیت ولد آوردن یعنی
بار خدایا ما را جوان خواهی ساخت با هم درین پیری و بزرگی سال قدرت ارزانی خواهی فرمود قال گفت
فرشته بامر خدا در جواب او که ای زکریا کذلک امر چنین است که هم درین پیری و بزرگی سال ولد موعود
موجود خواهد شد قال ربک گفت پروردگار تو هو این کار که آفریدن فرزند است درین سن از
دو شخص علی هین بر قدرت من آسانست رد قدرت تو کنم تا بر مباشرت قوت یابی و رحم زن ترا
گشاده سازم تا نطفه را جذب کند و آنرا اجتماع ولد رساند و قد خلقتک و بدرستی که آفریدیم ترا من قبل
پیش از یحیی بوجود آوردم و لم تک شیئا و حال آنکه نبودی چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا از عدم
بوجود آوردم پس قادر خواهم بود بر آفریدن فرزند از دو پیر چه زایل ساختن مانع ولد که آن عقر و جه
نست آسان تر است از ابتدا آفریدن و از ابی جعفر ع مرویست که یحیی بعد از بشارت به پنج سال متولد شد القصه
زکریا ازین حال مسرور شد اما تاکید آنست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا مدتی دیگر بظهور خواهد رسید

استشهاد

وبجهت این

وبجهت این قال گفت رب اجعل لی ای پروردگار من بگردان برای من یعنی بنمای مرا آیة
علامتی که بدان قرب وقوع این واقعه معلوم گردد و بان استدلال کنم بر رسیدن زمان وجود ولد
قال گفت خدای مر زکریا را آیتک نشانه تو برین الا تکلم الناس آنست که سخن نتوانی
گفت با مردمان ثلث لیال سه شب و روز ان سویا بی دردی و بیم پیوسته یعنی سه شبانه
روز تمام نزد اکثر مفسران مراد سوی صحیح و سلیم است یعنی قادر نباشی بر سخن کردن و حال آنکه
سوی الخلقه باشی و تن درست باشی نه گران بجهة علتی باشد القصه بعد ازین بشارت و بیان
علامت وقتی قراءت زبور میکرد و به تسبیح مشغول بود که ناگاه زبانش بیکبار بسته شد و اصلا نتوانست
که سخن کند و مردمان بنا بر عادت خود بر در مسجد منتظر بودند تا زکریا بیرون آید و در مسجد بگشاید تا با وی
نماز کنند فخرج پس بیرون آمد علی قومه بر گروه خود صباح آن روز که در شب زن او حامله شده بود
من المحراب از مصلای خود و ایشان بعدم قدرت او به تکلم اطلاع پیدا کردند بدانستند که اثر اجابت
دعای وی بفعل آمده و خوشحال گشتند فاوحی الیهم پس اشارت کرد زکریا بسوی ایشان بدست خود
ان سبحوا آنرا که نماز کنید یا تسبیح گوئید خداوند خود را و بشکر او قیام نمائید بکرة در بامداد
که پیش از طلوع آفتابست و عشیا و در شبانگاه که بعد از غروب آنست و بعد از سه شبانروز که بدین
منوال گذشت زکریا بحال خود آمد و یحیی بعد از مضی مدت حمل متولد شد و در کودکی پلاسی
پوشیده بود و با احبار بطریق عبادت و طاعت موافقت میفرمود تا وقتی که فرود آمد از حق تعالی بر وی
خطاب مستطاب رسید که یا یحیی خذ الکتاب ای یحیی فرا گیر کتاب توریة را بقوة بقوتی
که ترا داده ایم بر اخذ آن و عمل کردن بآن و آتیناه الحکم و دادیم یحیی را حکمت و آن فهم توریت بود
و دانستن احکام آن صبیا در حالتی که کودک بود در سن سه سالگی ابن عباس فرموده که معنی
آنست که او را پیغمبری دادیم در حالت سه سالگی عیاشی باسناد خود از علی بن اسباط روایت کرده
که او گفت روزی نزد ابی جعفر محمد بن علی رضا ع رفتم و او در سن پنج سالگی بود در حسن اخلاق و فهم
و ذکاء او تامل میکردم فرمود که حق تعالی احتجاج امامت میکند بر همان طریق که احتجاج نبوة میکند و بعد از آن
این آیه را تلاوت فرمود که فلما بلغ اشده و استوی آتیناه حکما و علما و آتیناه الحکم صبیا بعد از آن
فرمود که جایز است که حق تعالی اعطای نبوت کند در چهل سالگی و جایز است که آنرا اکرامی کند در سن کودکی
که ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء از ضحاک نقلست که یحیی در وقت سه سالگی کودکان محله روزی او را
گفتند که ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود ما از برای بازی آفریده نشده ایم این سخن پندی عظیم است بیخبران
بازیچه غفلت را که عمر عزیز خود را ببازی و لهو و لعب میگذرانند و بدام فریب انما الحیوة الدنیا
لهو و لعب مشغول و مقید میباشند القصه حق تعالی میفرماید که ما دادیم یحیی را حکمت و فهم و توریت در حین
کودکی و حنانا و رحمت و عطوفت مر او را من لدنا از نزدیک خود بجهت آن مردمان را بطاعت خدا می خواند
و از معصیت دور میکرد اند و گویند مراد بحنان کمال خوف و خشیت و نهایت ترسکاری او بوده و زکوة و دیگر
دادیم او را طهارت و عمل پاکیزه یعنی لطف الهی شامل حال او شد از اول صغر تا زمان انقضای اجل پاکیزه بود

از جمیع خبایث و معایب یعنی او را دادیم برکت و زیادتی از علم و عمل وَكَانَ تَقِيًّا و بود ترسنده و پرهیزکار
از جمیع منهیات و مطیع او در جمیع حالات و هرگز هیچ خطیئت در خاطر او خطور نکرد چه جای آنکه آنرا
بفعل آورد وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ و بود نیکوکار به پدر و مادر خود و مهربان و فرمان بردار ایشان
وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا و نبود سرکش یعنی عاق الوالدین و گردنکش بسبب کان عَصِيًّا و نبود عاصی
مر امر پروردگار خود را وَسَلَامٌ عَلَيْهِ و سلام از ما بر یحیی است يَوْمَ وُلِدَ روزی که متولد
شد یعنی زمان مولود وَيَوْمَ يَمُوتُ و روزی که میرد وَيَوْمَ يُبْعَثُ و روزی که برانگیخته شود
حَيًّا زنده مراد بسلام نزول رحمت او سبحانه است بدو در دنیا و آخرت تخصیص این سه موضع بذکر
جهت آنست که وحشت ترین مواطن است چه مولود چون متولد شد و خود را در خارج مقام مطمئن
بیند که در آن بود و چون فوت شود چیزها را مشاهده کند که هرگز ندیده و در وقتی که مبعوث گردد خود را
در محشر عظیم پرهول بیند مرویست که خدای تعالی خوف و خشیت بر یحیی داده بود که چون احوال قیامت
شنیدی فی الحال دلش بی آرام گشتی و مرغ روحش در اضطراب افتادی و از لباسها بپلاسی قناعت
کردی و از طعامها بنان خشک اکتفا نمودی و در چهار سالگی تورات را حفظ نموده بود و در ده
سالگی بر جمله احکام شرع واقف شده با چنین مرتبه چندان گریسته بود که گوشت و پوست در رخسار
مبارکش فرو ریخته بود و همین رگ و پی و استخوان مانده بود مادرش از سر شفقت دو پاره پشمینه در
محراب چشم او نهاده بود و هر لحظه از آب برداشتی و بیفشردی و باز بجای خود نهادی روزی زکریا
گفت الهی فرزندی از تو خواستم که سرور سینه و راحت جان من باشد و این فرزند از سینه من سرور برد
و داغ عنا بجان و جگرم نهاد و دیگر تحمل گریه و ناله او ندارم خطاب رسید که تو از من فرزند ولی طلبیده
ندانی که صفت اولیا گریستن و نالیدن و بار محنت نامرادی کشیدن باشد بنای محبت ما بر ضربت قهرات
و غذای محبت محبان ما شربت زهر القصه خوف یحیی در مرتبه بود که در مجلسی که او حاضر بودی زکریا
از عقوبات الهی کلمه نگفتی و جز شرح آثار رحمت نامتناهی بر زبان نراندی چه یحیی را قوت استماع آیات
خوف و وعید ربانی نبود و اگر از آن باب شمه شنیدی از گریه بهلاکت نزدیک رسیدی روزی زکریا
بالای منبر برآمد و از اطراف و جوانب نگریست یحیی را ندید در پس ستونی نشسته بود و کلیمی بر خود
پیچیده چون یحیی در نظر وی در نیامد سخنی از وعید الهی در افکند گفت در دوزخ کوهیست از آتش نام
آن غضبان هیچکس از آنجا نگذرد مگر بگریستن بسیار از ترس خدای تعالی یحیی این کلمه بشنید نعره زد و برجست
و کلیم از دوش بیفکند و قدم از مسجد بیرون نهاد و فریاد میکرد که ای وای بر آنکس که غضبان جای وی باشد و آن
کوه تفسان ماوای وی پس نعره میزد و ناله میکرد تا از شهر بیرون رفت زکریا از منبر فرود آمد و بخانه رفت و
مادر یحیی را گفت که ندانستم که پسرت در مسجد است شمه از وعید ربانی بیان کردم سر و پای برهنه از مسجد
بیرون رفت و شنیدم که روی بصحرا نهاد بیا تا از پی او برویم مبادا از خود برود و در چاهی فتد پس پدر و مادر
از عقب پسر روان شدند و سه شبانه روز در کوه و صحرا و دشت قدم میزدند و هیچ اثری از یحیی ندیدند
و خبر او نشنیدند صباح روز چهارم بشبانی رسیدند پرسیدند که از یحیی خبری داری گفت من او را ندیدم اما سه

شب است

شب است که از این کوه ناله و زاری بیرون می آید که گوسفندان من بسبب آن ناله از چرا باز مانده اند و
گوش بر آن ناله نهاده اند و آب از دیدها می بارند زکریا گفت این نشان ناله یحیی است پس پدر و
مادر روی بدان طرف نهادند مادر زودتر رسید یحیی را دید بگوشه در سجده افتاده و چندان
گریسته که سجده گاه او از آب چشم او گل شده مادرش بنشست سر و روی او را از خاک و گل پاک کرده
بر کنار خود نهاد و یحیی دیده برهم داشت خیال کرد که ملک الموتست بقبض روح او آمده گفت ای عزرائیل
پدر و مادر پیری دارم چندان امان ده که از ایشان بحلی حاصل کنم مادرش در خروش آمد و گفت ای جان
مادر عزرائیل نیست مادر تست یحیی دیده باز کرد و مادر را دید برجست و روی بصحرا نهاد آری بلا سوخته
ارباب ولا است خواست که بگریزد مادرش پستان بدست گرفت و گفت ای جان مادر بحرمت این شیری که
ازین پستان خورده که با من بخانه آی زکریا نیز در این حالت در رسید بمبالغه تمام یحیی را بخانه آوردند و
قدری آش عدس بخند یحیی مقداری از آن تناول فرمود و میل خواب نمود در خواب دید که شخصی او را گفت
مگر غضبان را فراموش کردی که آش عدس سیر بخوردی و بخفتی یحیی بیدار شد برجست و روی بصحرا نهاد و آواره
آری بلا سوخته ارباب ولا است و محنت نامزد ارباب محبت هرجا که بنائی از محبت نهاده اند دری از در
محنت در و گشاده اند و هر کرا که خو تیغ دوستی بیجانه و او را ابتلا مبتلا سازد و بمحنت ممتحن گردانند و قتل
یحیی و زکریا را سبب آن بود که ملک آن زمان را زنی بود که از شوهر دیگر دختری داشت بغایت
جمیله و خود پیر شده بود و میخواست که دختر خود را بشوهر خود دهد ملک در این باب با یحیی مشورت کرد
یحیی فرمود که آن دختر بر تو حرام است ملک ترک دختر کرد و آن فاجره از این صورت برنجید و صبر کرد تا
روزی ملک مست شده بود و بفرمود دختر را بیاراست و در نظر ملک بجلوه در آمد ملک قصد دختر کرد زنش
گفت این صورت میسر نشود تا وقتی که یحیی بن زکریا را بکشی شیر بهای دختر من قتل یحیی است ملک بکشتن
یحیی امر کرد یکی از مقربان ملک گفت پدرش را اول باید کشت تا بر کشته پسر خود دعای بد نکند ملک گفت
چنین باشد پس جمعی طاعین بخانه زکریا در آمدند و زکریا با یحیی در نماز بود یحیی را از پهلوی پدر کشیدند
و سر ببریدند و قصد زکریا کردند وی بگریخت گروهی در عقب وی روان شدند چون نزدیک با وی رسیدند
زکریا اشارت کرد بدرختی که در آن موضع بود درخت شکافته شد و زکریا بدرون آن در آمد ابلیس گوشه
ردای زکریا بگرفت و بیرون درخت بداشت درخت فراهم آمد کفار در رسیدند ابلیس را بصورت پیری دیدند
از وی پرسیدند که بدین صورت مردی در پیش ما میرفت کجا شد ابلیس ایشان را دلالت کرد که آنکه شما میطلبید
در درون این درختست و گوشه ردایش بدیشان نمود گفتند ای پیر چه تدبیر او را از میان
درخت بیرون آوریم گفت او را چرا بیرون می آورید گفتند تا او را بکشیم شیطان گفت همینجا او را هلاک
میتوان کرد پس ایشان را تعلیم داد که اره دو سر بساختند و بر سر درخت نهادند و خواستند که بدو نیم باز برند از عالم
غیبی ندا رسید که ای زکریا زنهار که ناله کنی و آه کشی که نامت از جریده صابران محو کنم پس چون اره بر فرق زکریا
رسید گفت خدایا هزار شکر که خون من بر سر کوی محبت تو میریزند اگر صبر کرد و آه نکرد تا بدو نیمش کردند
بیت رسمی که هیچ آه نگویند و جان دهند ؛ ما در میان مردم عالم گذاشتیم ؛ و جمعی که یحیی را بدرگاه ملک بردند

فرمان رسید که هم در بیرون در او را قتل کنند و سر او را بیاورند آن کافران بیرحم سر یحیی را در طشتی
بریدند بجهت آنکه علمای آن روزگار گفته بودند که اگر خون یحیی بر زمین آید گیاه نروید پس آن خون در چاه
ریختند آن خون در چاه بجوش آمد و خدای تعالی بخت النصر را بر ایشان گماشت تا هفتاد هزار کس از
گروه بنی اسرائیل بکشت و بعد از آن خون یحیی از جوش فرو نشست ابن عباس از پیغمبر روایت کرده
که آنحضرت فرمود که عز وجل وحی آمد که بجهت قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را کشتم و برای فرزند تو حسین
هفتاد هزار بار هفتاد هزار کس را خواهم کشت و حق تعالی بعد از ذکر قصهٔ زکریا و یحیی بیان قصهٔ
مریم و عیسی مینماید برین وجه که وَاذْکُرْ یاد کن ای محمد فِی الْکِتَابِ در قرآن مَرْیَمَ قصهٔ مریم
بنت عمران بن ثامان را و او پیوسته در مسجد قدس بعبادت مشغول بودی و بوقت عذر بخانهٔ
خالهٔ خود رفت و بعد از آن بمسجد باز آمدی وقتی در خانهٔ خاله بود بغسل محتاج شد طلب موضعی
کرد که از اهل خانه اش دور باشد تا در آنجا غسل کند اِذِ انْتَبَذَتْ چون بگوشه رفت و منفرد شد
مِنْ اَهْلِهَا از اهل خود یعنی از خاله و قوم خود مَکَانًا شَرْقِیًّا در جائی که جانب مشرق بود
یعنی بطرف آفتاب بر آمدن یا بیت المقدس یا از سرای خاله و قوم خود فَاتَّخَذَتْ پس فرا گرفت
مِنْ دُوْنِهِمْ از پیش ایشان حِجَابًا پردهٔ یعنی از پیش نظر اهل خود پرده بر بست تا مانع دیدن
ایشان شود و بعد از آنکه غسل کرد و جامه در پوشید فَاَرْسَلْنَا اِلَیْهَا پس فرستادیم بسوی او
رُوْحَنَا روح خود را یعنی جبرئیل که دین الهی بوحی آوردن او بانبیا زنده شد همچنانکه بدن بروح
حیوة یافته فَتَمَثَّلَ لَهَا پس مصور شد برای مریم بَشَرًا سَوِیًّا آدمی تمام الخلقه یعنی بصورت آدمی
با خلقت تمام خود را بمریم نمود و در کشاف آورده که جبرئیل بصورت امرد صبیح الوجه جعد مو
بر آمد نزد مریم آمد و دال بر کمال ورع و عفت اوست که از صورتی چنین بخدا استعاذه نمود قَالَتْ اِنِّیْ اَعُوْذُ
گفت بدرستی که من پناه میگیرم بِالرَّحْمٰنِ بخدای بسیار بخشش مِنْكَ از بدی که تو خواهی بمن رسانی
پس از نزد من بیرون رو اِنْ کُنْتَ تَقِیًّا اگر هستی تو پرهیزکار مراد آنست که اگر تو بصفت تقوی
و ورع آراستهٔ از نزد من دور شو و گرد من مگرد و یا اگر هستو تقی و متقی من از تو پرهیز میکنم و پناه بحق
میبرم چه جای آنکه چنین نباشی و گویند تقی نام شریری فاسق بود در آن زمان که متعرض زنان میشد و
بر عکس این نام نهاده بودند و مریم قصهٔ او را استماع نموده گمان برد که مگر اوست و از وی پناه برد بحق تعالی جبرئیل
چون اضطراب او را بدید قَالَ گفت اِنَّمَا اَنَا جز این نیست که من رَسُوْلُ رَبِّكِ فرستادهٔ آفریدگار
توام لِاَهَبَ لَكِ تا ببخشم ترا غُلَامًا زَکِیًّا پسری پاکیزه از دنس عصیان و ترقی نماینده در افعال
خیر پرهیزکار و پارسا قَالَتْ گفت مریم مر او را از روی تعجب که اَنّٰی یَکُوْنُ لِیْ غُلَامٌ چگونه بود مرا
پسری وَلَمْ یَمْسَسْنِیْ بَشَرٌ و حال آنکه نسوده است مرا آدمی مس در عرف شرع کنایه است از نکاح صحیح یعنی
هیچکس بطریق نکاح شرعی با من مباشرت نکرده وَلَمْ اَكُ بَغِیًّا و نبوده ام زناکار و جوینده فجور در گذرنده
از حد شرع بسبب زنا پس چگونه مرا فرزند باشد قَالَ گفت جبرئیل کَذٰلِكِ امر چنین است که تو گفتی
که هیچکس مرا بنکاح و سفاح مس نکرده فاما قَالَ رَبُّكِ گفت پروردگار تو هُوَ این کار که دادن ولد است
بی پدر عَلَیَّ هَیِّنٌ بر من آسانست و هیچ دشواری ندارد و ایجاد ولد بدون والد بجهت آنست که تا آن بیان کنیم

واسکاناسازیم

واسکاناسازیم بر تو قدرت خود را وَلِنَجْعَلَهُ و تا بگردانیم او را اٰیَةً لِلنَّاسِ علامتی برای مردمان
که تدبر در آن کمال قدرت ما را در یابند وَرَحْمَةً مِّنَّا و بگردانیم او را سبب بخشش از ما از برای آنانکه
بدو بگروند و راه یابند بدو وَكَانَ و هست آفریدن او بی پدر اَمْرًا مَّقْضِیًّا کاری حکم کرده شده
و مقرر گشته و نوشته در لوح محفوظ و هرچه حکم الهی بوقوع آن تعلق گیرد البته واقع شود پس ای مریم منقاد
و مطیع امر ما باش چون این مناظره و مباحثه در میان مریم و جبرئیل واقع شد مریم رضا بقضا داده خاموش
شد پس جبرئیل بنزدیک وی آمد و در گریبان او یا در آستین یا دهان او بادی دمید و آن باد بجوف او در آمد
فَحَمَلَتْهُ پس بار گرفت بعیسی ع مرویست از امام محمد باقر ع که گریبان جبهٔ مریم را بدست فرو گرفت و باد بدان
دمید در همان ساعت ولد در رحم او بحد کمال رسید همچنانکه بچه نه ماهه باشد در رحم مادر پس از موضع غسل
خود بیرون آمد و بجهت گرانی حمل بار را بر زمین بکشید خاله او چون در او نگاه کرد و آن حال را بدید بسیار پریشان
گشت مریم بجهت حیا و شرمندگی از خاله و زکریا از آن منزل بیرون رفت فَانْتَبَذَتْ پس بگوشه رفت
بِهٖ با آن حمل منزوی شد مَکَانًا قَصِیًّا از جائی که دور بود از شهر ایلیا فَاَجَآءَهَا الْمَخَاضُ
پس آورد او را درد زادن اِلٰی جِذْعِ النَّخْلَةِ بسوی تنهٔ درخت خرما از ابن عباس روایتست که
مریم چون از شهر بیرون آمد در صحرا درخت خرماء خشک شده دید که شاخهای آن ابریده بودند
و تنه خشک مانده و سال خورده و این در فصل زمستان بود و سرمای سخت پناه بدان درخت آورد
و پشت بآن باز داد آن درخت فی الحال سبز گشت و برگ بر آورد و خوشهای خرمای تر از وی آویخته شد
چون مریم در پای آن درخت قرار گرفت و از شرمندگی و شرمساری از قوم خود و سخنان نالایق از
ایشان نه بجهت کراهت از حکم خدای قَالَتْ یَا لَیْتَنِیْ مِتُّ گفت ای کاش من مردمی قَبْلَ هٰذَا پیش
از این حال وَكُنْتُ و بودمی نَسْیًا مَّنْسِیًّا چیزی حقیر و گذاشته و فراموش شده که هیچکس نام من
نبردی و مرا نشناختی و اکنون که مردم بیت المقدس مرا نشناسند و دانند که دختر امام ایشانم و در کفالت
زکریا بوده ام و صومعه بعبادت من زایل شده و شوهر نکرده ام از خجالت این حال چکنم و چه چاره جویم
جبرئیل این سخن را از وی بشنید و جزع و فزع او را مشاهده کرد فَنَادٰهَا پس آواز داد مریم را مِنْ تَحْتِهَا
از بن قدم او یا فرشتهٔ دیگر در زیر درخت او را بخواند و نزد اکثر مفسران عیسی در شکم مادر ندا کرد
و بجر مَنْ تَحْتِهَا میخوانند بفتح میم یعنی آواز داد مریم را کسی که در پائین او بود یعنی جبرئیل یا فرشتهٔ
دیگر یا عیسی اَلَّا تَحْزَنِیْ آنکه اندوهگین مباش و تمنای مرگ مکن و غم مخور از سخنان بی ادبانه مردم
اندیشه و دغدغه بخاطر خود راه مده قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ بدرستیکه گردانید یعنی آفرید و روان ساخت
آفریدگار تو تَحْتَكِ در زیر قدم تو سَرِیًّا جوی آب که از آن بیاشامی و بدان طهارت کنی از ابن
جبیر مرویست که عیسی ع پا بر زمین زد و چشمهٔ آب جاری شد وَهُزِّیْ اِلَیْكِ و بجنبان و میل ده ای مریم
بسوی خود بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تنهٔ خرمای خشک را تُسٰقِطْ تا فرو ریزد و حفص تساقط خوانده
بضم تا و کسر قاف یعنی تا بیندازد آن درخت عَلَیْكِ بر تو رُطَبًا جَنِیًّا خرمای تر از باد چیده فَكُلِیْ
پس بخور از خرمای تر وَاشْرَبِیْ و بیاشام از آب وَقَرِّیْ عَیْنًا و روشن ساز چشم را یعنی خاطر خود را
خوش دار بفرزند و سبز شدن درخت و خرماء تر و تازه دادن او که مناسب حال تست آورده اند

که چون مریم بکلمهٔ طیبهٔ وهزّی الیكِ مخاطب گشت گفت بار خدایا پیش از اینکه تند رست بودم و بوجود
نبوده مرد وزی من میرسانیدی بی آنکه مرا سعی بایستی کردن اکنون که بدرد مخاض گرفتارم مرا میفرمائی
که درخت بجنبان تا خرما بیفتد این چه حکمتست خطاب رسید بوی که پیش از این مجرّد بودی و بالکلیه متوجه
ما اکنون که شوهر دلت بعیسی تعلّق پیدا کرده القصه حق تعالی جمعی ملائکه را فرستاد تا گرد مریم در آمدند و چون عیسیٰ
متولد شد او را فرا گرفتند و بشستند بآن چشمهٔ آب و در حریر بهشت بپیچیدند و در کنار مریم نهادند ندا
رسید که ای مریم نذر کن که امروز روزهٔ صمت بداری فَإِمَّا تَرَیِنَّ پس اگر ببینی مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً از آدمیان
کسی را و از تو بپرسد که این فرزند از کجاست فَقُولِي پس بگو إِنِّي نَذَرْتُ بدرستی که من نذر کردم لِلرَّحْمَنِ
صَوْماً برای خدای روزه را و گویند روزهٔ ایشان ترك طعام و کلام بود و این روزه را روزهٔ صمت گویند
و در شرع ما منسوخ است فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ پس سخن نخواهم گفت امروز إِنْسِيّاً با هیچ آدمی بلکه با ملائکه
سخن میگویم و با خود نغم مناجات آورده اند که چون اهل مسجد مریم را در محراب ندیدند بتفحص او مشغول شدند
از هر جا و هر کس میجستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم قوم او بدانجا رفتند و مریم چون ایشان را
بدید عیسی را بر داشته متوجه ایشان شد و عیسی در راه با ما در بسخن در آمد و گفت ای مادر من بنده خدا و رسول اویم
از قوم خود اندیشه مکن و در سخن کردن مرا با ایشان گذار فَأَتَتْ بِهِ پس آورد مریم عیسی را قَوْمَهَا بقوم خود
تَحْمِلُهُ در آنحالت که بر داشته بود او را همین که چشم آنگروه بروی افتاد و کودك را در بر او بدیدند دیگر بسنبد جرا او
از خاندان نبوت و طهارت بود و آبا و اتهمات او بورع و تقوی و صلاحیت معروف بودند و وی بصفت عصمت
و عفت مشهور بود چون اینحال را از وی بدیدند بسیار غمگین و اندوهناك گشتند قَالُوا يَا مَرْيَمُ گفتند ای مریم
لَقَدْ جِئْتِ بدرستی که آمدی شَيْئاً فَرِيّاً بچیزی عجیب و بدیع که در میان اهل بیت تو مانند این نبوده و از
مثل تو این صورت متصوّر نبود پس از تو این کار بسیار غریب و عجیب است يَا أُخْتَ هَارُونَ ای خواهر
هرون او برادر پدری مریم بوده و بحسب و طریقت و صلاحیت و زهد مشهور و معروف بوده ابن جبیر گفته
که او مردی فاسق بوده و مشهور بزنا و فساد و مریم را در قبح عمل تشبیه باو کردند و بروایت ابن عباس و قتاده و
کعب و مغیره بن شعبه از پیغمبرؐ روایت کرده اند که مراد بهرون مردی صالح بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت و
پرهیزکاری مشهور بوده و هر که بصلاحیت شهرت می یافت او را بهرون تشبیه میکردند و مرویست که چون وفات کرد
چهل هزار کس تشییع جنازهٔ او کردند و همه هرون نام داشتند همه تبرك باو و اسم او و معنی آنست که ای مانند هرون
در صلاح و تقوی مَا كَانَ أَبُوكِ نبود پدر تو امْرَأَ سَوْءٍ مرد بد یعنی شخصی که عمل بد کرده باشد وَمَا
كَانَتْ أُمُّكِ و نبود مادر تو حَتّه بنت فاروق بَغِيّاً زناکار و فاجر یعنی تو از خانواده که هرگز مثل این عمل از
ایشان صادر نشده پس این امر غریب و عجیب است که از تو بظهور رسید فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ پس مریم اشارت کرد
بسوی عیسیٰ که با او سخن گویید و جواب از و بشنوید غضب ایشان زیاده شد قَالُوا گفتند با او كَيْفَ نُكَلِّمُ
چگونه سخن گوییم مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ با آنکه در دامن تست که بمثابهٔ گهواره است و یا با آنکه در خود
گهواره است صَبِيّاً در حالتی که کودکست و اصلا فهم خطاب و قدرت بر جواب ندارد آورده اند که چون
مریم گفت که جواب از این کودك بشنوید گفتند ای مریم با این عمل قبیح و فعل شنیع که از تو صادر گشته اکنون
با ما سخریت و استهزا مینمائی و میگوئی که طفل یکروزه جواب شما بدهد پس در صدد رجم او شدند که ناگاه
عیسیٰ بفرمان خدای نعم دهان از پستان بر داشت و روی بایشان کرد و بزبان فصیح قَالَ گفت إِنِّي
إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ بدرستی که من بندهٔ خدا ام نفی بر اقرار بعبودیت خدا حجت بطلان قول کسانیست که دعوی
ربوبیت او کردند همچنین حضرت امیر المؤمنینؑ چون دانست که جماعت غلات در حق او گویند آنچه در باب عیسیٰ
گفتند همیشه فرمودی أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ و در نگین مبارك خود کنده بود که سُبْحَانَ مَنْ فَخَّرَنِي بِأَنِّي لَهُ عَبْدٌ

باکسی که خدائی

باکسی که خدائی که فخر و نازش من آنست که بندهٔ اویم لیس انا عبد الله حجت ردّ قول غلاتست و اخو رسول الله ردّ اعتقاد
نواصب که بجهت عناد و حسد از مرتبهٔ خلافتش منع کرده اند و بعد از آن فرمود که این کلمه را کسی دیگر بغیر از من
نگوید که دروغ گوئی که دعوی مرتبهٔ خود کند مراد جماعتی اند که بناحق دعوی خلافت رسول خدا کردند و او را در کنج خمول
نشانیدند و باتفاق چنانکه عیسیٰ را پیش از بلوغ و تکلیف کمال عقل دادند تا اقرار بعبودیت خدا و گفت انی عبد الله
امیر المؤمنینؑ نیز قبل از بلوغ و تکلیف کمال عقل دادند تا رسول الله او را دعوت کرد و محل مرتبهٔ او قابل دعوة
آمد ما سور او امر و نواهی حضرت رسالت پناهی باشد القصه چون قوم عیسی گفتار انی عبد الله شنیدند از آن
متعجب گردیدند و گفتند این امری عجیب و غریبست پس همه متوجه عیسی شدند تا دیگر از و چه صادر شود آتانی
الکتاب داده است مرا خدای کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن داده در تفسیر ثعلبی مذکور است که
معنی آنست که مرا تعلیم داده است توریة را در شکم مادر وَجَعَلَنِي نَبِيّاً و گردانیده است مرا پیغمبر و بروایت
ابن عباس و اکثر مفسران در همان حالت که متولد شد دعوی پیغمبری کرد و تلاوت انجیل مینمود و با این معجزه بندگان
خدا را دعوة میفرمود و نیز فرمود که وَجَعَلَنِي مُبَارَكاً و ساخت خدای مرا بابرکت و نفع أَيْنَ مَا كُنْتُ هر جا
که باشم و بهر موضع توجه کنم در روایت صحیح آمده که عیسیٰ در هر جا که بودی بیماران و اصحاب آفات و عاهات نزد وی
آمدندی و بدعای او شفا یافتندی و اگر جائی که قحط واقع شدی و باران نیامدی ببرکت قدم وی باران آمدی و ارزانی
شدی وَأَوْصَانِي و وصیت کرد یعنی امر فرمود مرا خدای بِالصَّلَاةِ باقامت نماز وَالزَّكَاةِ و بدادن زکوة
اگر مالك آن شوم مَا دُمْتُ حَيّاً مادام که باشم زنده مخفی نیست که امیر المؤمنین علیؑ نیز باین صفات موصوف بود
امّا اوّل چنانکه گذشت که عیسیؑ گفت انی عبد الله حجت ردّ غلاة و بعد از آن فرمود آتانی الکتاب و جعلنی نبیّا حجت ردّ
جمهود آنکه او را ابن یوسف نجار می گفتند حضرت امیر نیز فرمود که انا عبد الله و اخو رسول الله حجت ردّ غلاة
و نواصب و امّا ثانی همچنانکه حق تعالی عیسیٰ را در زمان صغر نبوت داد و او را بخواندن انجیل و توریة قدرت داد
امیر المؤمنین علی نیز در زمان صغر موفق شد بدانستن علوم شریعت مصطفوی و فطنت او بر وجهی بود که
هر چه از حضرت رسالت میشنید حفظ میکرد و هرگز آنرا فراموش نمیکرد که در حق او آمد أُذُنٌ وَاعِيَةٌ و امّا ثالث زیرا
که همچنانکه ببرکت عیسی اهل مرض شفا می یافتند و بنور هدایت ایمان مستعد میشدند ببرکت شاه اولیا اکثر
اهل شرك از مرض کفر و جهالت خلاص یافتند و بنور هدایت ایمان مستعد شدند و امّا رابع همچنانکه عیسیٰ فرمود اوصانی
بالصلوة والزکوة ما دمت حیّا امیر المؤمنین علی نیز در عبادت مالی و بدنی تا غایتی بود که در شبانه روزی هزار
رکعت نماز میگذارد و حرص وی بر زکوة بر وجهی بود که در میان نماز زکوة داد و در حق او آیهٔ انّما ولیکم الله
نازل شد القصه عیسیٰ بعد از آن بجهت تعلیم بندگان از لطف و رفق و حسن سیرت خود با مادر و سایر
بندگان خبر داد وَبَرّاً بِوَالِدَتِي و گردانید مرا خدای نیکوکار بر مادر و مهربان برا و گرد رضای او حاصل کنم
و از فرمان او سر نپیچم و دقیقهٔ از دقایق خدمت فرو نگذارم وَلَمْ يَجْعَلْنِي و نگردانید مرا جَبَّاراً
گردنکشی که به بندگان تکبر کنم شَقِيّاً بدبختی که بجهت تکبر فرمان او نبرم یعنی از جباره و اشقیا
نیستم بلکه با جمیع مردمان بطریق تواضع سلوك میکنم و دایم منقاد او سبحانه ام وَالسَّلَامُ عَلَيَّ و
سلام خدای بر منست چنانچه یحییٰ يَوْمَ وُلِدْتُ روزی که بزادم وَيَوْمَ أَمُوتُ و روزی که بمیرم
وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيّاً و روزی که برانگیخته شوم زنده در خبر است که روزی یحیی عیسی را گفت که
تو بهتر از منی شفیع من نزد خدا در مرتبهٔ بلند و درجهٔ ارجمند عیسی در جواب گفت تو بهتر از منی

زیرا که من سلام بر خود کردم و خدای سلام بر تو کرد و حق تعالی بعد از ذکر قصهٔ عیسی ع رد قول
جماعتی که در بارهٔ او افراط و تفریط نمودند و بطریق وسط قدم ننهادند میفرماید که ذٰلِكَ
عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ آنکس که ذکر او گذشت و نعت او مذکور شد عیسی ابن مریم است نه آنکه نصاری
وصف او میکنند باز داد آنچه مذکور شد و بعضی از ایشان مسیح ابن الله میگویند و جمعی ابن یوسف
نجار قَوْلَ الْحَقِّ میگویید گفتن درست و راست یعنی آنچه در بارهٔ عیسی مذکور شد گفتار
درست است و راست الَّذِی آن قول حق و راست فِیهِ یَمْتَرُونَ در آن شک دارند و یا
منازعت میکنند با یکدیگر در امر او و یهودان میگویند که ساحر کذابست و متولد از یوسف نجار
و نصاری میگویند که ابن الله است و بعد از آن تکذیب نصاری و تنزیه خود از بهتان ایشان
میفرماید که مَا كَانَ نیست و نشاید لِلَّهِ مر خدای را أَنْ یَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ آنکه فرا گیرد
فرزندی سُبْحَانَهُ منزه و مبراست او از آنچه ولد یا از جنس ولد باشد و او سبحانه از جنسیت و
مثلیت منزه است پس الزام ایشان میکند بقول إِذَا قَضَى أَمْرًا چون حکم کند خدای بچیزی
یعنی آفریدن چیزی کند فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ پس جز آن نیست که گوید مر آنچیز را که كُنْ باش
فَیَكُونُ پس بباشد بی تأخیر و کسی که قدرت او باین مرتبه باشد که بلفظ کن ایجاد شیئی نماید
البته منزه خواهد بود از مشابهت او از خلق و مبرا از احتیاج در فرا گرفتن ولد از آبستن
گردانیدن اناث بعد از آن حبیب خود را بدعوت بندگان امر میکند بقول وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّی
وَرَبُّكُمْ و بدرستی که خدای بحق پروردگار من و پروردگار شما است فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید
او را و بپرستش غیر او مشغول مشوید هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِیمٌ اینست راه راست که موصل است
بروضهٔ رضوان فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس اختلاف کردند جمیع فرق نصاری مِنْ بَیْنِهِمْ از میان
یکدیگر در باب عیسی چه یهودان طریق تفریط گرفتند و او را دشمن داشتند و ترسایان بافراط افتادند
و دعوی الوهیت او کردند یا آنکه ترسایان مختلف شدند و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله
گفتند و یعقوبیه بالوهیت او قایل گشتند و ملکانیه گفتند او بندهٔ خداست و پیغمبر او
فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ كَفَرُوا پس وای مر آنان را که کافر شدند و بوحدانیت خدا نگرویدند مِنْ مَشْهَدِ یَوْمٍ
عَظِیمٍ از وقت حاضر شدن در روز قیامت و یا از مشاهدهٔ اهوال آنروز بر ایشان چه در روز قیامت
ملائکه و انبیا و زبان و اعضای کفار بر کفر و بدی اعمال ایشان گواهی دهند أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ چه شنوا باشند
کافران و چه بینا یَوْمَ یَأْتُونَنَا در آنروز که بیایند بما یعنی بمحشر قیامت حاضر شوند ولیکن سود نکند ایشان را دیدن
و شنیدن یعنی بعین الیقین ببینند مواعید الهی را و بدان متیقن گردند اما نفع نرساند ایشان را آن
دیدن و شنیدن لَٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْیَوْمَ لیکن ستمکاران امروز یعنی در دنیا فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ
در گمراهی اند هویدا و پیدا چه اختیار هوا کرده اند و از دین حق عدول نموده اند محض آنست که کافران
در دنیا جاهلند بامور عقبی و در آخرت عارف بآن و این عرفان در آنروز فایده بایشان ندهد وَ
أَنْذِرْهُمْ و بیم کن ایشان را یعنی کفار مکه را یَوْمَ الْحَسْرَةِ در روز ندامت که بدکاران حسرت خورند
که چرا بد کردیم و نیکوکاران ندامت خورند که چرا نیکی بیشتر نکردیم إِذْ قُضِیَ الْأَمْرُ وقتی که ساخته شود

کار یعنی در آن همه حساب خلایق کنند و حکم صادر شود که فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ یعنی بعضی را
به بهشت و بعضی را بدوزخ در آرند وَهُمْ فِی غَفْلَةٍ و کفار در غفلت و بیخبرند از احوال
آخرت وَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ و ایشان نمی گروند بآخرت و متعلقات آن و بصحت پیوسته بر طرق
ما و طرق اهل سنت که پیغمبر ع فرمود که چون روز قیامت شود همه مردمان از حساب بپردازند
حق تعالی مرگ را بصورت گوسفندی سیه سفید منظور سازد و بفرماید تا آنرا در میان اهل بهشت و دوزخ
بدارند و ندا رسد که مرگ را میشناسید همه گویند مرگ اینست پس بفرماید تا آنرا بکشند و بعد از آن ندا کنند
که ای اهل بهشت و دوزخ شما همه جاوید باشید که هرگز مرگ بشما نرسد بعد از آن حضرت این آیه تلاوت فرمود
که وانذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر ای ذبح الموت یعنی در آن موقف که این گوسفند که بصورت مرگ است
بکشند اهل دوزخ حسرت خورند بعد از آن بهشتیان آنرا بشنوند چندان فرحناک و شادمان شوند که
اگر مرگ بودی همه از شادی هلاک شدندی و دوزخیان همه شهقه زنند که اگر مرگ بودی همه از حزن
و الم هلاک گشتندی إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَرِثُ الْأَرْضَ میراث بریم زمین را وَمَنْ عَلَیْهَا و هر کرا
که بر روی زمین است یعنی همه را فانی سازیم پس هیچکس باقی نماند در زمین که مالک متصرف باشد
غیر از ما و ملک و ملک همه بما راجع شود و هیچکس نماند که دعوی ملکی کند همچنانکه حالا دعوی کنند وَ
إِلَیْنَا یُرْجَعُونَ و بسوی ما باز گردانیده شوند بعد از مرگ یعنی بجایی که غیر ما مالک امر و نهی نباشد
و آنجا جزا بر وفق اعمال بایشان رسانیم مرویست که چون سطوات ازلی از روی هیبت همه ملکوت را
فانی سازد ندای کبریا در رسد که لمن الملک الیوم و چون غیر او سبحانه معدوم باشند جلال احدیت و
جمال صمدیت کمال تقدس عن سبوحی خود را جواب دهد که لله الواحد القهار و بعد از ذکر احوال
زکریا و یحیی و مریم و عیسی قصهٔ ابراهیم ع را بیان فرماید که تا بندگان نیز باو اقتدا کنند و در طریق
نجات سلوک نمایند و میگوید که وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد برای قوم خود فِی الْكِتَابِ در قرآن إِبْرَاهِیمَ
قصهٔ ابراهیم را که همه اهل ملت بفضل او مقر و معترفند و مشرکان عرب و منافقان بی ادب بفرزندی
او مفاخرت میکنند پس ایشان را از توحید او خبر ده و بگو بایشان که إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ صِدِّیقًا بود بسیار
راست گوینده و این صفت اصل است در نبوت یعنی در اقوال و افعال و امور اعتقاد صادق و مصدق بود
نَبِیًّا پیغمبری بلند مرتبه یا خبر دهنده إِذْ قَالَ چون گفت لِأَبِیهِ مر پدر خود را مراد عم او بود
که آزر است و چون در طفولیت مربی او بود او را پدر میگفت و نمیتواند بود که مراد پدرش باشد بجهة
آنکه بادله ثابت شده که آبا و اجداد انبیا مسلمانند و این قصه در سورهٔ انعام مبین شده پس از کمال عطوفت
و مهربانی فرمود بعم که یَا أَبَتِ ای پدر من لِمَ تَعْبُدُ چرا می پرستی و ستایش میکنی مَا لَا یَسْمَعُ
آنچیز را که نمی شنود دعا و نیاز ترا وَلَا یُبْصِرُ و نمی بیند خضوع و خشوع ترا که نزد او بجا می آوری
و پرستش میکنی وَلَا یُغْنِی عَنْكَ و دفع نکند از تو شَیْئًا چیزی را از ضرر و مکروه طبیعت یا نفع
نمی رساند ترا در دفع مضار و مکاره از تو نمیکند ایمان آور بکسی که آن حضرت رب الارباب است که خالق و
رازق تست یَا أَبَتِ ای پدر من إِنِّی قَدْ جَاءَنِی بدرستی که آمده است بمن بطریق وحی مِنَ الْعِلْمِ

دفع م

از دانش مَا لَمْ يَأْتِكَ آنچه نیامده است بتو فَاتَّبِعْنِي پس پی روی کن مرا أَهْدِكَ تا نمایم ترا
صِرَاطًا سَوِيًّا راهی راست که سالک خود را از ورطهٔ مطالب دنیوی و مقاصد اخروی رسانند
و اورا از مهالک دنیا و آخرت رستگار کرداند يَا أَبَتِ ای پدر من لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ مپرست
دیو را یعنی فرمان او مبر در نافرمانی خدا که شرک است إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستی که دیو سرکش كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ
هست مر خدای را عَصِيًّا فرمان نبرنده و از جملهٔ عصیان اوست که آدم را سجده نکرد و اولاد او را بر شرک
داشت يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ ای پدر من همی ترسم أَنْ يَمَسَّكَ آنکه برسد بتو عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ عذابی
از جانب خدای تعالی بسبب متابعت تو شیطان را و چون از عذاب الهی و عقوبت پادشاهی در رسد
فَتَكُونَ پس باشی تو لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا مر دیو را دوست یعنی همنشین او و قرین او در لعن و عذاب قَالَ
کفت آزر ابراهیم را که أَرَاغِبٌ أَنْتَ آیا روی کرداننده عَنْ آلِهَتِي از پرستش خدایان من و ترک کننده
ایشان يَا إِبْرَاهِيمُ ای ابراهیم که لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ اگر باز نایستی از مقالهٔ خود از مذمت بتان و از رغبت
نکردن بر ایشان لَأَرْجُمَنَّكَ هر آینه دشنام دهم ترا یا سنکسار کنم تا هلاک شوی یا از من دور شوی
و کردن نکردی و چون با من در طریق مخالفت سلوک میکنی پس حذر کن وَاهْجُرْنِي و دور شو از من
مَلِيًّا زمانی دور و دراز پیش از آنکه ترا بزنم و مجروح کنم و هلاک کردانم ابراهیم چون از ایمان او نا امید
شد و این کلمات تا تهدید از و بشنید بر طریق مقالهٔ حسنه یا سیئه قَالَ کفت سَلَامٌ عَلَيْكَ سلام
بر تو باد یعنی ترا وداع میکنم و میروم و در بعضی اخبار آمده که چون ابراهیم قصد مهاجرت کرد آزر او را کفت
که از رفتن ملول مباش که تو خدای نیکوی و بزرکوار داری ترا فرو نخواهد کذاشت ابراهیم با ایمان او امیدوار شد
برو سلام کرد و کفت سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ زود باشد که آمرزش خواهم برای تو رَبِّي از پروردکار خود
تا شاید که توفیق دهد ترا در توبه و ایمان و حقیقت آنست که استغفار ابراهیم برای وعدهٔ او بود بر ایمان
آوردن چنانچه در سورهٔ توبه مذکور شد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست خدای من بِي حَفِيًّا بمن بنهایت
مهربان وَأَعْتَزِلُكُمْ و کناره میکیرم از شما از آزر است و امثال او و از بت پرستیدن یعنی از همه شما
دوری میجویم و کناره میکیرم وَمَا تَدْعُونَ و از آنچیزی که میخوانید و می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای
یعنی بتان مراد مهاجرت اوست از دین ایشان و دیار ایشان وَأَدْعُو رَبِّي میخوانم پروردکار خود را یعنی
می پرستم او را بیکانکی عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ شاید یعنی امیدوارم آنکه نباشم بِدُعَاءِ رَبِّي بخواندن و
پرستیدن پروردکار خود شَقِيًّا نا امید و بی بهره یعنی شما از خواندن بتان بی بهره اید و ضایع
کردار خود و من امیدوارم که از حق سبحانه بهرهٔ تمام کیرم و در سلک مخصوصان و مقربان او باشم آورده اند
که ابراهیم از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف آن کوه سیر میفرمود و بعد از آن بیابل آمد
و مذمت بتان آغاز کرده درین نوبت بتان را شکست و آتش نمرودی بر وی سرد شد چنانچه تفصیل آن در سورهٔ
الانبیا مذکور شود ان شاء الله تعالی و بعد از آن با ساره و لوط عزیمت شام فرمود و حق تعالی از این هجرت خبر میدهد که
فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس آنهنکام که دور شد ابراهیم از بت پرستان و متوجه شام شد و بکذاشت ایشان را در بت پرستی
وَمَا يَعْبُدُونَ و آن چیزها که می پرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدا وَهَبْنَا لَهُ بخشیدیم مر او را از ساره
إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ فرزندی اسحق نام از ساره پس از و نبیرهٔ از اسحق که یعقوب نام داشت وَكُلًّا جَعَلْنَا

همه را کردانیدیم

همه را کردانیدیم نَبِيًّا پیغمبر خبر دهنده و پایه بر کزیده و با رفعت و تقرب تخصیص اسحق و یعقوب بذکر حمیت آیت
تا ذکر اسمعیل کند بعد ازین علی انفراده بجهت مزیت فضل او وَوَهَبْنَا لَهُمْ و بخشیدیم مر ایشان را مِنْ رَحْمَتِنَا
از بخشش خود سوای اولاد و نبوت از نعم دین و دنیا کویند مراد نبوت و اولاد و اموال است که بایشان ارزانی
داشت وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم مر ایشان را لِسَانَ صِدْقٍ زبان راست عَلِيًّا در حالتی که بلند بود آن
لسان صدق در میان مردمان مراد ثنای نیکواست که جمیع اهل ملل از یهود و ترسا و نصاری و مسلمانان
ایشان را بآن ستایش میکنند و بایشان مفاخرت مینمایند و همه دعوی میکنند که ما بر دین ایشانیم و ما بلند
کردانیدیم ذکر ایشان را در میان امت محمد که همه کس بوصف جمیل ذکر ایشان خواهند کرد تا روز قیامت و
بعد از آن در میان قصه میفرماید که وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد فِي الْكِتَابِ در قرآن مُوسَىٰ قصهٔ موسی را إِنَّهُ كَانَ
بدرستی که او بود مُخْلَصًا پاک کرده شده از عیب و نقص یعنی موحدی بود که عبادت او از شرک و ریا پاک بود یا
من جمیع الوجوه متوجه حضرت ربوبیت بود و نفس او ماسوی او پاک و کزیده وَكَانَ رَسُولًا و بود فرستاده شده
از نزد حضرت عزت نَبِيًّا خبر دهندهٔ خلق از جانب حضرت احدیت و یا بلند قدر و عالی مرتبه وَنَادَيْنَاهُ و ندا
کردیم موسی را بکفتن إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ که طرف راست موسی بود یا جانب میمون
و مبارک وَقَرَّبْنَاهُ و نزدیک کردانیدیم او را بدرکاه قرب خود نَجِيًّا در حالتی که راز کوینده بود با ما مرویست
که موسی را بلند کردانیدند و بالا بردند از آسمان تا آسمانی و از حجابی تا حجابی دیکر تا بجائی که آواز قلم که تورات نوشته
می‌شنید وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم و عطا فرمودیم مِنْ رَحْمَتِنَا از جانب رحمت و مهربانی خود أَخَاهُ هَارُونَ
برادر او هرون را وزیر و معاون او کردانیدیم در تدبیر و تفکر امور دینیه نَبِيًّا در حالتی که پیغمبر بود یا رفیع القدر
بعد از آن در بیان حال اسمعیل میفرماید وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ و یاد کن در قرآن صفت اسمعیل را إِنَّهُ
كَانَ بدرستی که او بود صَادِقَ الْوَعْدِ راست وعده وَكَانَ رَسُولًا و بود فرستادهٔ خدا بخلق نَبِيًّا خبر دهنده
از حق ذکر او بصدق اول باد بجهت شهرت او بود باین صفت چنانچه مشهور است که با کسی وعده داد که من در اینجا کام تا
تو بیایی سه شبانه روز و بقول اشهر یکسال اقامت کرد تا آنمرد بیامد و در نوبت جز پوست درخت از خوردنی
چیز دیکر نداشت و نیز در صفت او میفرماید وَكَانَ يَأْمُرُ و بود که میفرمود أَهْلَهُ کسان خود را
بِالصَّلَاةِ بنماز که اشرف عبادت بدنیه است وَالزَّكَاةِ و بزکوة که اکمل اعمال مالیه است وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ
و بود نزد آفریدکار خود مَرْضِيًّا پسندیده و بجهت رسوخ او در استقامت اقوال و افعال بعد از آن سیرت
ادریس را بیاد پیغمبر خود میدهد تا امت مرحومه بآن اقتدا کنند و میفرماید وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد
فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ در قرآن قصهٔ ادریس را که پسر نبیرهٔ شیث و جد پدر نوح است مرویست که سی
صحیفه باو نازل شد و اول کسی که خط نوشت از علم نجوم و کتاب و سخن کفت و وضع ترازو کرد و اسلحه
بساخت و خیاطی کرد او بود و در جامع الاصول آورده که ادریس بصد سال بعد از وفات آدم متولد شد
إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود صِدِّيقًا راست کوینده در جمیع اقوال نَبِيًّا خبر دهنده از حق تعالی یا
بلند مرتبه وَرَفَعْنَاهُ و برداشتیم او را مَكَانًا عَلِيًّا مکانی بلند که شرف نبوت و درجهٔ قربت و یا
او را ببهشت رسانیدیم و یا باسمان ششم و یا چهارم در احادیث معراجیه ثابت شده که حضرت پیغمبر
فرمود که من در آسمان چهارم با ادریس ملاقات کردم و سبب رفع او باسمان بروایت ابن عباس که روزی ادریس را
حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود بعد که میان من و آفتابست متاثر شدم که آیا آن

آن بود که

فرشته که حامل آفتابست چه حال داشته باشد خدا وند بار آفتاب بر او سبک گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در
سایهٔ عنایت خود محفوظ دار حق تعالی اجابت دعا فرمود روز دیگر که آن فرشته که حامل آفتابست خود را سبکبار دیافت
و اثر حرارت آن را در نیافت سبب آن را از حضرت عزت پرسید خطاب رسید که بندهٔ من ادریس در حق تو دعا گفت و
من اجابت کردم فرشته با جازت او سبحانه بزیارت ادریس آمد و بعد از ملاقات ادریس با او گفت که چون بملک الموت
دوستی بگو تا در اجل من تاخیر کند و من وظایف طاعات الهی را زیاده کنم آن فرشته گفت هر چه درین باب
ممکن باشد سعی نمایم پس بالتماس وی او را بپر خود نشانید و بآسمان برد و بنزدیک طلوع آفتاب رسانید
با ستد عای ادریس کمیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید گفت حکم الهی در بارهٔ اینکس که
تو میگوئی آنست که حالا نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود چون فرشته باز آمد ادریس نقد حیات
بخازن اجل سپرده بود و باز حق سبحانه و تعالی جان بوی باز داده اکنون بر آن موضع با ملائکه بعبادت مشغول است
اولئک آنها که مذکور شدند از زکریا تا ادریس الذین انعم الله علیهم آنانند که انعام کرده حق تعالی
بر ایشان بانواع نعمت دینیه و اصناف موهبت معنویه من النبیین از میان پیغمبران من ذریة
آدم از فرزندان آدم و ممن حملنا و از ذریهٔ آنها که برداشتیم ایشانرا در کشتی مع نوح با نوح
و آنها بغیر از ادریسند و من ذریة ابراهیم و از فرزندان ابراهیم ع و اسرائیل و از ذریهٔ
یعقوب و ممن هدینا و از آنها که راه نمودیم ایشانرا بحق و اجتبینا و برگزیدیم ایشانرا از میان
مردمان به نبوت و کرامت و رسوخ ایمان و طاعت و عبادت اذا تتلی علیهم هرگاه خوانده میشد
بر ایشان آیات الرحمن آیتهای خدای بخشنده در کتابها که با ایشان فرود آمده خروا و بروی در افتادند
سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدا را و بکیا و گریه کنندگان از خوف او و نزد بعضی
مراد ممن هدینا و اجتبینا مؤمنون اهل کتابند چون عبد الله سلام و قوم او که چون قرآن بر ایشان
خوانده میشد بسجده می افتادند و میگریستند و از علی بن الحسین ع مرویست که فرمود که این آیه در حق
ما نازل گشته و این شیمه و خصال ماست مرویست از حضرت رسالت ص که فرمود قرآن خوانید و گریه کنید
و اگر نتوانید خود را بتکلیف بگریه دارید صالح نام مردی فرمود که در خواب دیدم که نزد رسول ص
قرآن میخواندم فرمود که ای صالح این قراءتست گریه کو و شبهه نیست بر آنکه گریه لازم شوقست
در کلام دوست و در حدیث آمده که قرآن بحزن و اندوه نازل شده پس هرگاه که قراءت آن کنید
خود را بر حزن دارید و گریه کنید و بعد از ذکر پیغمبران و صالحان از حال فساق و فجار خبر میدهد
فخلف من بعدهم خلف پس در رسیدند از پس ایشان فرزندان که از غایت غفلت و جهالت
اضاعوا الصلوة فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند و اتبعوا الشهوات و پیروی کردند
آرزوهای نفس را از معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن ابن عباس فرمود که اینها یهودند
که ترک صلوة مفروضه کردند و شرب خمر نمودند و نکاح خواهر پدری را حلال داشتند و
بروایت مجاهد و قتاده مراد فساق این امتند تا روز قیامت امیر المؤمنین ع فرمود که ایشان
در وقتی است که مشغول شوند به بناهای بلند و بزینت بر اسبان سنطور نشینند و جامهای
مشهور پوشند فسوف یلقون غیا پس زود باشد که برسند غیا بجزای گمراهی و تباهی خود
و بسزای بدی و زیانکاری خود از ابن مسعود و عطا و کعب مرویست که غی وادیست در جهنم

آتش آن تیزتر

آتش آن تیزتر و عذاب آن سخت تر است که بی نمازان و متابعان شهوات و آرزو را بدان جا برند
و بروایت ابن عباس وادیست در دوزخ از فرط حرارت آن پناه باخدا دهند و آن جای که اهل دوزخ ع
زانی مصر و مدمن خمر و آکل ربا است و کسانی که عاق الوالدین باشند و گواهی بدروغ دهند
و زنی که فرزند غیر از شوهر نباشد بر شوهر خود بندد الا من تاب مگر آنکه باز گشته باشد از
معاصی و آمن و ایمان آورده بخدا و رسول و عمل صالحا و کردار شایسته فاولئک
پس آنگروه تایب مؤمن یدخلون الجنة در آورده شوند و حفص بفتح یا و ضم خا میخوانند
یعنی در آیند بهشت بفرمان خدای و لا یظلمون و ستم دیده نشوند شیئا چیزی را از پاداش
خود یعنی از مزد ایشان هیچ کم نکنند و این تایبان و عاملان صلاح در یابند جنات عدن التی
در بهشتها با اقامت وعد الرحمن که وعده داده است خدای بدان آن عباده بندگان
خود را بالغیب در حالتی که این بهشتها غایبند از ایشان یا ایشان از آنها غایبند یعنی
بوعدهٔ الهی تصدیق کرده اند و اگر چه آنرا ندیده اند انه کان بدرستی که هست وعده ماتیا
وعدهٔ خدا آینده یعنی جنات عدن آینده و محقق الوقوع است و یا مراد بوعده جنات یعنی موعود
آیند کانند بآن لا یسمعون فیها نشنوند بهشتیان در بهشت لغوا سخنی بیهوده و هرزه
و بیفایده مانند فحش و مزخرفات و اباطیل الا سلاما لیکن شنوند سلام را از جانب حضرت
عزت یا از ملائکه بجهت تعظیم و مکرمت یا از یکدیگر از روی تحیت و لهم و مر ایشانراست
رزقهم روزی ایشان از نعمتهای عظیم فیها در آن بهشتها بکرة و عشیا بامداد و
شبانگاه یعنی در طرفین روز ایشان نعمتهای بهشت خواهند چنانچه عادت منعمانست و چون
در بهشت لیل و نهار نخواهد بود پس مراد از بکره و عشا مقدار این دو زمانست یعنی مقدار
این دو زمان که در دنیا شناخته باشند روزی ایشان دهند و گویند که چه روز و شب نخواهد
بود اما علامات باشد که بدان مقدار لیل و نهار بشناسند و در بعضی تفاسیر آمده که
زمان لیل بفرو گذاشتن پردها و بستن درها معلوم میشود و زمان نهار ببرداشتن پردها
و گشودن درها باشد و در تبیان البیان آورده که در زمان شب کنیزان بهشت خدمت مؤمنان
کنند و در زمان روز غلامان بهشت و گویند عرب هر که چاشت و شام طعام میخورد او را منعم میخواندند
پس مراد آنست که اهل بهشت منعمان باشند و نزد بعضی مراد از بکره و عشا دوام روزیست در جمیع زمان
نه در بعضی و وقت معین تلک الجنة آن بهشت که ذکر کردیم التی نورث بهشتیست که میراث دهیم من عبادنا
از بندگان خود من کان تقیا هر کرا که پرهیزکار باشد یعنی باقی گذاریم او را بدیشان همچنانکه بر وارث
مال موروث باقی ماند و در روایت صحیح آمده که حق تعالی برای هر بندهٔ مکلف جائی تعیین نموده در بهشت و در دوزخ
چون مکلف ایمان آورده اختیار طاعت کند جائی که در دوزخ نامزد او باشد بکافران دهند و چون کافر شود
و معصیت کند جائی که در بهشت نامزد او باشد بمتقیان دهند آورده اند که چون حضرت را از اصحاب کهف
و ذو القرنین و روح سؤال کردند فرمود که فردا بیائید تا جواب گویم و کلمه ان شاء الله نگفت پانزده روز یا دوازده
روز یا بیست و پنج روز و قول اشهر چهل روز جبرئیل بحضرت نازل نشد مشرکان گفتند که خدا محمد را واگذاشت

داو را دشمن گرفت حضرت رسالت پناه یعنی بسیار مغموم بود چون جبرئیل فرود آمد با او گفت ای برادر
دیر آمدی و من بسی منتظر بودم جبرئیل گفت یا رسول الله من نیز مشتاق ملازمت تو بودم اما درین
مدت از حضرت عزت مرخص نبودم که نزد تو آیم بعد از آن حق تعالی بر زبان ملائکه حبیب خود را خبر میدهد
که وَمَا نَتَنَزَّلُ و فرود نمی آییم ما فرشتگان إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو لَهُ
مَا بَيْنَ أَيْدِينَا مر او راست آنچه در پیش ما است از اماکن جهات بکارهای آینده وَمَا خَلْفَنَا و آنچه
از پیش ما است از اماکنه و ازمنه گذشته وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ و آنچه در میان ما است که زمان حالست مراد
آنست که در قبضه قدرت اوست جمیع ازمنه و امکنه و جهات و یا از مکانی بمکانی و زمان بزمانی منتقل نمی توانیم
شد مگر بامر و اراده او و بامر اوست حکم در ابتدای آفرینش و آینهای آجال ما و آنچه در حیات ما است وَمَا
كَانَ و نیست و نبوده و نخواهد بود رَبُّكَ پروردگار تو نَسِيًّا فراموش کار یعنی از حال تو آگاه است
هر گاه مصلحت او تقاضا کند ما را بتو فرستد پس فرو نیامدن ما بتو بجهة عدم امر و مشیت اوست نه بجهة
نسیان او و چگونه نسیان با او روا باشد و حال آنکه رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا آفریدگار آسمانها
و زمینها و آنچه میان آنهاست و آفریننده ارض و سما و پرورنده آن نشاید که فراموش کار باشد فَاعْبُدْهُ
پس او را پرستش کن نه غیر او را وَاصْطَبِرْ و باشکیبا باش لِعِبَادَتِهِ مر پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا
فراموش نکرده بر عبادت او ثابت قدم باش و بدیر آمدن وحی و استهزای کفار دلتنگ مشو پس بجهة تقریر
امر بعبادت و انکار مثلیت خود و اثبات وحدانیت خود میفرماید که هَلْ تَعْلَمُ آیا میدانی لَهُ سَمِيًّا مر خدای را
مانندی که او را آله توان گفت یا هم نامی یعنی غیر او کسی را الله نام بوده باشد و این از جمله آثار سطوت الهی و
غیرت احدیست که هیچکس از اهل شرک معبود خود را الله و رحمن نام ننهاد بلکه آله گفته اند و چون دانستی که
هیچ کس مثل او نیست و هیچ احدی مستحق عبادت نیست غیر از وی پس چاره نیست از تسلیم شدن مر او را و اشتغال
نمودن بعبادت او و صبر کردن بر مشقت آن آورده اند که ابی بن خلف جمحی روزی نزد رسول آمد و بر سبیل انکار
و استهزا گفت آیا چون بمیرم مرا از گور زنده کنند و روایتی آنست که استخوانهای پوسیده و ریزیده شده استخوان
مرده را بدست گرفت و نزد رسول آمد و بر دست بمالید تا آرد شد و باد بر آن دمید تا همچون گرد پراکنده شد
و از روی انکار گفت این زنده شود خدای تعالی رد قول او کرده این آیه فرستاد که وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ و میگوید آدمی یعنی
ابی که از جمله بنی آدم است أَإِذَا مَا مِتُّ آیا در وقتی که بمیرم و ازین دنیا بیرون روم لَسَوْفَ أُخْرَجُ هر آینه زود
بیرون آورده شوم از خاک حَيًّا در حالتی که زنده باشم یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون
آید أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ آیا نمی اندیشد و یاد نمیکند آن آدمی أَنَّا خَلَقْنَاهُ اینرا که بیافریدیم ما او را مِنْ
قَبْلُ پیش ازین وَلَمْ يَكُ شَيْئًا و نبود چیزی بلکه عدم صرف بود یعنی باید که بیاد آورد این معنی را که ایجاد معدوم
عجیب تر است از جمع مواد بعد از تفرق آن و اعاده مثل آنچه در آن بود از اعراض پس چگونه او بر ابتدا قادر باشد
بر اعاده نیز قادر خواهد بود بعد از آن جهة تحقیق امر اعاده اجسام میفرماید که فَوَرَبِّكَ سوگند بپروردگار تو
که بوقت قیام قیامت لَنَحْشُرَنَّهُمْ هر آینه حشر کنیم آدمیانرا وَالشَّيَاطِينَ با دیوان که مضل ایشان بوده اند
ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر کردانیم ایشانرا حَوْلَ جَهَنَّمَ گرداگرد دوزخ تا سرور و فرح اهل تقوی و سعدا
بجهة نجات ایشان از آنچه بینند زیاده شود و غیظ و خشم اشقیا بجهة آنکه مشاهده کنند آنچه از برای ایشان آماده است

در دوزخ

در دوزخ از انواع عذاب بیشتر گردد پس بجهة این کفار و شیاطین را در گرد جهنم حشر کنیم جِثِيًّا
در حالتی که بر زانو در آمده گان باشند بجهة هول آنچه بر ایشان ظاهر شود ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ پس جدا کنیم و
بیرون آوریم مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ از هر گروهی أَيُّهُمْ هر کرا از ایشان أَشَدُّ که او سخت تر و
بسیار تر باشد عَلَى الرَّحْمَنِ بر خدای عِتِيًّا از روی سرکشی یعنی از هر امتی آنرا که ستیزه کارتر و نا
فرمان تر بود جدا کنیم و بدوزخ اندازیم بیت ندانم تا من حیران کدامم ز مقبولان و محرومان کدامم
ز فضل خویش کن رحمی مرا یار که انعام تو بر من هست بسیار خلاصه معنی آنست که اول رؤسای ایشان
بدوزخ اندازیم بجهة آنکه هم گمراه بودند و هم گمراه کننده و بعد از آن تابعان ایشانرا ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ پس ما دانا
تریم بِالَّذِينَ هُمْ بآنانکه ایشان أَوْلَى بِهَا سزاوارترند بدوزخ صِلِيًّا از روی در آمدن یعنی میدانیم که
کیست سزای آنکه نخست او را جدا باید کرد و در آتش افکند بشدت عذاب او را معذب ساخت وَإِنْ مِنْكُمْ
و نیست از شما آدمیان هیچکس إِلَّا وَارِدُهَا مگر که رسنده و گذرنده است بدوزخ اما چون مؤمنان بدو گذرند
آتش مرده و افسرده گردد چنانچه بر ابراهیم سرد و فسرده شد جابر انصاری رحمة الله علیه از پیغمبر روایت کرده
که بعضی بهشتیان از بعضی سؤال کنند که نه حق تعالی ما را وعده فرموده بود که وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا پس چگونه بود که ما
آتش دوزخ ندیدیم فرشتگان گویند که شما گذر کردید در دوزخ اما آتش آن بسبب نور ایمان شما فرو مرده
كَانَ هست ورود مردمان بدوزخ عَلَى رَبِّكَ بر پروردگار تو حَتْمًا جزم و قطع که ناگزیر است از آن مَقْضِيًّا
حکم کرده شده بر آن یعنی وعده ایست که البته واقع خواهد شد ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا پس نجات دهیم آنانرا
که پرهیز کردند از شرک و معاصی یعنی بیرون آوریم ایشانرا از دوزخ وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ و بگذاریم ستمکاران را
که اهل شرک و کفر اند فِيهَا در آتش جِثِيًّا در حالتی که بر زانو در آمده گان باشند از شدت و هول آن جابر بن
عبد الله انصاری گفته که این هر دو گوش من کر باد اگر از رسول نشنیده باشم که میگفت ورود یعنی در آمدنست
هیچ بر و فاجر نماند مگر که در دوزخ در آید لیکن دوزخ بر مؤمنان سرد و سلامت باشد همچنانکه بر ابراهیم
خلیل ع و بعد از آن مؤمنان را از دوزخ بیرون آورند و کافرانرا در آن بگذارند یعلی بن منبه از رسول روایت
کرده که فرمود روز قیامت دوزخ بانگ و فریاد کند و گوید مر مؤمن را که بگذر از من که نور تو آتش مرا فرو نشاند
عبد الله بن مسعود از رسول ص روایت کرده که ورود مردمان بر صراط بقدر اعمال باشد جمعی چون برق جهنده بگذرند
و طایفه چون باد وزنده و گروهی چون اسبان دونده و بعضی چون پیاده و برخی افتان و خیزان و فرشتگان
گویند که بار خدایا ایشانرا بسلامت نگاه دار و ابو سعید خدری از حضرت رسالت پناه ص نقل کرده که بعضی را از دوزخ
بیرون آرند پس از آنکه از سوختگی چون انگشت شده باشند بعد از آن فرمود که خلایق در قیامت بر طبقات
مختلف باشند یعنی بعضی بی حساب بهشت روند و اینها پیغمبران باشند و دیگرانرا حساب کنند اگر حسنات ایشان بیش
از سیئات باشد ایشانرا نیز بهشت برند و اگر حسنات و سیئات برابر باشد بر ایشان نیز رحمت کند و عفو فرماید
و بهشت برد یا آنکه من ایشانرا شفاعت کنم و یا دیگری از اهل شفاعت و اگر هیچکدام از اینها نباشد ایشانرا بدوزخ
برند و بقدر سیئات عقوبت کنند و آنکه بهشت در آرند چون اراده الهی تعلق گیرد بآنکه ایشانرا از دوزخ بیرون آورد
بمالک امر فرماید که تا هوای دوزخ را صافی کند و از کدورات دود پاک گرداند منافقان از درکه اسفل نگاه کنند
مؤمنانرا به بینند بر سبیل طعنه ایشانرا گویند نه شما نماز گذاردید و روزه داشتید مؤمنان گویند بار خدایا

مارا از طعنهٔ دشمنان طاقت طاق شده حق تعالی جبرئیل را امر کند که برو و مؤمنان از دوزخ بیرون آر جبرئیل بیاید و جمع
بسیاری از دوزخ بیرون آورد دیگر باره بجبرئیل ندا رسد که برو و هر که در دل و مثقال ذرهٔ ایمان هست و در همهٔ
عمر یکبار لا اله الا الله گفته باشد از دوزخ برهان جبرئیل بیاید و جمیع مؤمنان را از دوزخ بیرون آورد و در انجا نماند
مگر کافران پس مؤمنانرا بیارند بچشمهٔ که آنرا عین الحیوان گویند و ایشانرا در آن چشمه درآرند همه سیاهی اعضای ایشان
زایل شود اما نشانهٔ در پیشانی ایشان بماند اهل بهشت چون ایشانرا ببینند گویند اینها اند که از دوزخ بیرون
آمده اند حق تعالی آن نشانه را نیز زایل سازد و بعد از آن از غنا داهل کفر خبر میدهد که وَاِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ و چون خوانده
میشود بر مشرکان آيَاتُنَا آیتهای ما بَيِّنَاتٍ در حالتی که هویدا و روشن اند باعجاز و اظهار قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
گویند آنانکه نگرویده اند از صنادید قریش لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند از فقرای مؤمنان یعنی توانگران اهل
شرک بدرویشان اهل ایمان و اسلام گویند که اَيُّ الْفَرِيقَيْنِ کدام از این دو گروه کافر و مؤمن خَيْرٌ مَقَامًا
بهتر اند از روی مقام و مسکن وَاَحْسَنُ نَدِيًّا و نیکو از روی مجلس و محفل یعنی ما را منازل خوب و اماکن ارجمند است
و همهٔ اسباب معیشت بر وجه دلخواه و مجمع ما مزین و آراسته بر حسب مدعا چه اهل مجلس ما همه صنادید قریش اند و اشراف
عرب اند و شما مبتلا بضیق معیشت و بی برگ و نوا و اهل مجلس شما موالی و ضعفا مخلص سخن که چون کفار بشنوند آیات
واضحات قرآنی را و عاجز شوند از معارضه و ابطال و متمسک شوند بافتخار بآنچه ایشانراست از حظوظ دنیا و
استدلال کردند بزیادتی حظ ایشان در آن بر فضل مرتبه و حسن منزلت ایشان نزد حق تعالی یعنی گویند که چون در دنیا
مال ما از شما بهتر است پس در آخرت نیز مال ما از شما بهتر است حق تعالی بنای مباهات و افتخار ایشان در هم شکسته از سبیل
تهدید فرمود که وَكَمْ اَهْلَكْنَا و بسا که هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از مشرکان عرب مِنْ قَرْنٍ گروهی که مجتمع
بودند در زمان واحد بر حسب واقع هُمْ ایشان از کفار عرب اَحْسَنُ اَثَاثًا نیکوتر بودند از روی
متاع خانه که آرایش منازل بدیشان باشد وَرِئْيًا و نیکوتر از ایشان از روی هیئت و منظر پس همچنانکه آن
منازل و اموال و حسب و نسب و حسن و جمال دافع هلاک ایشان نشد و همه بنکال و عقاب
گرفتار شدند کفار عرب نیز چون عذاب ما بر ایشان نازل گردد مسکن و مجمع و نعم ایشان فایده بدیشان نرساند
و عذاب را از ایشان باز ندارد بلکه همه بهلاکت دنیوی و اخروی گرفتار گردند مرویست که نضر بن حارث و اصحاب او
مویهای سر خود را شانه میکردند و روهای خود را بروغن صفا میدادند و جامهای فاخر میپوشیدند و بر اسبان دونده
جنیبه سوار میشدند و بهیات حسن و صورت و برجمعیت و رفاهیت خود بر اصحاب رسول افتخار میکردند حق تعالی
این آیه را در بابهٔ ایشان نازل ساخت و بعد از آن جمعیت بیان اینکه تنعم و کثرت اموال ایشان بر سبیل استدراج
نه اکرام و ذکر اینکه عیار کار و بار بر فضل و رفعتست در آخرت که دار بقاست نه دنیا که سرای فناست میفرماید
که قُلْ بگو ای محمد مر ایشانرا که بمال و منال مفتخر اند که غره مشوید و آنرا سبب اکرام حق دگر دانید و مدانید زیراکه
مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ هر که باشد در گمراهی و دوری از صواب و طریق حق و صراط مستقیم فَلْيَمْدُدْ پس باید
که باز کشند این خبر است در صورت امر یعنی ممتد میسازد لَهُ الرَّحْمٰنُ مر او را خدای باز میکشد امر او را مَدًّا پس باید
که باز کشد باز کشیدنی و مهلت میدهد او را بطول عمر و تمتع بآن حَتّٰى اِذَا رَأَوْا تا وقتی که ببینند مَا يُوعَدُونَ
آنچه بیم کرده میشوند بآن اِمَّا الْعَذَابَ یا عذاب در دنیا بقتل و اسیری و غلبهٔ اهل اسلام بر ایشان وَ
اِمَّا السَّاعَةَ و یا روز قیامت بمشاهدهٔ ایشان بانواع رسوائی و عقاب و نکال فَسَيَعْلَمُونَ پس زود
باشد که بدانند بمعاینه اینرا که مَنْ هُوَ شَرٌّ کیست بدتر از آن دو گروه مَكَانًا از روی مکان یعنی

عکس آنچه

وما وای ایشان

عکس آنچه تصور کرده باشند ببینند که جای مؤمنان در جانب جنان باشد و در درکهٔ نیران
وَاَضْعَفُ و بدانند که کیست ضعیف تر جُنْدًا از روی سپاه یعنی دوستان و مددکاران
چه اهل ایمانرا خدای و ملائکه و انبیا یار و مددکار باشند و مشرکانرا مطلقا یار و مددکار
نباشد وَيَزِيدُ اللّٰهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا و می افزاید بکتاب او هُدًى راه نمودن ایشانرا
یعنی آنانکه گرویده اند بآنچه در قرآن نازل شده حق تعالی هدایت ایشانرا بتصدیق تو چیزی
دیگر که منزل میشود بر ایشان زیاده میکند و یا زیاده میسازد آنانرا که تصدیق کرده اند بآیه
منسوخ هدایت ایشانرا بآیهٔ ناسخ و یا می افزاید هدایت ایشانرا بمعونت طاعات و توفیق در طلب
مرضات بر عکس کفار که ایشانرا در بادیهٔ خذلان فرو میگذارد و مدد توفیق نمیدهد بجهة
فرط عناد و استکبار ایشان وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و عملهای شایستهٔ پایدار که ثمرهٔ آن
ابد الآباد باقی ماند از نمازهای پنجگانه و یا تسبیحات چهارگانه و امثال آن از انواع طاعات
خَيْرٌ بهتر است مر ایشانرا عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو ثَوَابًا از روی پاداش وَ
خَيْرٌ مَرَدًّا و بهتر است از روی بازگشت یعنی اگر کافرانرا در دنیا جاه و مالست در آخرت
حزن و اندوه و وبال و نکال خواهد بود اما مؤمن هم در دنیا هدایت و حمایت و هم در آخرت
ثواب ابدی خواهد داشت و هم حسن ثواب سرمدی در صحیح مسلم و بخاری مذکور است
که خباب بن الارت روایت کرده که مرا بر عاص بن وایل سهمی دینی بود روزی با دای آن
تقاضا کردم و گفت وام ترا باز ندهم تا بمحمد کافر نشوی خباب گفت لا والله هرگز کافر نشوم
بآنحضرت نه زنده و نه مرده و نه روزی که مبعوث شوم عاص از روی استهزا و سخریت گفت آنروز
که برانگیخته شوی بیا وام خود را بستان از من که اگر آنچه تو گوئی حقست من از تو افضل خواهم بود
و مال و فرزند من بیشتر حق تعالی این آیه فرستاد اَفَرَاَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آیا دیدی آنرا که نگروید
بِآيَاتِنَا به آیتها و معجزهای ما بآیات قرآنی یا بدلایل وحدت ما وَقَالَ و گفت بخدا سوگند
که فردای قیامت لَاُوتَيَنَّ هر آینه داده شوند یعنی بمن دهند مَالًا وَوَلَدًا مال و فرزند
را اَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا مطلع شده بر غیب و یا لوح محفوظ مطالعه کرده و این سخنها را آنجا دانسته
و بجهة این سوگند میخورد که مرا در آخرت مال و فرزند خواهد بود اَمِ اتَّخَذَ آیا فرا گرفته است
عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا نزدیک خدا عهدی و پیمانی بحقیقت خود چه علم او بدعوی که میکند
ازین دو طریق بیرون نیست و بروایت ابن عباس مراد بعهد کلمهٔ شهادتست و عمل صالح چه
وعدهٔ خدا بثواب بر شهادت و عمل صالح مانند عهدیست بر و سبحانه یعنی آیا او بکلمهٔ شهادت
معترف شده و اعمال صالحه از وی بظهور رسیده که اعتقاد نموده باینکه در آخرت مال و ولد باو
دهند و مرتبهٔ او زیاده کرده اند از دیگران كَلَّا نه چنانست که او میگوید و تصور میکند سَنَكْتُبُ
زود باشد که بنویسیم مَا يَقُولُ آنچه میگوید یعنی حفظه را امر کردیم که قول او را ثبت کنید در نامهٔ
کردار او تا جزا و سزای گفتار باطل او را در کنار او نهیم و بسبب این قول کاذب و یاد در سلسله

وغل کشیده بانواع عذابش معذب کنیم وَنَمُدُّ لَهُ وباز کشیم اورا مِنَ الْعَذَابِ از عذاب وعقاب
مدا بازکشیدنی یعنی دراز کرده ایم مدت عذابی راکه مستحق آنست یا عذاب اورا زیاده سازیم
برانوجه که عذابی بربالای عذابی باو رسانیم وَنَرِثُهُ ومیراث گیریم یعنی باز ستانیم عرک او وَ
مَا يَقُولُ انچه میکوید که فرزند ومال خواهند داد یعنی مال وفرزند وَيَأْتِينَا وبیاید بساحت امرما
یعنی بوقت مرگ یا در روز رستخیز فَرْدًا تنها یعنی نه مال با او باشد ونه فرزند قرین او باشد
وَاتَّخَذُوا وفراکرفتند کافران ومشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان یعنی اصنام
وملائکه وغیر آن لِيَكُونُوا تا باشد این معبودان لَهُمْ عِزًّا مرایشانرا سبب عزت وارجمندی
یعنی تا بشفاعت ایشان مقرب کردند نزدیک خدای كَلَّا نه چنانست که عزیز وارجمند شوند بنزد
وسیله آلهه خود سَيَكْفُرُونَ زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند آلهه ایشان ومقر شوند بعبادت
بپرستش ایشان یعنی تکذیب ایشان کنند واز ایشان بیزار کردند ویا کفار چون بدی عاقبت خود را
ببینند انکار شرک خود کنند ومنکر شوند باینکه آلهه باطل را پرستیده اند وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا
وباشند معبودان ایشان بر ایشان دشمن ومخالف یا بسبب مذلت وخواری ایشان نه باعث عزت و
ارجمندی چنانکه دعوی میکنند بعد از این برسول خطاب میکند ومیفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی وندانستی
یعنی البته دانسته که أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ بدرستی که ما فرستادیم دیوانرا عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان
یعنی ما دیوانرا با ایشان گذاشتیم وبروجهی جبر وقهر که منافی تکلیفست منع ایشان نکردیم تا قرین ورفیق
ایشان شده تَؤُزُّهُمْ میجنبانند ایشانرا أَزًّا جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشانرا بر معاصی
فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ پس شتاب بر ایشان وتعجیل مکن بعذاب ایشان إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ جز این نیست
که میشماریم برای ایشان ایام اجل ایشانرا عَدًّا شمردنی که در آن غلط نیست وهرگاه آن ایام
منقضی گردد بر ایشان فرود آید آنچه مقرر شده از انواع عذاب وعقاب پس خوشحال باش وتعجیل منما
در نزول عذاب بر ایشان که ما البته جزای ایشان خواهیم داد يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ در روزی که فراهم
آوریم پرهیزکارانرا وجمع کنیم إِلَى الرَّحْمَٰنِ بسوی خداوند بخشاینده که ایشانرا مستغرق رحمت خود ساخته
وَفْدًا در حالتی که وارد شوندگان باشند بر وی سبحانه یعنی بمنازل قرب خود که در بهشت داشته باشند
همچنانکه واردان بدرگاه ملوک میروند بروجه اکرام وتعظیم ویا در حالتی که سواران باشند بر ناقهای بهشت
یعنی ایشانرا سواره بهشت برند از امیر المؤمنین ع روایتست که فرمود بخدا سوگند که ایشانرا حشر نکنند
بر قدمها یعنی پیاده بلکه محشور شوند بر بالای شتران که پالانهای آنها از زر باشد وبر بالای اسبان نجیب
که زینهای آنها از یاقوت باشد وآنچنان ایشانرا بهشت در آورند واگر خواهند طیران کرده بر موضع
خود نشینند وصالح بن محمد نیز از امیر المؤمنین ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که من از رسول خدا شنیدم
که فرمود ای علی چون مؤمنان از موقف حساب باز کردند فرشتگان باستقبال ایشان بیایند باشترانی که
پالانها از زر باشد ومهارها از زبرجد بر مرکبان حلها افکنده که قیمت هر یک از آن از همه دنیا بیشتر بود
هر مؤمنی حله از آن بپوشد وبر مرکبی نشیند ومرکبان ایشان روی بهشت آورند چون بدر بهشت رسند رضوان

بانابعان خود

بانابعان خود باستقبال ایشان بیرون آید سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ
وبرانیم کافرانرا إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ چنانچه بهایم را رانند وِرْدًا در حالتی که تشنگان باشند تشنگان
یعنی ایشانرا تشنه وپیاده بدوزخ کشیم لَا يَمْلِكُونَ مالک نباشند ونتوانند هیچکدام از مردمان الشَّفَاعَةَ
درخواست هیچ شفیعی مر ایشانرا إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر کسی که فرا گرفته باشد عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ نزد خدا
عَهْدًا پیمانی برای شفاعت که آن عمل صالح است چه اهلیت شفاعت برای عاصیان موقوفست
بآن وهیچکس نتواند که شفیع شخصی شود مگر که از خدای دستوری یافته باشد از عبد الله مسعود
روایتست که گفت من از رسول خدا شنیدم که صحابه خود را گفت که آیا نمی توانید بود هیچکدام از شما
که فرا گیرد هر بامداد وشبانگاه نزد خدا عهدی گفتند چگونه یا رسول الله فرمود باین طریق که هر صبح
وشام بگوئید که اللَّهُمَّ يَا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَٰنَ الرَّحِيمَ
إِنِّي أَعْهَدُ إِلَيْكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا بِأَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَأَنَّ
مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّكَ تَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَأَنَّ
الْجَنَّةَ حَقٌّ وَأَنَّ النَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ وَالْحِسَابَ وَالْقَبْرَ وَالْمِيزَانَ حَقٌّ وَأَنَّ الدِّينَ
كَمَا وَصَفْتَ وَأَنَّ الْإِسْلَامَ كَمَا شَرَعْتَ وَأَنَّ الْقَوْلَ كَمَا حَدَّثْتَ وَأَنَّ الْقُرْآنَ كَمَا أَحْدَثْتَ وَ
أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ جَزَى اللَّهُ عَنَّا مُحَمَّدًا خَيْرَ الْجَزَاءِ وَحَيَّى مُحَمَّدًا وَآلِهِ بِالسَّلَامِ اللَّهُمَّ
يَا عُدَّتِي عِنْدَ كُرْبَتِي وَيَا صَاحِبِي عِنْدَ شِدَّتِي وَيَا وَلِيَّ نِعْمَتِي إِلَٰهِي وَإِلَٰهَ آبَائِي لَا تَكِلْنِي إِلَىٰ
نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ فَإِنَّكَ إِنْ تَكِلْنِي إِلَىٰ نَفْسِي أَقْرَبُ مِنَ الشَّرِّ وَأَبْعَدُ مِنَ الْخَيْرِ وَآنِسْ فِي الْقَبْرِ
وَحْشَتِي وَاجْعَلْ لِي عَهْدًا يَوْمَ أَلْقَاكَ مَنْشُورًا چون این کلمات بگوید الله هر بامداد وشبانگاه هر آینه
فرا گیرد نزد خدا عهدی پس ملائکه مهری بر آن نهند ودر زیر عرش بنهند وچون روز قیامت شود منادی
ندا کند که کجا اند آنانکه مر ایشانرا نزد خدا عهدیست تا ایشانرا ببهشت در آرند وهمین عهدنامه را ابی عبد الله
از آبای کرام خود نقل فرموده تا پیغمبر ع واز امیر المؤمنین علی روایتست که این عهدنامه را از پیغمبر تعلیم
گرفته ام وآنحضرت از جبرئیل ع وَقَالُوا وگفتند کفار مشرکین ویهود ونصاری اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا
فرا گرفته است خدای فرزند را یعنی ملائکه وعیسی وعزیر را ابو فرزندی گرفته پس ای محمد در جواب ایشان بگو
که لَقَدْ جِئْتُمْ بدرستی که آمدید ای کافران جاهل شَيْئًا إِدًّا چیزی بغایت زشت یعنی سخنی ناخوش
وبی ادبانه تَكَادُ السَّمَاوَاتُ نزدیک شد که آسمانها يَتَفَطَّرْنَ شکافته شوند مِنْهُ از عظمت
این سخن وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وباز شکافته شود زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ وبیفتند کوهها وشکسته شوند
وفرو ریزند هَدًّا شکستنی یعنی پاره پاره کردند أَنْ دَعَوْا جهت آنکه خواندند لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا مر
خدا برا فرزندی یعنی اسناد ولد با و کردند از ابن عباس وابی بن کعب مرویست که چون کفار این
کلمه بگفتند آسمان وزمین وجمله آفریدها بغیر از جن وانس از آن بترسیدند وهمه فرشتگان بغضب آمدند
ودوزخ بفریاد آمد وَمَا يَنْبَغِي ونسزد وسزاوار نباشد لِلرَّحْمَٰنِ مر خدا برا أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا آنکه
فرا گیرد فرزندی چه این از قسم مستحیلاتست واز دایره امکان بیرون زیرا که آن ولادتیست که معروفست
وشبهه در استحاله آن نیست ویا تبنی وآن نمی باشد مگر در آنچه از جنس متبنی باشد وقدیم نه از جنسی است

کرمنزه است بعد از آن تصریح باینمعنا میفرماید اِنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ نیست هرکه
در آسمان و زمینست از ملائکه و جن و انس و اباله و غیر آن از جمله موجودات اِلَّا اٰتِی الرَّحْمٰنِ مگر
آینده در قیامت بسوی جزای رحمن عَبْدًا در حالتیکه بنده باشد یعنی مگر که مملوک او سبحانه باشد و بطریق
عبودیت و بندگی و انقیاد و مذلت و خضوع باو رجوع نماید پس همه محکوم و مربوب وی باشند و هیچ
معبودی غیر او نباشد مگر او که مقر و معترف باشد بعبودیت و بندگی و دعوی چیزی نکند که کفار نسبت
باو میدهند از الوهیت و معبودیت غیر او لَقَدْ اَحْصٰیهُمْ که او سبحانه حصر کرده است همه ایشانرا یعنی
علم او بجمیع آنها احاطه کرده است بحیثیتی که هیچ فردی از افراد مکونات نیست که از تحت علم و قدرت او
بیرون باشد وَعَدَّهُمْ و شمرده است باشخاص و احوال و اقوال ایشانرا عَدًّا شمردنی هیچ چیز از احوال
و اعداد ایشان برو مخفی نباشد وَکُلُّهُمْ اٰتِیْهِ و همه ایشان آینده کانند بوی یعنی رسنده کان بجزای وی
در موقف حساب یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز رستخیز فَرْدًا در حالتیکه تنها باشد بی اتباع و انصار پس هیچ
شعبه از مخلوقات هم جنس او نباشد تا او را ولد گیرد و هیچ چیز مناسب او نبود تا او را شریک خود کرد اند بعد از آن
در بیان حالات اهل ایمان میفرماید که اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بدرستیکه آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و
عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند کارهای شایسته سَیَجْعَلُ لَهُمُ زود باشد که بگرداند یعنی احداث کند
برای ایشان الرَّحْمٰنُ خداوند بخشاینده وُدًّا دوستی در دلهای مردمان یعنی محبت و مودت آنها را در دلها
افکند بی اسباب و وسایط آن از قرابت و صداقت بلکه محض اختراع باشد از جانب حدیت ابتداء و این کرامتی است
مخصوص باولیا که حق تعم ایشانرا بآن اختصاص فرموده بجهة اکرام آنها همچنانکه ترس در دلهای دشمنان افکنده
بجهة اظهار قهاریت و غالبیت خود ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که ابو جعفر ع فرمود که حضرت
رسالت م امیر المؤمنین علی را فرمود که ای علی دعا کن که بار خدایا برای من عهدی نزد خود پیدا کن
و از برای من بدید آور محبت و مودتی را در دلهای مؤمنان پس امیر المؤمنین این دعا فرمود حق تعم
این آیه فرستاد و این روایت از ابن عباس و جابر بن عبد الله و براء بن عازب نیز مرویست و از اینجاست
که هیچ مؤمنی نیست مگر که دل او مملو است از محبت و مودت آنحضرت مراد محبت مؤمنانست با یکدیگر زیرا که حق تعم
محبت و الفت جمیع اهل ایمان را در دلهای صالحان نهاده و در حدیث وارد آمده که هیچ بنده دل خود را متوجه
حق سبحانه و تعم نسازد مگر که او سبحانه دلهای جمیع اهل ایمان را بجانب او مایل سازد و رافت همه را روزی او کرداند
تا همه کس او را دوست داشته باشد ربیع بن انس نیز از پیغمبر م روایت کرده که چون حق تعم مؤمنی را دوست دارد
جبرئیل را گوید که من فلان بنده را دوست میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل او را دوست گیرد و منادی ندا
کند در میان اهل آسمان که ای ساکنان آسمان بدانید که حق تعم فلان بنده را دوست دارد شما نیز او را دوست
دارید پس جمیع اهل آسمان او را دوست گیرند و آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا همه اهل زمین دوست
او شوند و یا مراد از آیه آنست که حق تعم محبت اهل ایمان را در دلهای مخالفین و دشمنان دین افکند یا دین اسلام
یا در اخوت محبت را در قلوب جمیع مؤمنان افکند و حقد و غل را از خاطر ایشان محو کند تا همه یکدیگر را دوست
داشته باشند مانند محبت والد نسبت بولد و مؤید قول اولست روایت صحیحه از امیر المؤمنین علی ع که فرمود
که اگر این شمشیر خود را بر بینی مؤمن زنم که تا مرا دشمن گیرد هرگز دشمن من نشود و اگر همه دنیا را با جمیع آنچه در دست

برمنافق افاضه کنم

بر منافق افاضه کنم تا دوست من شود هرگز دوستی نکند با من و این بجهة آنست که حکم الهی در ازل تعلق
گرفته و بر زبان حضرت رسالت م نیز جاری گشته که فرمود یا علی هیچ مؤمنی ترا دشمن ندارد و هیچ منافقی
ترا دوست نگیرد بعد از آن حبیب خود را میفرماید که تبلیغ کن بمردمان این را که بر تو منزل شده و ایشانرا
بآن بشارت ده و بیم کن فَاِنَّمَا یَسَّرْنٰهُ پس جز این نیست که آسان کردانیده ایم آنرا بِلِسَانِكَ بزبان تو که
لغت عربیست یعنی برای آسانی تو از انزال آن کرده ایم بلغت لِتُبَشِّرَ بِهِ تا مژده دهی بآن الْمُتَّقِیْنَ
پرهیزکارانرا که از شرک و عصیان اجتناب نموده اند و بدایره ایمان در آمده وَتُنْذِرَ بِهٖ و بیم کنی بآن قَوْمًا
لُدًّا گروه ستیزه کننده کانرا بجهة فرط خصومة و لجاج جدال کننده اند مراد اهل مکه اند که در غایت عناد
و خصومت و لجاج بودند پس در تهدید کفار مکه میفرماید که وَکَمْ اَهْلَکْنَا و بسا که هلاک کردیم
قَبْلَهُمْ پیش از اهل مکه مِنْ قَرْنٍ از اهل زمانی یعنی در هر قرنی از قرون جمعی زمشرکانرا هلاک
ساختیم هَلْ تُحِسُّ هیچ می بینی و می یابی مِنْهُمْ از آن هلاک شدگان مِنْ اَحَدٍ از آن هیچ یکی را
اَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ یا میشنوی مر ایشانرا رِکْزًا بانگ پوشیده یعنی چون عذاب بر ایشان فرود
آمد همه هلاک شدند نه از ایشان شخصی ماند که کسی او را به بیند و نه آوازی که کسی آنرا بشنود بلکه قهر
الهی با هیچکدام در نساخت و همه کس را بدست هلاکت در کنج خمول نشاند بر وجهی که گویا هرگز نبوده اند
با آنکه ایشان بمال و منال و عدد و خدم و حشم از اهل مکه بمراتب در بیش بوده اند و خصومت ایشان
بیش و چون حال ایشان باینطریق بود پس مآل اینها نیز چنین خواهد بود

سورة طه مائة و اثنتی و ثلثون آیة مکیة

ابی بن کعب از سید عالم م روایت کرده که هرکه این سوره بخواند حق تعم ثواب مهاجر و انصار روز قیامت
باو عطا فرماید و ابو هریره از آنحضرت نقل کرده که حق تعم سوره طه و یس را قراءت کرده بیش از خلق آدم
بدو هزار سال و چون ملائکه او را از سبحانه استماع کردند گفتند خوشا حال امتی که این هر دو سوره بر ایشان
نازل شود و خوشا سینهائی که حامل آن باشند و خوشا زبانهائی که بآنها تکلم کنند و حسن بصری نیز
از آنحضرت روایت کرده که اهل بهشت از قرآن تلاوت نکنند مگر سوره طه و یس پس اسحق بن عمار از
ابی عبد الله روایت کرده که آنحضرت فرمود که ترک مکنید قراءت طه را که بدرستیکه حق تعم دوست میدارد
این سوره را و هرکه اکثر قراءت آن کند و بآن مداومت نماید نامه اعمال او را در قیامت بدست راست او
دهند و آنچه در حین اسلام از وی صادر شده باشد محاسبه ننمایند و چندان ثواب باو دهند که بدان
خشنود شود ان شاء الله تعم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ طٰهٰ طه اسم این سوره است
یا اسم قرآن یا اسمی از اسمای الهی یا مفتاح اسم ظاهر و هادی یا اسمی از اسماء خاتم الانبیاء چنانکه
مزمل و مدثر و حرف ندا محذوفست یعنی یا طه و یا اشارتست بدو صفت که طالبست و هادی یعنی
ای طالب شفاعت و هادی شریعت یا طاهر بذنوب و عیوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طاهر
بطهارت دل و هادی بهدایت او بقرب حق و یا طالب شفاعت و هادی شریعت و در تبیان آورده
که طه نفتیم است بطول و هدایت الهی یا بطینت پاک و همت عالی و بهمت حضرت رسالت پناهی و در
تفسیر اهل البیت علیهم السلم مذکور است که از امام جعفر مرویست که طه سوگند است بطهارت اهل البیت که قوله تعم
وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیْرًا و گویند که اشارتست بطوبی و هاویه که حق تعم باین هر دو سوگند یاد کرده و

بروایت دیگر از امام جعفر صادق ع منقول است طوبی لمن هدی یعنی خوشا حال کسی که راه راست یافت و
در زاد المسیر مذکور است که طا طیبه است که مدینه است و ها مکه و حق تعالی باین دو حرم محترم سوگند یاد کرده
و در بعضی دیگر از تفاسیر آمده که بحساب جمل طه نه است و ها پنج که مجموع چهارده باشد ماه را در شب چهاردهم
مرتبه بدر تمام است پس معنی آنست که ای ماه چهاردهم که بدر تمام اشاره است بکمال مرتبه جامعیت آنحضرت و نزد
بعضی از علمای ما اشارتست بعدد ائمه اثنی عشر و حضرت رسالت و فاطمه ع که هادیان صراط مستقیم اند
گویند طه در اصل طاها بوده که امر است از وطا یطا و ها راجع است بارض و همزه بجهت خفت
مبدل شده بالف یعنی ای محمد بنه هر دو قدم خود را بر زمین در وقت ادای عبادت و صورت حال
در نزول آن بوده که در اول اسلام آنحضرت در شب بتهجد بر خواستی و بر یکپای ایستادی تا ریاضت او بیشتر شود
و سبب زیادتی مثوبت او شود و مزیت قرب او بحضرت عزت و بدین سبب پشت پای مبارکش ورم کرد
حق تعالی این سوره را فرستاد و امر کرد که او را که طه یعنی بر هر دو کف پای خود را بر زمین نه و بروایت ابن عباس طه
بلغت حبشه بمعنی رجل است یعنی ای مرد و مرویست که چون ابو جهل و نضر بن حارث و امثال ایشان
عبادت آنحضرت بدیدند و کثرت ریاضت و مشقت وی را بدیدند گفتند شقی بودی محمد که غوده بحث
کشته بسبب پروردگار خود بترک دین ما و خود را در رنج انداخته و طعنه میزدند که قرآن بر محمد فرو نیامده
مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد آیه آمد که طه یعنی ای مردی که هیچکس چون تو قدم در میدان
مردی ننهاده ما انزلنا نفرستادیم ما علیک القرآن بر تو قرآنرا لتشقی تا در رنج افتی
و بسبب آن خواب نکنی و بجهت قیام در نماز الم و ورم بپای مبارکت رسد از ابو عبد الله ع نیز
مرویست که حضرت رسالت پناه ص در شب یکپا بر میداشتی بجهت زیادتی تکلیف و مشقت حق تعالی
این آیه فرستاد و این رنج و تعب را از وی برداشت مغیره روایت کرده که آنحضرت چندان بپای
ایستادی که هر دو پای مبارکش ورم کرد وی را گفتند یا رسول الله نه خدای تعالی ترا آمرزیده
تو اینهمه رنج چرا بر خود می نهی و اینهمه تعب چرا میکشی فرمود آیا خدایرا شکر نگویم و بنده
شاکر او نباشم حق تعالی این آیه فرستاده تخفیف مشقت او فرمود و نزد بعضی آنحضرت بجهت فرط
تاسف او بود بر کفر قریش و فرط عناد ایشان یعنی ما انزال قرآن نکردیم بر تو تا در رنج و تعب
افتی بجهت کثرت تاسف و اندوه خوردن بر شدت کفر و عناد قریش و تکذیب نمودن ایشان
قرآن را الا تذکرة فرستادیم آنرا بر تو بجهت پند دادن تو لمن یخشی مر آنکس را که بترسد
یعنی دل او در خوف و رقت باشد تا بیم کردن تو مناثر باشد و فرو فرستاده شده است تنزیلا
تنزیلا فرو فرستادنی ممن خلق الارض از آنکس که بیافرید زمین را والسموات العلی
و آسمانهای بلند را الرحمن خداوند بسیار بخشنده است علی العرش استوی بر عرش مستولیست
یعنی عرش با اینهمه عظمت مخلوق اوست و در تحت امر او جل جلاله و عم نواله و عظم شانه
و لا اله غیره له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانها است از سبعه متساویه و ما
فی الارض و آنچه در زمینهاست از موجودات سفلیه و ما بینهما و آنچه در میان
هر دو است از اصناف ملائکه و طبقات ناری و هوائی و غیر آن از مخلوقات و ما تحت الثری

وآنچه در زیر

وآنچه در زیر همه طبقات خاکیست و آن موضعی است که صخره صما بالای اوست و صخره در
زیر زمین هفتم است و در تیسیر و غیر آن از تفاسیر آورده که وهب بن منبه از پیغمبر ص
نقل کرده که فرمود هفت زمین بر دوش فرشته ایست و هر دو قدم او بر صخره ایست و صخره
بر شاخ گاوی از فردوس و قوایم گاو بر پشت ماهی و ثبوت ماهی بر بحر و بحر بجهنم بر متن
ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و حجاب بر ثری و علم اهل آسمان و زمین تا ثری بیش نیست
و ما تحت الثری جز خداوند نداند و از ابن عباس مرویست که زمین بر پشت ماهیست و ماهی
بر روی آب و هر دو طرف ماهی که سر و دنبال ویست در زیر عرش بهم رسیده و شکم ماهی در
زیر دریا در سنگی است سبز که سبزی آسمان از آنست و آن سنگ بر گاویست و پای گاو بر ثری
و زیر ثری را کس نداند بغیر از حق تعالی و آن گاو دهن باز کرده و در وقت قیام قیامت چون همه
دریاها یکی شوند و همه آب آن دریاها بشکم آن گاو در رود و دریاها را خشک کرده الحاصل
که حق تعالی مالک جمیع مکونات است و مدبر همه ممکنات پس آیات مذکوره دالند بر کمال قدرت و
اراده او سبحانه بعد از اثبات قدرت خود در بیان علم میفرماید وان تجهر بالقول
و اگر آشکارا کنی سخن را و آواز بلند کردانی فانه پس بدرستی که او یعلم السر
میداند پوشیده را واخفی و آنچه پوشیده تر است از آن پوشیده یعنی مبالغه منما در رفع
صوت بذکر و دعا زیرا که اگر چه بجهر او را نخوانی میداند سر او پوشیده تر از آن سر آنست
که بنده میکند و می پوشد و اخفی آنکه نمیداند که دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست که با کسی گوید
پنهانی و اخفی آنکه در دل خود پنهان دارند یا سر در موجودات و اخفی در معدومات
و از محمد باقر ع و جعفر صادق ع مرویست که سر آنست که اخفاء آن کنی در نفس خود و
اخفی آنچه در خاطر تو خطور کند حاصل که میفرماید اگر آشکارا سازی ذکر خدا را و خواندن
او را پس بدانکه او بی نیاز است از جهر تو چه او میداند سر را و آنچه اخفی از آنست و بعد از آن
بیان اجتماع صفات الوهیت خود ذکر تفرد خود مینماید بآن صفات و توحد آن بآن صفات و میفرماید که الله خدای
بحق لا اله الا هو نیست معبودی سزاوار پرستش مگر او سبحانه که مستجمع صفات مذکوره است له الاسماء الحسنی
مر او راست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده امام علی بن موسی الرضا ع از آبای کرام خود صلوات الله علیهم اجمعین روایت
کرده که امیر المؤمنین علی ع فرمود که من از رسول خدا شنیدم که فرمود که حق تعالی را نود و نه نام مشهور است که هر که آنرا
بشمرد البته در بهشت داخل شود و معنی حدیث باین راجع است که هر که خدایرا بوحدانیت بشناسد و بآن تصدیق
کند و اسماء مذکوره را بقصد تعظیم و اجلال او بر زبان راند در بهشت داخل شود و شبهه نیست که این مشروطست
بولایت علی بن ابی طالب و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و حدیث مشهور حب علی حسنة لا یضر
معها سیئة و بغضه لا ینفع معها حسنة مصرحست باین و نیز از امام رضا ع مرویست که حق تعالی فرموده که لا اله الا الله
حصن منست هر که در حصن من در آید از عذاب من ایمن گردد یکی از مجلس بر خواست و گفت بنابرین هر که در جمیع
عمر خود یکبار قایل این کلمه شود از عذاب خدا ایمن گردد حضرت فرمود که بشروطها بشروطها و انا من شروطها
یعنی سه بار تکرار فرمود که این مشروطست بشرطی چند و محبت من از جمله شرطهای آنست بعد از آن حق تعالی

قصهٔ موسی را که متضمن تحمل مشقت و ریاضت و تکالیف رسالتست برای حضرت خاتم الانبیا بیان میفرماید
تا در تحمل شداید و انواع ریاضت در تبلیغ رسالت باو اقتدا نماید پس میفرماید وهل اتیک حدیث موسی
و آیا آمده است بتو خبر موسی بن عمران استفهام برای تقریر کلام است یعنی بتحقیق که آمد بتو حدیث موسی و آن
اینست که اذ رای نارا چون دید موسی آتش را مراد آتش طور است و آن وقتی بود که از شعیب دستوری طلبید
که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند شعیب اجازت داده اهل او را با جمعی رفقا روان کرد و صفورا که دختر
شعیب بود و زن او بر دراز گوش سوار کرده بیشتر پیش قافله میرفت تا نظر اهل قافله بر وی نیفتد و در شب جمعه که هوا
سرد بود و مظلم و برف می بارید راه گم کردند چون وادی ایمن رسیدند صفورا را درد وضع حمل پدید آمد
با آتش محتاج شد موسی چندانچه سعی فرمود از سنگ و آهن آتش بیرون نمی آمد موسی در غضب شد و آتش
زنه را از دست بینداخت آن سنگ آهن باواز آمد که ای موسی ما مامور خداوندیم و بی حکم او هیچ کاری
از ما نیاید و ما را حکم شده که امشب آتش ندهیم و هر آتشی که در عالم است امشب فرو نشانده اند موسی در این امر
متحیر ماند که ناگاه از دور آتشی بدید فقال لاهله امکثوا پس گفت مر اهل و عیال خود را که درنگ
کنید در همین موضع که انی آنست بدرستی که من دیدم بی شبهه نارا آتشی که مایوس و مرغوب منست لعلی
آتیکم شاید که من بیاورم برای شما منها بقبس از آن شعله در سر چوب یا نی یا فتیله که فرا یاد دارم
او اجد یا شاید که بیابم علی النار هدی راه نمایی که ما را بشارع رساند چه غالب است که کسی نزد
آن خواهد بود پس کسان خود را بگذاشت و تنها بجانب آن آتش روان شد فلما اتیها پس آن هنگام
که بیامد بآن آتش آتشی سفید دید که سراپای درختی سبز که عناب بود یا عوسج فرو گرفته و در حوالی آتش
هیچ کس نه متحیر شد و از روشنی و سبزی درخت متحیر بود که ناگاه یا موسی ندا کرده شد که ای موسی انی
انا ربک بدرستی که منم پروردگار تو یعنی شک مکن و متشوش مشو بانکه من آفریدگار توام بخوانده اند
که چون موسی ندا رسید با خود گفت که آیا سخن گوینده چه کس باشد آواز آمد که انی انا ربک منم آفریدگار تو
شیطان بوسوسه او در آمد که شاید این کلام ابلیس باشد موسی گفت من میدانم که این کلام حق است
چه آواز را از جملهٔ جهات و جمیع اعضا میشنوم و مرویست که چون موسی نزدیک شجره رسید درختی سبز دید که
از زیر و زبر او آتش سفید بر افروخته آواز ملائکه شنید که زبان به تسبیح کشوده بودند و نوری عظیم از آنجا باسمان
متصل بود نه سبزی درخت آتش را فرو می نشاند و نه آتش سبزی درخت را میسوخت چون آن بدید بیهوش
شد حق تعالی دل او را قوی گردانید تا از مشاهده عجایب و غرایب بی تاب نشود بعد از آن ندا رسید که ای موسی
چون باین موضع رسیده فاخلع نعلیک پس دور افکن از پای خود نعلین خود را تا قدم تو ارض مقدس
مس کند و برکت آن بپای تو رسد محققان گفته اند که این تعلیم طریق تواضع و ادب است که بر بساط
ملوک با نعلین نتوان رفت انک بدرستی که تو رسیده بالوادی المقدس طوی بوادی پاکیزه که طوی نام دارد
اهل اشاره گفته اند که مراد ازین امر آنست که فکر دنیا را از دل بیرون کن و یا دل خود را از یاد اهل و ولد فارغ
کن چون موسی خلع نعلین نمود و قدم خود را در آن وادی مستقر ساخت باز باو ندا آمد که و انا اخترتک
و من بر گزیدم ترا ای موسی برای نبوة فاستمع پس گوش فرا دار لما یوحی مر آنچیز را که وحی کرده میشود
بتو و آن وحی اینست که اننی انا الله بدرستی که منم خدای بحق لا اله الا انا نیست خدایی بجز من

فاعبدنی

فاعبدنی پس مرا پرستش کن و اقم الصلوة و بپای دار نماز را لذکری برای یاد کردن من یعنی تا آنکه مرا یاد کنی در آن
چه ذکر من آنست که مرا پرستند و نماز را برای من گذارند بعد از آن اخبار میفرماید موسی را بآمدن قیامت بقوله ان
الساعة آتیة بدرستی که ساعت رستخیز آینده است و لا محاله واقع شدنی اکاد اخفیها میخواهم که پنهان دارم وقت
آنرا از بندگان و یا آنکه نزدیکست که اخفای آن کنم و بگویم که آینده است یعنی اگر نه اخبار بآیات آن متضمن لطف است
من خبر آن نمیدادم و بدانکه البته قیامت آینده است لتجزی تا پاداش داده شود یا نزدیکست که از اظهار سازم
تا جزا داده شود کل نفس هر تنی بما تسعی بانچه می شتابد از عملهای نیک و بد فلا یصدنک پس باید
که باز ندارد ترا عنها از ایمان بقیامت و تصدیق بآمدن آن من لا یؤمن بها آنکس که نمیگرود بوقوع آن و
آمدن آن واتبع هویه و پیروی کرده است آرزوی خود را و میل آن بلذات خسیسه دنیویه بجهة آن از امر
آخرت باز مانده یعنی منع آنکس از راه مرو فتردی که هلاک شوی مراد آنست که باید تو بجهة کثرت اعدا و اموال
و تنعم ایشان از راه نروی و تابع هوای نفس نشوی و بجهة آن در رسوخ و صلبیت تو بعث و جزا فتور و قصور
راه نیابد چه اهل انکار اگرچه بکثرت و وفور موسومند اما همت ایشان پیروی نفس است نه برهان و دلیل و خطاب
اگرچه با موسی است اما مراد امت ویند زیرا که انبیای اولین صلبیت ایشان در اصول دینیه معصومند و محفوظ و
بعد از آن تمهید مقدمه مینماید بر دادن معجزه بموسی و او را باین خطاب مخاطب میسازد وما تلک بیمینک
یا موسی و چیست آنکه بدست راست تست ای موسی یعنی حاضر باش تا از آن عجایب مشاهده کنی و آثار صنع و
قدرت ما ببینی قال گفت موسی در جواب که هی عصای این عصای منست و آن عصا از چوب درخت مورد
بهشت بود و طول آن چهل گز بود بقد موسی ع و سر او دو شاخ بود و در زیر آن سنانی نشانده و نامش علیق بود
و از آدم میراث بشعیب رسیده بود و از و بموسی انتقال یافته بعد از آن بجهة نعم ربانی که او سبحانه
از برای وی در آن تعبیه کرده بود فرمود که اتوکؤا علیها تکیه میکنم بر آن عصا چون مانده میشوم در راه
رفتن یا وقتی که بر سر رمه میباشم که میچرند و اهش و فرو میریزم برگ از درخت بها بدان عصا علی غنمی
برای گوسفندان خود ولی فیها مآرب اخری و مرا در آن عصا حاجتهای دیگر است از ابن عباس مرویست
که منافع دیگر از عصا آن بود که در راه با موسی سخن گفتی و انیس وی بودی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی
در وقت خواب و بیداری و با دشمن او حرب کردی و چون در خواب بودی محافظت رمه کردی و معارض
سباع شدی و بسر چاهی که رسیدی تنه او ریسمان گشتی بقدر درازی چاه و هر دو سر او دلو شدی و چون
بر زمین زدی درختی شدی سایه دار گشتی و هر میوه که مرغوب موسی بودی پدید آوردی و در شبهای تیره چون
شمع و چراغ نور دادی و در وقت مسافرت زاد و متاع خود بدان نهادی و بر دوش افکندی و چون پیاده
شدی بر وی نشستی و در زیر او چون اسب رهوار رفتی و اگر طعام نداشتی بر زمین زدی و آنچه آرزوی طبع او
بودی برای او ظاهر شدی القصه چون موسی بسبیل تفصیل و اجمال ذکر منافع عصا کرد قال گفت خدای تعالی القها
یا موسی بیفکن او را ای موسی حضرت موسی گمان برد که او را نیز همچون نعلین دور میباید افکند فالقیها
پس بیفکند آنرا از قفای خود فی الحال آوازی عظیم و مهیب بگوش او رسید در نگریست هی حیة ماری بود
تسعی که میشتافت بهر جانب آورده اند که اول ماری بود زرد بجثه عصا بعد از آن بتدریج بزرگ شد برابر
شتر بختی و دراز گشت و بر چهار قائمه سطبر و کوتاه در زمان رفتن آغاز کرد میان کنارهای جهرا و ...

کن

یا چه کز بود در دهن او دندانهای بغایت بزرگ و دو چشمش چون برق میدرخشید و هر یک از موی گردن او
مانند نیزه بود چون موسی وی را بدید ترسان شد و روی بگریز نهاد قال خذها گفت خدای که بگیر او را ولا تخف
عصا
و مترس از وی سنعیدها زود باشد که باز گردانیم او را سیرتها الاولی بهیئت و حالت نخستین یعنی همان
طنبین
کرده ایم او را آورده اند که چون این خطاب بموسی رسید روی باژدها نهاده دست خود را در دهن او کرده و ...
او را بگرفت همان عصا شد و وطنبین او همان دو شعبه عصا گشت و چون اژدها بحالت اول عود کرد باز
باو ندا رسید که واضمم یدک وضم کن و باهم آور دست خود را الی جناحک بسوی پهلوی خود در زیر بازو
تخرج بیضاء تا بیرون آید سفیدی و روشن من غیر سوء بی عیبی و علتی یعنی سفیدی برص نباشد
بلکه سفیدی درخشنده و باشعاع بود آیة اخری درحالتی که آن سفیدی علامتی دیگر است بر نبوة تو
لنریک من آیاتنا الکبری تا بنمائیم ترا بعضی از علامات و معجزات خود را آورده اند که موسی گندم گون بود چون دست
از زیر بغل خود بیرون آورد چندان نور ساطع شد و روشنی لامع گشت که شب تاریک چون روز روشن گشت
و چون باز بزیر بغل برد همان برنگ اول شد و اگر در روز اظهار این معجزه نمودی نور آن بر آفتاب غلبه کردی
و روشنی چشم او درخشندگی آن خیره ماندی القصه چون حق تعالی او را منصب نبوة داد و آن دو معجزه با هره بآن
کرامت فرمود امر کرد او را که اذهب برو بآن دو معجزه الی فرعون بسوی فرعون و دعوت کن او را به پرستش
من انه طغی بدرستی که او از حد درگذشت و طغیان او بر وجهی رسیده که دعوی الوهیت میکند چون موسی
بآن امر عظیم مامور شد با خود اندیشید که من با این لکنت زبان و عدم ناصر و معاون با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت
توانم کرد پس اول سؤال از شرح صدر میکند تا متحمل مشاق تبلیغ تواند و صبر بر ایذا و آزار قوم تواند کرد و از روی
نیاز قال اشرح لی گفت ای پروردگار من گشاده کردان برای من صدری سینه مرا تا در دی که نجد آنچه من
وحی میکنی و از هر سختی تنگ دل نشوم ویسرلی و آسان گردان برای من امری کار مرا که تبلیغ رسالت است
واحلل عقدة من لسانی و بگشای گره از زبان من یفقهوا قولی تا فهم کنند سخن مرا به تبلیغ رسالت
چه تبلیغ از بلیغ احسنست و تاثیر آن در نفس بیشتر و سبب عقده زبان او آن بود که روزی فرعون موسی را در حین
طفولیت درکنار خود داشت موسی دست خود را در ریش او که مرصع بود دراز کرد و قدری از آن بگرفت و بر
کند
فرعون خشم گرفته بقتل او حکم کرد آسیه خاتون عذرخواهی آغاز کرده فرمود که این کودک جوهر درخشان دیده
بدان متوجه شد اگر جمرات آتش و یاقوت بپیش دست باتش خواهد رسانید نه بر یاقوت بجهت مزیت درخشندگی
آتش پس طشتی پر آتش و طبقی از یاقوت نزد موسی آوردند جبرئیل دست او را گرفته بسوی جمرات آتش برد و
جمره
از آن برداشت و بر دهن نهاد دست و زبانش بسوخت و گرهی بند با او ماند سخنش نیک مفهوم نشدی
و اینجا درخواست کرد تا آن گره گشوده شود بعد از آن التماس معاونی و ظهیری کرده فرمود واجعل
و بگردان برای من یعنی مقرر فرما وزیرا یاری دهنده در تحمل تبلیغ من اهلی از کسان من هرون که
اخی هرون که برادر منست اشدد به ازری محکم گردان بوی پشت مرا و یاد و یاور من گردان واشرکه
وانباز کن او را فی امری در کار من یعنی شریک ساز او را با من در نبوة کی نسبحک تا ببا کی یاد کنیم ترا
یا نماز گذاریم برای تو کثیرا در زمان بسیار ونذکرک و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعا کثیرا یاد کردنی
بسیار انک بدرستی که تو کنت بنا هستی بما و احوال ما بصیرا بینا یعنی میدانی آنچیز را که صلاح

مادرست

مادر آمنت از معاونت و عالی باینکه هرون نیک معین و ناصر نیست مراد آنچه امر فرموده بعضی گویند که هرون
برادر پدری و مادری موسی بود و بسه سال از موسی بزرگتر بود و پیشتر از موسی بسه سال فوت شد و در وقت
که موسی در مناجات بود از ما یحتاج خود سؤال میکرد هرون در شهر مصر بود القصه حق تعالی دعای وی اجابت
کرد قال گفت قد اوتیت سؤلک یا موسی بتحقیق و یقین که داده شدی آنچه می طلبیدی از مقصود و
مطلوب خود ولقد مننا علیک و بدرستی که منت نهادیم بر تو یعنی نعمت داده ایم ترا مرة اخری در
وقتی دیگر اذ اوحینا وقتی که وحی کردیم الی امک ما یوحی آنچه وحی کرده میشود یعنی آنچه نتوانست فهمید مگر بوحی
مراد بوحی الهام است یعنی نهادیم در دل او و الهام کردیم و یا در خواب باو نمودیم در آن وقت که ترا متولد ساخته بود
و کسان فرعون در طلب قتل پسران بودند و بکار تو درمانده بود و منشا این قصه آن بود که فرعون در خواب دیده بود که
آتشی هایل از محله بنی اسرائیل برآمده گرد سرای او فروگرفت و کوشک و سرای او بسوخت معبران گفتند از بنی اسرائیل
فرزندی بوجود آید که هلاک تو و ملک تو در دست او بود فرعون بفرمود تا هر پسری که متولد میشد از بنی اسرائیل میکشتند
حق تعالی اینجا موسی را خبر میدهد که چون تو متولد شدی مادر تو در کار تو متحیر بود ما با او الهام کردیم ان اقذفیه
آنکه بیفکن یعنی بنه فرزند خود را فی التابوت در صندوق بعد از آنکه پنبه در روی نهاده باشی و بندهای آنرا
بقیر محکم کرده فاقذفیه پس بیفکن موسی را که در تابوتست فی الیم در دریای نیل فلیلقه الیم پس باید که
بیفکند موسی را در دریا بالساحل بکنار پس تو در این باب اندیشه بخود راه مده که ضرری و آسیبی بموسی خواهد
رسید چه البته دریا موسی را بکنار اندازد یاخذه تا فرا گیرد او را عدو لی دشمنی که مراست و عدو له و
دشمنی که او راست یعنی فرعون که دشمن خدا و رسول بود آورده اند که مادر موسی بامر حق تعالی موسی را در صندوق
نهاده آنرا بقیر بیند و دو قفلی بر آن نهاده به دریای نیل افکند جوئی عظیم از آن دریا بخانه فرعون میرفت
صندوق از آن جوی بباغ فرعون درآمد فرعون با زن خود آسیه در کنار حوضی که در سر آن جوی بود نشسته بودند
چون صندوق فرا دیدند از آن متعجب شده بگرفتند و سر آن بگشادند کودکی ماه روی سیاه چشم بر
نظر ایشان درآمد از آن کودک حیران بماندند از فتاده مرویست که در چشمهای موسی ملاحتی تمام بود
که هر که او را دیدی دوست داشتی فرعون و آسیه که او را بدیدند محبت بسیار در دل ایشان پدید آمد چنانکه
میفرماید بقوله والقیت علیک محبة منی و افکندم برای تو ای موسی دوستی ثابت و واقع منی از من یعنی
تخم محبت ترا در سینها بکاشتم بحیثیتی که هر که ترا دیدی بصب میداشت بر مفارقت تو و از بهر فرعون ترا دوست
میداشت و نمیخواست که یک لحظه از نزد تو غایب شود و آسیه زن او ترا در کنار خود پرورش داد پس محبت
ترا در سینها افکندیم تا عطوفت و لطف کنند بر تو ولتصنع علی عینی و تا پرورده شوی بر دیده من یعنی
منظور نظر تربیت من باشی و پرورده شوی بر نگهداشت و محافظت من آورده اند که فرعون و آسیه او را
بفرزندی برداشتند و بتربیت مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هر چند دایها که در حوالی خانه فرعون بود
آوردند موسی شیر ایشان نگرفتی مادر موسی دختر خود را که مریم نام داشت گفته بود که بر کنار دریا میرو و چشم
بر صندوق میدار که بکجا میرود چون صندوق بباغ فرعون درآمد مریم نیز خود را در آن باغ انداخت و
صورت حال را مشاهده کرد که بر او در شیر هیچکس را نمیستاند خود را نزد آسیه رسانید و باو گفت که من دایه ای

کشیر او را بنا اند کما قال الله ثم اذ تمشی اختک یعنی ترا در نظر خود بپروردیم وقتی که خواهر تو نیز و آسیه
میرفت فتقول پس میگفت با آسیه و اتباع او هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را و راه نمایم علی من یکفله
بر کسی که متکفل این طفل شود در شیر دادن و پروریدن چون آسیه این سخن را از مریم بشنید گفت اگر چنین
کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون آمده فی الحال مادر را آگاه گردانیده او را حاضر ساخت آسیه موسی را در کنار او
نهاد فرجعناک پس باز گردانیدیم ترا الی امک بسوی مادر تو بجهة وفا نمودن بوعدهٔ انا رادوه الیک یعنی
ما بوعدهٔ خود وفا کردیم کی تقر تا روشن شود عینها چشم مادر تو بدیدار تو و لا تحزن و تا اندوه
ناک نگردد بفراق تو پس ترا برداشت و بخانهٔ خود آورد و مع ذلک انواع عطا و هدایا از فرعون باو رسید
بجهة پروریدن تو این یکی از نعمتهای حق سبحانه و تعالی است و یکی دیگر از آن نعم اینست که دیگر گفت و قتلت
نفسا و کشتی نفسی یعنی آن قبطی کافر را که مومن بنی اسرائیل از و بتو استغاثه کرد و فرعونیان ایراد بستند
قصد کشتن تو کردند بجهة قصاص فنجیناک پس برهانیدیم ترا من الغم از اندوه کشتن و امر کردیم
که بمدین هجرت کنی و فتناک و بیازمودیم ترا فتونا آزمودنی یعنی با تو معاملهٔ آزمایندگان کردیم
و ترا در بوتهٔ بلا افکندیم و خالص و پاک از آن بیرون آمدی و تفصیل قصهٔ ولادت موسی و قتل قبطی و
هجرت بمدین در سورة القصص مشروح خواهد گشت انشاء الله تعالی القصه حق تعالی میفرماید که ما ترا امر کردیم
بهجرت بمدین فلبثت پس درنگ کردی سنین سالهای متعدده فی اهل مدین در میان اهل مدین
که آن ده سال بود بجهة وفا کردن بوعدهٔ مدت اجیر شدن که غرض صداق دختر شعیب بود مرویست که موسی
بیست و هشت سال در مدین بود ده سال اجیر شعیب بود و هجده سال با دختران او بود تا از و فرزندان
آورد ابن عباس فرموده که معنی و فتناک فتونا آنست که ما پاکیزه گردانیدیم ترا از جزع و فزع کردن در محنت
پس از محنتی و از جملهٔ آن در سالی متولد شد که پسران را میکشتند و مادر او را در دریا انداخت و فرعون
قصد قتل او کرد و جمرهٔ آتش در دهن گرفت بدل یاقوت و دهنش بسوخت و قبطی را بکشت و قصد قتل
او کردند و نفس خود را ده سال اجاره داد و در وقت بیرون آمدن از مدین راه گم کرد و در شب تاریک
گوسفندان او متفرق شدند و در وادی ایمن خوف و ترس بسیار باو راه یافت بعد از آن حق تعالی ذکر نعمت
دیگر میکند بر موسی و میفرماید ثم جئت پس آمدی بدین وادی علی قدر یا موسی بر اندازهٔ
که مقدر کرده بودیم ای موسی که اینجا با تو سخن کنیم در همین وقت ترا پیغمبری نه در وقت دیگر از ماضی و
مستقبل و اصطنعتک و برگزیدیم و خالص گردانیدیم ساختیم ترا لنفسی برای محبت خود یعنی نزد دوست
خود گزیدیم و بالطاف خود مخصوص ساختیم یا برای ادای رسالت ترا برگزیدیم و مطلوب ترا با اجابت
مقرون گردانیدیم و مرتبهٔ ترا برافراشتیم اذهب انت و اخوک برو تو و برادر تو هرون
بآیاتی معجزهای من که آن نه معجزه بود که در سورهٔ کریمهٔ اعراف گذشت و لا تنیا و سستی مکنید
و تقصیر منمائید فی ذکری در رسانیدن پیغام من و دعوت کردن ایشان از این و یا سست مشوید در
یاد کردن من یعنی هر جا که روید و باشید مرا فراموش مکنید در طاعت من ثابت قدم باشید آورده اند
که موسی بر سر اهل و عیال خود نرفته متوجه مصر شد و حق تعالی بهرون وحی کرد که برادر ترا منصب نبوت و رسالت

داده ایم و ترا نیز در نبوت با او شریک و معاون گردانیده ایم و وی متوجه این صوب است باید باستقبال
وی بیرون روی پس هرون استقبال موسی کرده یکدیگر را در بر گرفتند بایشان ندا رسید که اذهبا
بروید هر دو الی فرعون بسوی فرعون انه طغی بدرستی که فرعون در کفر و طغیان از حد در گذشت
و تمرد و عصیان او بنهایت رسید فقولا له پس سخن گوئید با او قولا لینا سخن گفتنی نرم یعنی
برفق و مدارا او را دعوت کنید بر وجه ملایمت و حسن خلق با او بگوئید که آیا هیچ داعیه داری که از
شرک پاکیزه شوی و از تاریکی بیرون آیی و ما ترا راه نمائیم بپروردگار خود تا از و بترسی لعله
یتذکر شاید که او پند گیرد بکلام شما و بگرود بحق او یخشی یا بترسد از عذاب خدای یعنی اگر متذکر نگردد
پس لا اقل متوهم خواهد شد آورده اند که یحیی بن معاذ چون این آیه بخواند بگریست و گفت این رفق و لطف
تست بانکس که دعوی الوهیت کرد پس رفق و لطف تو چگونه باشد در حق کسی که بغیر از تو خدائی نپرستد
باشد و در تیسیر آمده که چون موسی متوجه مصر شد و اهل خود را در آنجا بگذاشت ایشان در آن شب در انتظار
بودند موسی نیامد و در روز نیز اثری ظاهر نشد و خبری نیافتند در آن صحرا متحیر بماندند قضا را جمعی از
اهل مدین آنجا رسیده صفورا را بشناختند و پیش پدرش بردند و بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی بدیشان
رسید القصه چون موسی بمصر توجه نمود هرون باستقبال وی بیرون آمد و در راه بایکدیگر ملاقات کردند
موسی شرح احوال تمامی با هرون باز گفت هرون گفت ای برادر شرح شوکت و سطوت فرعون از آنچه
تو دیده بودی زیاده از آنست که باز توان گفت بسببی حکم بدست و پا بریدن و بدار آویختن و کشتن میکند آنجا که
طبع بشریت موسی متوهم شد و باتفاق برادر زبان نیاز بدرگاه بی نیاز گشوده قالا ربنا گفتند ای
ای پروردگار ما اننا نخاف بدرستی که ما میترسیم ان یفرط علینا از آنکه فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی
تعجیل کند بر عقوبت ما و نگذارد که دعوت را اتمام کنیم و معجزه باو نمائیم او ان یطغی یا آنکه زیاده کند طغیان را
و کفر خود را و دلیری کرده با حضرت مقدس سخنی بی ادبانه و بی اندازه و بیوجه گوید قال گفت خدای تعالی
ای موسی و هرون لا تخافا مترسید از فرط طغیان او انی معکما بدرستی که من با شماام با حفظ و نصرت
و معاونت اسمع میشنوم دعای شما را با آنچه گوید نسبت بشما و من از روی جهل و عناد و طغیان و انکار و
جحود و اری و می بینم آنچه کند با شما یعنی آنچه میان او و شما جاری میشود از قول و فعل من بآن شنوا ام و
بینا و نزد آن احداث امری کنم که بآن شر و ضر او از شما دفع گردد و موجب مضرت و مظاهرهٔ شما شود چون
دانستید که از حال شما غافل نیستم و شما را فرو نگذارم و او را مغلوب و مخذول گردانم فاتیاه پس بروید بجانب او
فقولا انا رسولا ربک پس بگوئید که بدرستی که ما هر دو فرستادهٔ پروردگار توایم فارسل معنا پس بفرست
با ما بنی اسرائیل اولاد یعقوب را تا بزمین مقدسه رویم که مسکن آبا و اجداد ما بوده یعنی رها کن ایشان را
و از بندگی و خدمت خلاص کن و لا تعذبهم و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه و
کشتن اولاد ایشان و خدمت فرمودن مردان و زنان ایشان را بکارهای صعب و کندن جایها و عمارات و
سنگهای عظیم بر دوش کشیدن و امثال آن قد جئناک بآیة بتحقیق که آورده ایم علامتی و نشانه یعنی معجزه من ربک
از پروردگار تو یعنی سخن ما محض دعوی نیست که بدون اقامهٔ بینه و معجزهٔ واضح باشد والسلام و سلام همه
ملائکه و یا خزنهٔ بهشت و یا سلامتی هر دو سرا علی من اتبع الهدی بر آنکس است که پیروی کننده راست راه ایمان است

بوحدانیت آلهی إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا بدرستی که وحی کرده شد بما یعنی پروردکار ما حکم فرموده أَنَّ الْعَذَابَ
بآنکه عذاب دنیا و آخرت عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ بر انکس است که تکذیب کرد پیغمبران و رسولان خدا را
جل جلاله و پشت کرد بآن و اعراض کرد از آن پس موسی و هرون بحکم آلهی بپارکاه فرعون آمدند و بعد از
مدتی که ملاقات میسر شد کفتند ای فرعون ما رسولان پروردکار توایم و ترا بپرستش او میخوانیم و آن
کلمات که حق نعم تعلیم ایشان داده بود اداکردند قَالَ کفت فرعون فَمَنْ رَبُّكُمَا پس کیست پروردکار شما
ای موسی که مرا بپرستش او دعوت میکنید نکته در تخصیص خطاب با موسی بانکه هرون نیز با او بود
آنست که موسی اصل بود در تبلیغ و هرون تابع او یا انکه فرعون میدانست که بر زبان موسی عقده ایست و سخن
او نیک مفهوم نمیشود پس خواست که او را در حضار مجلس انفعال دهد و از ازاله آن عقده خبر نداشت
پس موسی بزبان فصیح و بیان ملیح قَالَ کفت که رَبُّنَا الَّذِي پروردکار ما انکس است که از محض رحمت
و عین عنایت أَعْطَىٰ داده است كُلَّ شَيْءٍ هر چیزی را از انواع مخلوقات خَلْقَهُ در صورتی که
لایق حال و شکلی که موافق کمال آن بود و یا عطا فرمود خلقیت و طبیعت هر یک از خلائق و هر چیز را که
بآن محتاج اند از وجوه معیشت ثُمَّ هَدَىٰ پس راه نموده یعنی شناسا ساختن او را بکیفیت انتفاع بآنچه
باو عطا فرموده بر وجه اختیار یا از روی طبع یا راه نموده ایشان را بطریق معیشت دنیویه یا امور دینیه فرعون
چون این بشنید در برابر آن هیچ نتوانست کفت و بجهة ترس آنکه مبادا قوم او در دین تفکر کنند و او را کذاشته بعباد
چیزی خدائی میل کنند سر رشته سخن را بجای دیگر کشیده بجهة عاجز ساختن موسی قَالَ کفت ای موسی
فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ پس چیست حال قرنهای نخستین چون قوم نوح و عاد و ثمود که خدای ترا نپرستیدند
آیا ایشان بعد از موت در سعادت و دولتند یا در شقاوت و نکبت قَالَ کفت موسی عِلْمُهَا دانستن حال
و مآل آن کروه عِنْدَ رَبِّي نزد آفریدکار منست و بغیر وی سبحانه علم باحوال ایشان ندارد فِي كِتَابٍ ثابت کشته
و نوشته شده در لوح محفوظ یعنی اعمال ایشان محفوظ است نزد او و بر وفق آن جزا و سزا خواهد داد لَا
يَضِلُّ رَبِّي خطا نمیکند آفریدکار من در طریق علم تا بجهة آن ممتدی نشود و راه نیابد باحوال و اسرار بندکان
وَلَا يَنْسَى و فراموش نمیکند هیچ چیز را چه نسیان و ضلال بر عالم بالذات محالست یعنی علم او بهمه اشیا
رسیده و من بنده ام مثل شما و نمیدانم مکر آنچه علام الغیوب مرا از آن خبر دهد و نزد ابن عباس معنی آنست که
وا نمیکذارد کسی را که بوحدانیت او کرویده تا که انتقام از و بکشد و ترک نمیکند کسی را که او را بیکانکی
دانسته تا که پاداش دهد او را باز موسی همان بر سر سخن اول رفت که وصف حق سبحانه میکرد و کفت پروردکار
من الَّذِي جَعَلَ آنکسی است که کردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا فرش کسترده شده که بر آن
می نشینید و مسکن میسازید یعنی مانند کهوارهٔ اطفال تا بر آن آرام میکیرید وَسَلَكَ لَكُمْ و پیدا کرد برای
شما فِيهَا سُبُلًا در زمین راهها که در میان کوهها و بیابانها از بلدی به بلدی و از زمینی بزمینی
نامیروید برای مصالح و منافع خود وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی که بارانست
فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم سبب التفات از غیبت بتکلم جهة تنبیه است بر ظهور کمال قدرت او سبحانه
یعنی هیچکس جز او قادر نیست بر اخراج بلکه مائیم که بقدرت کامله بیرون می آوریم بآب باران أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ
از اصناف کوناکون از رستنی شَتَّىٰ که پراکنده اند و مختلف در کیفیت از لون و طعم و رایحه و طبع و جنس

ونفع وضر

۱۸

ونفع وضر و کفتیم به بندکان که كُلُوا بخورید از آنچه بیرون آورده ایم هر چه خوردنی را شاید از میوه
و دانه وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ و بچرانید چهارپایان خود را در چراکاهها چه خوردن شمار اشاید از کیاه
و علف إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که این که مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه علامتهاست و دلالتهاست بر قدرت
ربانی و وحدت او لِأُولِي النُّهَىٰ مر خداوندان خرد را که عقول ایشان را باز دارد از پیروی باطل
و افعال جاهل و ارتکاب قبیحه شنیعه مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ از زمین آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت پدر
شما و اول مادهٔ بدن شما خاک زمینست در تبیان البیان آورده که حق سبحانه و تعالی میفرستد فرشته تا از
خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود بر میدارد و بر نطفه که مادهٔ وجود اوست میریزد و انکس از آن خاک و
نطفه مخلوق میشود و در همان خاک مدفون میکردد حق تعالی ازین خبر میدهد که میفرماید شما را از زمین
آفریدیم وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ و در زمین باز بریم بعد از مرک بعود و مرد کردن اجزا وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ
و از زمین بیرون آریم شما را بجمع کردن اجزای متفرقه و پراکنده تَارَةً أُخْرَىٰ بار دیکر برای حساب و جزا پس
فرعون از موسی معجزه طلبید موسی عصا بیفکند اژدها شد و باز بکرفت عصا شد و ید بیضا باو نمود و
غیر ازین آیات معجزات نه کانه که در سورهٔ اعراف مذکور شد باو نمود بهیچ کدام نکروید چنانکه میفرماید وَلَقَدْ
أَرَيْنَاهُ و بدرستی که ما نمودیم بفرعون آيَاتِنَا كُلَّهَا همه معجزات خود را که بموسی داده بودیم فَكَذَّبَ
پس بدروغ نسبت داد موسی را از غایت عناد و طغیان وَأَبَىٰ و سر باز زد از انکه ایمان آورد و فرمان
برداری کند از روی جحود و طغیان قَالَ کفت بموسی که أَجِئْتَنَا آیا آمده بسوی ما لِتُخْرِجَنَا تا بیرون کنی
ما را مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما که مصر است بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ بجادوی خود ای موسی و خود پادشاهی کنی
در مصر بعد از اخراج ما از آن بسحر زبان آوری و مردم فریبی و فصاحت خود فَلَنَأْتِيَنَّكَ پس هر آینه
ما بیاریم برای تو بِسِحْرٍ مِثْلِهِ جادویی مانند جادوی تو و با تو معارضه کنیم تا مردمان دانند که تو
پیغمبر نیستی بلکه ساحر و جادویی فَاجْعَلْ پس بکردان یعنی مقرر کن بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ میان ما و میان خود
مَوْعِدًا وعده بجهة معارضه اینجا وعده که بهیچ وجه لَا نُخْلِفُهُ خلاف نکنیم آنرا نَحْنُ وَلَا أَنْتَ
نه ما و نه تو بلکه چون وعده در رسد حاضر شویم مَكَانًا سُوًى در جایی که مساوی باشد مسافت قوم ما و تو
بآن و یا مساوی و هموار باشد که در پستی و بلندی نباشد تا همه نظاره توانند کرد قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ
کفت موسی بفرعون که زمان وعده شما روز آرایش قبطیانست و آن روز عید ایشان بود که همه آراسته در موضعی
حاضر شدندی و تماشا کردندی و تعیین این روز بجهة آن بود که ظهور حق و زوال باطل بر همه واضح و ظاهر شود
و خبر آن باطراف عالم رسد وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى و موعد شما آنست که جمع کرده شوند مردم در
چاشتگاه و زمان وعده شما در روزیست که فراهم آورده شوند مردمان در وقت چاشت که محل کمال نوراست و روز است
تا همه کس آنرا بی مانع تیرکی هوا ببیند حاصل که حضرت موسی کفت که وعده ما اجتماع مردمانست بوقت چاشت
فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ پس برکشت فرعون از مجلس و بخلوت در آمد و بجهة جمع کردن ساحران رای زد و مشاورت
با بندهای خود کرد و کسان باطراف و اکناف جوانب و ولایت مصر فرستاد فَجَمَعَ كَيْدَهُ پس جمع کرد آن چیزی را
که بآن کید و مکر کند یعنی ساحران و آلات سحر ثُمَّ أَتَىٰ پس آمد بوعده کاه با ساحران از ابن عباس مرویست

ایشان ظ

شان
که هفتاد و دو مرد بودند و بروایتی دیگر چهارصد با هریکی خرواری از چوب و رسن و در بعضی دیگر از روایات آمده که
سی هزار بودند و بقول دیگر هفتاد هزار با هریک عصایی و ریسمانی و روایت اول اصح است و چون فرعون و سایر قبطیان
که تابع او بودند با جمیع ساحران روز میعاد در آن مکان جمع شدند قال لهم موسی گفت موسی مر جادوان را بعد از
ملاقات از روی نصیحت و موعظه ای قوم ویلکم وای بر شما لا تفتروا افترا مکنید و مبندید علی الله کذبا
بر خدا دروغ که آیات او را سحر گویید و خواهید که با آن معارضه کنید یا دروغ بر خدای بندید بشرک دیگری با او فیسحتکم
پس مستاصل گرداند و از بیخ و بنیاد بر کند شما را بعذاب بعذابی که نازل گرداند بر شما وقد خاب و بدرستی که بی بهره و
نومید ماند من افتری هر که افترا کرد بر خدا و امر باطل با و نسبت داد چون ساحران بشنیدند این سخن را فتنازعوا
پس گفت و شنود کردند امرهم در کار خود بینهم میان یکدیگر و با یکدیگر گفتند این کلام ساحران نمیماند
واسروا النجوی و پنهان داشتند راز گفتن خود از ملازمان فرعون و آخر بر این قرار دادند که اگر او بر ما غالب شود
متابعت او کنیم و بخدای او بگرویم و اگر ما بر او غالب آییم او ساحر است و در دست فرعون هلاک خواهد شد آورده اند
که فرعون از غرفه نگاه کرد دید که ایشان با یکدیگر سخنی میگویند به پنهانی پرسید که این ساحران چه میگویند ایشان از ترس
فرعون قالوا گفتند که ان هذان بدرستی که این هر دو یعنی موسی و هرون لساحران جادویانند و گویند اختلاف
ایشان در این بود که بچه نوع با موسی معارضه کنند و حفص ان خوانده بسکون نون و ان نافیه میگردد و لام را بمعنی الا
یعنی نیستند موسی و هرون مگر جادویان ان یخرجاکم میخواهند که بیرون کنند شما را من ارضکم از زمین شما
بسحرهما بجادوی خود و مملکت مصر را در تصرف خود در آورند ویذهبا و ببرند بطریقتکم المثلی مذهب شما را
که بهترین مذهبهاست و دین و مذهب خود را ظاهر سازند فرعون چون از ساحران شنید که موسی و هرون ساحرانند
و داعیه دارند که قبطیان را از مصر بیرون کنند در غضب شد و گفت چون چنین است فاجمعوا کیدکم پس جمع کنید
ادوات کید خود را یعنی آلات سحر را هیچ چیز از آن فرو گذاشت مکنید و آنچه توانید تقصیر مکنید ثم
ائتوا صفا پس بیایید بوعده گاه صف کشیده در عرصه میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان ز ده کاه صح
غالب شوید یا ساحران بهم میگفتند که همه اسباب سحر را فراهم آرید و متوجه مصاف شوید و یکبار بموسی در آیید
تا مضطرب و عاجز شده کاری نتواند ساخت و غلبیت ما را باشد وقد افلح الیوم و بدرستی که رستگار شد و
بمطلوب رسید امروز من استعلی هر که سر آمد در سحر پس همه جادویان صف کشیدند در میقات و موسی و
هرون در برابر ایشان ایستادند و ساحران بقولی سیصد خروار رسن و چوب میان تهی کرده و پر زیبق ساخته
بمیدان آوردند و بطریق ادب قالوا یا موسی گفتند که ای موسی اما ان تلقی یا آنست که تو می افکنی عصای
خود را واما ان نکون و یا آنکه ما باشیم اول من القی اولین کسی که بیفکند چوب و رسن را یعنی اختیار یکی
از این دو کار بکن که آن نخست انداختن ما و تو است موسی نیز از روی ادب با وجود بی اعتنایی و عدم مبالات
ایشان قال گفت بل القوا بلکه شما بیفکنید پس ساحران ادوات سحر خود را بیفکندند و بسبب حرارت هوا زیبق در جوف چوبها
بجوش آمده در اضطراب آمد فاذا حبالهم پس ناگاه رسنهای ایشان وعصیهم و عصاهای ایشان یخیل
الیه نموده شد بموسی من سحرهم از جادویی و کید ایشان انها تسعی بدرستی که آن شتاب میکند و میرود یعنی
موسی چنان خیال کرد که آن ریسمانها و عصاها مار گشته اند و باطراف و جوانب میشتابند فاوجس پس دریافت فی نفسه

دردل خود

تیتب
دردل خود خیفة موسی خوف و ترس موسی یعنی چون آن را بدید بترسید چنانچه مقتضای طبیعت بشر
و اگر چه شکی در بطلان آن نداشت یا از آن بترسید که مبادا نظارگیان میان سحر و معجزه فرق نکنند چون طاری
این وهم بر موسی جاری شد قلنا لا تخف گفتیم با و که مترس با نچه ترا در وهم انداخته که کار و بار
ساحران در هم خواهد شکست و امر تو از غایت وضوح بر خاص و عام مخفی نخواهد گشت انک
انت الاعلی بدرستی که تو برتری از ایشان و غالبی بر ایشان یعنی البته غلبه ترا خواهد بود و همه ایشان
مغلوب خواهند گشت والق و بیفکن ما فی یمینک آنچه در دست راست تست یعنی باک مدار در
کثرت رسن و عصای ایشان و این چوب که در دست داری بینداز تلقف تا فرو برد بقدرت ما
ما صنعوا آنچه ساخته اند که بدرستی که آنچه ساخته اند کید ساحر مکر و فریب جادو است ولا یفلح
الساحر و رستگاری نیابد و فیروز نشود ساحر حیث اتی هر جا که آید یعنی هر جا که رود و در هر موضعی
که باشد ظفر و فلاح نیابد القصه حضرت موسی ع عصا بیفکند فی الحال بقدرت ذو الجلال اژدهای عظیم شد
و دهان خود گشوده روی بساحران و ادوات ایشان آورد و یکساعت تمام آن آلات و ادوات ایشان را
که چهارصد خروار چوب و رسن بود فرو برد و بر و اثری از آن پیدا نشد و حجم او چنانکه بود زیاده نگشت مردمان
از ترس روی بگریز نهادند موسی بیامد و او را بگرفت همان عصا شد ساحران دانستند که او ساحر نیست زیرا
که سحر سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدا و معجزه موسی است و دیگر آنکه چون انواع سحر بر ایشان ظاهر بود بیقین
دانستند که آن از آیات الهیت و معجزات نبوت فالقی السحرة پس در افکنده شدند آن ساحران یعنی یقین
ایشان در حقیقت آن ایشان را در روی در افکند سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند خدای را از
روی صدق و انابت و توبه از کردار خود و تعظیم و تکریم این معجزه ظاهره قالوا گفتند که
امنا برب هرون و موسی گرویدیم بپروردگار هرون و موسی مرویست که چون سحره بسجده در افتادند
خوبهم روضه جنان و منازلی که نامزد ایشان بود در آن بایشان نمودند ایشان چون منازل خود را بدیدند
بیکبار متفق الکلمه شده گفتند ما بپروردگار موسی و هرون گرویدیم و تصدیق بوحدانیت او نمودیم
فرعون که این صورت را مشاهده کرد از روی انکار قال امنتم گفت آیا ایمان آورده اید و حفص امنتم
خوانده بدون همزه استفهام یعنی شما گرویدید و تصدیق کردید و گردن نهادید له مر موسی را
یعنی پیروی او نمودید دین او را قبل ان اذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم شما را در آنکه باو گروید
انه لکبیرکم بدرستی که موسی هر آینه بزرگ شماست در فن سحر الذی علمکم السحر که
آموخته شما را جادویی یعنی استاد و معلم و مهتر جادویانست و شما با هم یکی ساخته اید و میخواهید که
پادشاهی از من بستانید و مردم مرا از من برمانید و بجهت این مغلوب شدید که قاصد دستاری وی
و مقرر است که شاگرد عاجز میباشد از آنچه استاد میکند و نمی تواند که با او معارضه کند فلاقطعن
ایدیکم پس هر آینه ببرم دستهای شما را وارجلکم و پاهای شما را من خلاف از خلاف آن یعنی
پای راست و دست چپ و دست راست و پای چپ ولاصلبنکم و بیاویزم شما را فی جذوع النخل
در تنهای درخت خرما که درازترین درختهاست تا همه کس شما را ببینند و عبرت گیرند و مرویست که

اول کسی را که ایمان آورد فرعون بود وَلَتَعْلَمُنَّ و تا بدانید شما أَيُّنَا که کدام از ما أَشَدُّ عَذَابًا
سخت تراست از روی عذاب وَأَبْقَىٰ پاینده‌تر از وجه عذاب مراد از این گفتار نفس خبیث خویش
بود و نفس نفیس موسی یا ذات اقدس خویشم یعنی تا بدانید که عذاب من یا عذاب موسی یا عذاب
خدای او که بدو ایمان آورده اید سخت تراست و پاینده‌تر ساحران چون از جام جذبهٔ ربانی مست
شده بودند و از تواتر انوار الطاف ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده لاجرم اندیشه نکرده
در جواب فرعون زبان گشودند قَالُوا گفتند قَالُوا لَن نُّؤْثِرَكَ نگزینیم و اختیار نکنیم ترا بر
آنچه آمد ما را که با غرور به حالت سجده وَالَّذِي فَطَرَنَا و برنگزینیم ترا بر خدائی که آفریده است ما را
و او از عدم بوجود آورده فَاقْضِ پس حکم کن مَا أَنتَ قَاضٍ هر چیزی را که تو حکم کننده آنی یعنی
هر چه خواهی با ما بکن که پروای آن نداریم إِنَّمَا تَقْضِي جز این نیست که تو حکم کنی هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
درین زندگانی دنیا یعنی حکم تو درین جهان که ما هستیم بیش جاری نیست هر چه خواهی میکن و آخرت
که بهتر و پاینده‌تر است از حکم معزول شده بهم خود مشغول خواهی بود إِنَّا آمَنَّا بدرستی که ما گرویده ایم
بِرَبِّنَا بپروردگار خود لِيَغْفِرَ لَنَا تا بیامرزد برای ما خَطَايَانَا گناهان ما را از کفر و معاصی وَمَا
أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ و بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را بر آنچیز مِنَ السِّحْرِ از جادوئی کردن و آموختن مرویست
که فرعون مردمان را بر آموختن سحر اکراه میکرد و ایشان را بر خواندن و حفظ آن اجبار مینمود اینجا ایشان
مغفرت آن اکراه از خدای طلبیدند و بعد از آن گفتند که وَاللَّهُ خَيْرٌ و خدای بهتر است از روی پاداش وَأَبْقَىٰ
و پاینده‌تر از وجه ثواب تو ما را بر کفر مزد میدهی که انقطاع بدان راه دارد و خدا بر ایمان جزائی عطا
میکند که زوال آن نگردد و ما اختیار بهتر و پاینده‌تر کردیم و متاع فانی محقر را قطع نظر کردیم پس هر چه میخواهی
میکن إِنَّهُ مَن يَأْتِ بدرستی که هر کس بیاید رَبَّهُ نزد پروردگار مُجْرِمًا در حالتی که مشرک باشد یعنی
هر که بر کفر و شرک مرده در محکمهٔ حساب و جزا که روز قیامت است حاضر شود فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ پس بدرستی که
مر او راست دوزخ لَا يَمُوتُ فِيهَا نمیرد در آن تا از عذاب برهد و از عذاب خلاصی یابد وَلَا يَحْيَىٰ
و نه زنده باشد زندگی که خوش کند دل بلکه زندگی داشته باشد که مرگ از آن بهتر بود بجهة شدت عذاب
وَمَن يَأْتِهِ و هر که بیاید بوی مُؤْمِنًا در حالتی که گرونده باشد در دنیا بوحدانیت او و معجزات انبیای او
قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ کرده باشد کارهای شایسته فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مؤمنان و نیکوکاران لَهُمُ
الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ مر ایشان راست درجات بلند و مرتبهای ارجمند جَنَّاتُ عَدْنٍ بدل درجاتست
یعنی مر ایشان را بوستانهای اقامت که همیشه در آنجا باشند تَجْرِي میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر درختان یا از منازل او جویها خَالِدِينَ در حالتی که آن گروه جاویدان باشند فِيهَا در آن بوستانها
وَذَٰلِكَ و این از منزلها و جویها و ثواب جَزَاءُ مَن تَزَكَّىٰ پاداش آنکسی است که پاکست از نجاست کفر و
شرک و از دنس طغیان و بطاعات و خیرات متطهر و چون این قصه بشرحی مستوفی در سورهٔ اعراف در
منهج الصادقین بقلم تحریر در آمده و درین ترجمه نیز در آن موضع بآن اشارتی رفته از جهة اینجا بطریق ایجاز
بر مضمون آیات اختصار رفت و بعد از آن از حال بنی اسرائیل خبر میدهد که قوله تعالی وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا و بتحقیق

که ما وحی کردیم

که ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی یعنی وقتی که فرعون از دیدن معجزات متأثر نشده در تعذیب بنی اسرائیل
افزود گفتیم موسی را أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي آنکه شب ببر بندگان مرا از مصر و چون بکنارهٔ دریا رسد لشکر فرعون
از عقب بیاید باک مدار و مترسید فَاضْرِبْ لَهُمْ پس بگردان از برای ایشان یعنی فراگیر و قیام نمای از برای
ایشان طَرِيقًا راهی و گویند معنی اینست که بزن عصا را تا سازیم برای ایشان راهی فِي الْبَحْرِ در دریا يَبَسًا
خشک که در آن آب و گلای نباشد لَا تَخَافُ در حالتی که نترسی دَرَكًا از دریافتن دشمن یعنی از آنکه
فرعونیان شما را دریابند و از ایشان ضرری و اذیتی بشما رسانند وَلَا تَخْشَىٰ و نترسی از غرق شدن
چه همه شما را به سلامت بگذرانیم و چون موسی بامر الهی ع اسرائیل را که هفتاد هزار و بقولی ششصد و بیست هزار بودند
از مصر بیرون برد دیگر روز قبطیان خبردار شدند و بجهة آنکه در خانهٔ هر یک مصیبتی عظیم افتاده بود چنانچه
در سورهٔ الاعراف گذشت بآن مشغول شدند و نتوانستند که آنروز از پی بنی اسرائیل بروند روز دیگر فرعون
بفرمود تا ششصد هزار سوار جمع شدند فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمد بنی اسرائیل را فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فرعون
با لشکریان خود چون بکنار دریا رسید نه موسی با قوم خود از آن گذشتند فرعونیان نیز در آن راهی که ایشان
رفته بودند در آمدند و آن دوازده راه بود که موسی عصا بر دوازده بود و بقدرت الهی آن راهها پیدا شده چون
میان دریا رسیدند فَغَشِيَهُم پس فرو گرفت ایشان را مِّنَ الْيَمِّ از دریای عمیق مَا غَشِيَهُمْ آنچه فرو گرفت
ایشان را یعنی آنچنان موجی دریافت ایشان را که هیچکس بکنه آن نرسید و آن را بعبارتی بیان نتوان نمود که چگونه بود
وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ و گمراه کرد فرعون قَوْمَهُ گروه خود را در دین وَمَا هَدَىٰ و راه ننمود ایشان را و بعد از
نجات دادن بنی اسرائیل و هلاک کردن فرعونیان تعداد نعم خود فرمود بر بنی اسرائیل و فرمود يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
ای فرزندان یعقوب قَدْ أَنجَيْنَاكُم بدرستی که ما رهانیدیم شما را مِّنْ عَدُوِّكُمْ از دشمنان شما
که فرعون بود و قوم او وَوَاعَدْنَاكُمْ و وعده داده ایم شما را جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ بطرف راست کوه
طور برای مناجات موسی و انزال کتاب توریة وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ
بر شما ترنجبین و مرغ بریان تا در وقتی که در تیه بیابان گرفتار و سرگردان بودید و تفصیل این
قصه بطرزی که تمام در سورهٔ البقرة مذکور است و گفتیم كُلُوا بخورید مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ
از پاکیزه‌ها یعنی حلالها که شما را روزی کرده ایم وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ و از حد در مگذرید از آن بجهة
شکر آن یا بجهة تعدی از حدود شرع و صرف نعمت در معصیت و یا حلال آن را بحرام بدل مکنید
و اگر چنین کنید فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ پس فرود آید بر شما غَضَبِي خشم من یعنی عذاب من لازم حال
شما و سخط من گرفتار شوید وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ و هر که فرود آید بر او غَضَبِي خشم من و سخط عذاب
من فَقَدْ هَوَىٰ پس بتحقیق که در افتاد در هاویه و یا هلاک شد از اوج سعادت بحضیض شقاوت
افتاد وَإِنِّي لَغَفَّارٌ و بدرستی که من هر آینه آمرزنده ام لِّمَن تَابَ هر آنکس که توبه کرد از شرک و
آمَنَ و گروید بوحدانیت من و بجمیع آنچه پیغمبران من از نزد من آورده اند بدین راستی وَعَمِلَ
صَالِحًا و کرد عمل نیکو از فرایض و سنن ثُمَّ اهْتَدَىٰ پس راه راست یافت یعنی ثبات ورزید بر
ایمان و طاعت تا حین موت و یا علم آموخت تا بآن راه برد بطریق حق و از امام جعفر صادق ع منقولست
که در تفسیر این آیه فرموده اند که معنی آنست که راه یافت بدوستی ما که اهل بیتیم پس بخدا سوگند که اگر مردی

بهمه عمر خود عبادت حق تعالی بجای آورد در میان رکن و مقام و بعد از آن بمیرد و متمسک نشده باشد
بدوستی ما حق تعالی آنرا از وی نپذیرد و او را بآتش دوزخ اندازد و بطریق اهل البیت ع باین طریقست
که ثم اهتدی الی ولایت علی ابن ابی طالب ع مرویست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی ع درخواستند
که از برای ما قوانین شریعت و قواعد احکام شرع بیان کن موسی ع درین باب با حضرت رب الارباب مناجات
کرد خطاب مستطاب در رسید که یا موسی با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور رو تا کتابی که جامع احکام
شرع باشد بتو کرامت کنم موسی ع هرون را بجای خود بگذاشت و با هفتاد تن از اخیار بنی اسرائیل
متوجه طور شد و در حین رفتن قوم را وعده داد که چهل روز دیگر می آیم و کتابی که مشتمل بر قوانین شرع
باشد می آورم چون نزدیک طور رسید قوم خود را بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام الهی و پیام ربانی
داشت زودتر بالای کوه بر آمد خطاب ایزدی در رسید که وما اعجلک و چه چیز شتابان ساخت
ترا تا تعجیل کردی و بیشتر آمدی عن قومک یا موسی از گروه خود ای موسی قال گفت موسی که هم
اولاء ایشان گروهی اند که می آیند علی اثری بر عقب من و همین لحظه میرسند و من پیش از ایشان
نیامده ام مگر بگامی چند پس تقدم من مثل تقدم بعضی رهسپر همچنانکه عرف عادت در میان مردم [illegible]
میگویند عجلت الیک و شتافتم بسوی تو رب لترضی ای پروردگار من تا خوشنود گردی از من چه مسارعت
در امتثال امر موجب رضای امر است یعنی پیش آمدن من از قوم بجهة تعظیم بود بر ایشان بلکه محض طلب خوشنودی
تو کردم قال گفت حق تعالی بموسی فانا بدرستی که ما قد فتنا قومک در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا
ساختیم ایشانرا بپرستش گوساله من بعدک از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان یعنی امتحان نمودیم
بتشدید تکلیف بر ایشان و با ایشان معامله آزمایش کنندگان کردیم بآنچه از میان آنها پیدا شد
از امر گوساله تا ممیز شود مخلص ما از منافق و بر عالمیان ظاهر گردد که مؤمن مخلص کدام است و
منافق معادی کدام واضلهم السامری و گمراه کردانید ایشانرا سامری و سامری مردی بود منسوب
بقبیله سامره از عظماء بنی اسرائیل و گویند کافری بود از کرمان نه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمعی
گوساله پرستان بود و اظهار اسلام کرده بود و در باطن کافر بود و اصح آنست که از بنی اسرائیل است
و در وقتی که فرعون ابناء ایشانرا میکشت او متولد شده بود و مادر بعد از تولد او را در جزیره افکنده بود
حق تعالی جبرئیل را مقرر کرده بود تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب او را مهیا گرداند بدین سبب
جبرئیل را میشناخت و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسب جبرئیل قبضه خاک برداشته
محافظت نمود و از موسی شنیده بود که خاصیت اسب جبرئیل آنست که خاک زیر سم او را بر هر چه زنند
از و آوازی بیرون آید و این از امور عادیه است که حق تعالی بودیعت نهاده و در یک وقت که موسی ع
بطور رفت سامری نزد هرون آمد و گفت قدری پیرایه که از قبطیان آنرا بعاریت گرفته ایم با ماست
و ما را در آن تصرف کردن جایز نیست و می بینم که بنی اسرائیل آنرا میخرند و میفروشند حکم فرما تا همه را
جمع کنند و بسوزانند هرون حکم فرمود تا همه پیرایه ها را جمع کردند و در حفره ریختند آتش در آن زدند
سامری زرگری چالاک بود همین که آن زرها را بگداخت قالبی ساخت و آن زر گداخته را در آن قالب
ریخت و بشکل گوساله چیزی از آن بیرون آورد و قدری از خاک زیر سم اسب جبرئیل که فرس الحیوة میگفتند

دردرون

در درون وی ریخت فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست بر وی پیدا شد باواز آمد و گویند زنده نشد
لیکن بهمان وضع که ریخته شده بود بانگ گاو میکرد و چهار دانک از قوم بنی اسرائیل مستضعف بودند و
متیقن الاعتقاد نبودند او را سجده کردند و در مجمع البیان آورده که قوم بنی اسرائیل ششصد هزار مرد
بودند و همه گوساله پرست شدند مگر دوازده هزار که بجهة رسوخ ایمان ثابت قدم شدند و بر نگشتند
حق تعالی موسی را خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو از میان ایشان گوساله پرست شدند فرجع موسی
پس باز گشت موسی از مناجات خود بعد از چهل روز و الواح تورات را فرا گرفته توجه نمود الی قومه
بسوی گروه خود غضبان در حالتی که سخت خشمناک بود اسفا اندوهگین از ایشان یا جزع
کننده یا متحیر بر آنکه مبادا تدارک این امر ممکن نباشد و ایشان از ارتداد باز نگردند و بدان حالت
بمانند و چون بمیان قوم رسید بانگ و خروش ایشان شنید که گرد گوساله دف زدندی و رقص
کردندی عتاب آغاز کرده از روی ملامت قال گفت یا قوم ای گروه من الم یعدکم
آیا وعده نداده بود شما را ربکم پروردگار شما وعدا حسنا وعده نیکو یعنی مقرون بصدق و
ایجاز که تورات بشما دهد و من بجهة این باختیار قوم شما بطلب آن بیرون رفته بودم افطال آیا
پس دراز شد علیکم العهد بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم
و بهمان وعده باز آمدم ام اردتم یا خواستید ان یحل علیکم آنکه فرود آید بر شما غضب
من ربکم خشمی از خدای که پروردگار شماست بسبب پرستیدن گوساله مستوجب عقاب و عذاب
الهی شوید فاخلفتم پس خلاف کردید موعدی وعده را که کرده بودید با من از ثبات قدم شما
بر ایمان و قیام باوامر و نواهی من و متمسک شدن بطریقه هرون و اطاعت امر او تا حین
رجوع من بشما از میقات قالوا گفتند گوساله پرستان ما اخلفنا موعدک خلاف
نکردیم وعده ترا بملکنا بقوت خود و اختیار خود یعنی اگر ما مالک امر خود میبودیم و سامری ما را
بحال میگذاشت و این نمیکرد و ما را باجبار بر آن نمیداشت ما خلاف وعده تو نمیکردیم و بر آن ثابت قدم
میبودیم ولکنا حملنا ولیکن برداشتیم و حفص حملنا خوانده بصیغه مجهول یعنی تحمل کرده
شدیم مراد آنست که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم اوزارا من زینة القوم بارهای گران
و بسیار از پیرایه گروه قبطیان که بعاریت گرفته بودیم از ایشان باسم عروسی و یا برای زینت عید آنرا رد
نکردیم با ایشان در وقت بیرون آمدن از مصر تا ایشان واقف نشوند بخروج ما از شهر مصر فقذفناها
پس پیرایه های ایشانرا بحکم هرون در آتش انداختیم وکذلک پس همچنانکه ما افکنده بودیم پیرایه ها
در آتش القی السامری افکند سامری آنچه با او بود از پیرایه و زیور فاخرج لهم پس بیرون
آورد سامری برای ایشان عجلا گوساله جسدا کالبدی بود ساخته از آن حلی که در آتش
افکنده بود له خوار مر او را بانگ گوساله بود فقالوا پس گفتند سامری و اتباع او هذا
الهکم این گوساله خدای شماست واله موسی و خدای موسی فنسی پس فراموش کرد خدا
خود را و بطلب او بکوه طور رفت بعد از آن حق تعالی الزام حجت کرد ابید بر گوساله پرستان که قوله
افلا یرون آیا پس نمی بینند یعنی نمیدانند گوساله پرستان الا یرجع آنکه باز نمیگرداند گوساله
الیهم بسوی ایشان قولا سخن را یعنی هر چند او را می طلبند جواب نمیدهد ولا یملک
لهم و نمیتواند مر ایشانرا ضرا زیانی ولا نفعا و نه سودی یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن

کفت
زیان وسود بکسی وچنین کسی را چکونه توان پرستید وستایش توان کرد وَلَقَدْ قَالَ وبتحقیق که
لَهُمْ هَارُونُ مر ایشان را هارون ع مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن موسی از موعد بطریق نصیحت وموعظه
ونذکره که یَا قَوْمِ ای کروه من اِنَّمَا فُتِنْتُمْ جز این نیست که مبتلا شده آید بتکلیف وممتحن کشته به
بکوساله یعنی پرستش او ومراد آنست که خدای تعالی باشما معامله آزمایش بدکان کرده تا بر عالمیان ظاهر
کرده وبر ایشان روشن کرده که از شما بر دین اسلام ثابت وراسخ خواهد شد وکدام متزلزل خواهد
شد وبپرستش عجل اقدام خواهد نمود ومراد آنست که تا محق از مبطل ممتاز کردد وَاِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ
وبدرستی که آفریدکار شما خدای بسیار بخشایش است نه غیر او فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید مرا در عبادت او
وَاَطِيعُوا اَمْرِي وکردن نهید امر مرا در ثبات ورزیدن در دین اسلام قَالُوا کفتند کوساله
پرستان در جواب هارون لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ ما پیوسته وهمیشه پرستش کوساله عَاكِفِينَ اقامت
نماینده کانیم ومجاوران حَتَّى يَرْجِعَ تا وقتی که باز کردد اِلَيْنَا مُوسَى بسوی ما موسی از طور و
به بینیم که او پرستش این میکند یا نه وآنچه سامری کفت که این خدای موسی است راست کفت یا نه هارون
با آن دوازده هزار مرد که بر ایمان ثابت قدم بودند از ایشان اعتزال کرد تا موسی باز آمده اول با قوم
عتاب کرد چنانکه کذشت آنکه روی ببرادر آورد از روی غضب وفرط خشم در کار الهی خود را نتوانست
نکاه داشت وچنانچه عادت جبلت بشریت وطبیعت انسانیت بی اختیار کشته الواح تورات را انداخت
وموی پیشانی هارون را بدست کرفت وبسوی خود کشید واز روی عتاب قَالَ يَا هَارُونُ کفت
ای هارون مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا اِذْ رَاَيْتَهُمْ ضَلُّوا چون دیدی که ایشان کمراه شدند
اَلَّا تَتَّبِعَنِ از آنکه متابعت کنی مرا وپیروی من نمائی در غضب وزجر کردن بر ایشان ومهاجرت
کردن از ایشان مرا بی حمایت وعصبیت دین برضای خدای تعالی یا آنکه از پی من آیی وخود را بمن رسانی
ومرا بآن خبر دهی فَعَصَيْتَ اَمْرِي سرکشیدی از فرمان من تلبث در دین این نه بسبیل رفض
محال است واین خود منصور نیست که ترا از فرمان الهی وامتثال من سر پیچیده باشی پس چون [illegible]
که این صورت واقع شود هارون چون فرط غضب موسی وحدت او را بدید در مقام ملاطفت در آمد
قَالَ کفت بموسی يَا ابْنَ اُمَّ ای پسر مادر اکرچه موسی برادر مادر پدری هارون بود اما ذکر مادر
بود برای رقت دل موسی پس بجهت رفق وملایمت وتحریک رحمت وشفقت موسی کفت ای پسر
مادر من لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي فرا مکیر محاسن مرا وَلَا بِرَاْسِي ونه موی سر مرا مزیت تفضیل
تبیین این مبحث وذکر وجوه واقوال متعدده وبیان صحت وبطلان آن در منهج الصادقین
سمت تحریر وتقریر یافته وبعضی از آن نیز در این ترجمه مذکور کشته در سورة الاعراف القصه هارون
زبان اعتذار کشوده کفت ای موسی آتش غضب خود فرو نشان وبا خود آی وزبان اعتراض
از من کوتاه کن اِنِّي خَشِيتُ بدرستی که من میترسیدم که اکر مقاتله کنم با ایشان یا ایشان را کذاشته
از پی تو آیم اَنْ تَقُولَ از آنکه تو کویی فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي اِسْرَائِيلَ جدایی افکندی میان بنی
اسرائیل وَلَمْ تَرْقُبْ ونکاه نداشتی کفتار مرا که کفته بودم اُخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَاَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ
المفسدین ومقرر است که اصلاح نکاه داشت قوم است وبدرا کردن با ایشان پس بجهت خوف آنکه
تو کویی که من کفتم که میان قوم صلاح آور وتو تفرقه وفساد در میان ایشان انداختی بقتال وجدال

یا بمفارقت

یا بمفارقت وملحق شدن بمن وایشان را با سامری کذاشتن پس من بطریق ملایمت ونصح با ایشان سلوک
میکردم وبر آن صبری ورزیدم تا تو باز آیی وتلافی این کار بکنی چون موسی با خود آمد وبرائت ساحت هارون
بر او ظاهر شد این عذر را بر او مسلم داشت وروی بسامری آورده کفت از روی انکار وغضب قَالَ کفت فَمَا
خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی وچه چیز ترا بر این داشت که کوساله
ساختی وبنی اسرائیل را بجهت آن از دین حق بکردانیدی قَالَ کفت سامری بَصُرْتُ بینا شدم بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا
بِهِ بآن چیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل بآن وعالم نبودند واز آن خبری نداشتند وآن بود که بتو فرود آید
در وقت غرق شدن فرعونیان روحانی محض بود دانستم که اثر قدم اسب او بهیچ چیز نمیرسد مکر که زنده میشود
فَقَبَضْتُ پس قبض کردم وکرفتم بکف دست قَبْضَةً مقدار یک قبضه مِنْ اَثَرِ الرَّسُولِ از نشانه آن رسول که
من وتو میدانیم یعنی از خاک قدم اسب جبرئیل در روز غرق شدن قبطیان فَنَبَذْتُهَا پس در افکندم آن را
در درون کوساله که از حلی وزیور آن ساخته بودم وبجهت این کوساله زنده شد وبآواز آمد وبنی اسرائیل را
بعبادت آن خواندم وایشان طاعت من قبول کردند وَكَذَلِكَ وهمچنان که کفتیم سَوَّلَتْ لِي بیاراست
برای من ودر نظر من نیکو ساخت نَفْسِي نفس من از امام جعفر صادق ع منقولست ودر لباب نیز مذکورست
که قصد قتل سامری کرد از حق تعالی وحی آمد که مکش او را که صفت سخاوت بر او غالب است وچون از سخای او
مردمان منتفع اند پس نفع حیات از آن باز نتوان داشت چون موسی از قتل او ممنوع شد قَالَ کفت مر
سامری را فَاذْهَبْ پس بیرون رو از میان ما فَاِنَّ لَكَ پس بدرستی که هست مر ترا از عقوبت فِي الْحَيَوةِ
در زندکانی دنیا اَنْ تَقُولَ آنکه کویی هر کس نزد تو آید لَا مِسَاسَ نیست مس کردن من ترا ومس
نمودن تو مرا یعنی از من دور شو تا یکدیکر را مس نکنیم چه حکم الهی وغضب ربانی مقتضای این بود که هر که
او را مس کند یا او کسی را مس کند هر دو را تب کیرد پس مردمان بجهت این متنفر شدند وترک
اختلاط او کردند واو تنها چون حیوانات وحشی در صحرا میکشت وهر کرا از دور میدید
مبالغه میکرد که نزدیک من میا ودر بعضی تفاسیر آمده که اولاد او نیز چنین بوده اند ودر این زمان نیز
تراست
هستند وایشان را دانند از این الحق بود عقوبت مر سامری را در دنیا وَاِنَّ لَكَ وبدرستی که عذاب مر
مَوْعِدًا وعده در آخرت که بهیچ وجه لَنْ تُخْلَفَهُ خلاف نکنند با تو در آن بلکه آنرا بجد رسانند بعد از
عقوبت دنیا پس تو زیانکار دنیا وآخرت باشی وذلک هو الخسران المبین وَانْظُرْ اِلَى اِلَهِكَ الَّذِي
ونکاه کن بآن معبودی که تو ظَلْتَ عَلَيْهِ بودی همه روز بپرستش او عَاكِفًا مقیم ومجاور آن لَنُحَرِّقَنَّهُ
هر اینه بسوزانیم آنرا بآتش واین معنی بنا بر قول کسی است که میکوید آن کاو کوشت وپوست بود ویا بسوهان
آنرا ریزه ریزه کنیم واین کفتار آن کسی است که میکوید جسدی بود از زر وبیجان ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ
پس پراکنده سازیم خاکستر یا ریزهای آنرا فِي الْيَمِّ در دریا نَسْفًا پراکنده ساختنی تا بدانید که آنچه تو آن
ساخت ما ریزه ریزه توانیم کرد صفت الوهیت بر او اطلاق کردن عین جهالت است ومحض ضلالت
پس بکوساله پرستان خطاب کرد که اِنَّمَا اِلَهُكُمُ اللَّهُ جز این نیست که معبود شما مستحق عبادت الَّذِي
آنچنانیست که سزاوار پرستش است لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ نیست معبودی بحق بجز از وی وَسِعَ

فرارسیده است كُلَّ شَيْءٍ همه چیز عِلْمًا از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او احاطه کرده بهمه اشیا
نه قالب گوساله که اگر زر باشد مثل است در عبادت و بلادت پس موسی بفرمود تا آنکه گوساله را بسوختند و خاکسترش
در دریا ریختند بعد از آن خوانند حبیب و برگزیدهٔ خود را صلوات الله علیه و آله خطاب میکند که كَذَٰلِكَ نَقُصُّ
عَلَيْكَ مانند این قصه موسی را که بر تو خواندیم ای برگزیده من میخواهیم بر تو مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ از آن خبرها
انچه بتحقیق و یقین گذشته از قرون سابقه و قصص و اخبار ایشان تا معجزهٔ نبوت تو بود و زیادتی علم تو وَقَدْ
آتَيْنَاكَ و بدرستی که داده ایم ترا مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خود ذِكْرًا یادبودی که موجب شرف تو و سایر عالمیانست
یعنی قرآن که مشتملست بر قصها و خبرها که سزاوار است که در آن تفکر کنند و بان عبرت گیرند و تنکیر بجهة تعظیم است
یعنی ذکری بزرگوار و تذکرهٔ عالیمقدار که موجب نجات و سعادات دارین است هر کسی را که روی باو آورد و بآن پند
گیرد مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ هر که روی بگرداند از آن ذکر که منبع وجوه سعادات و نجاتست فَإِنَّهُ پس بدرستی
که آن اعراض کننده و روگرداننده از آن يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بردارد در روز رستخیز وِزْرًا باری گران که آن عقوبت
عظیم است بر دوش آن اعراض کننده در روز قیامت حامل عقوبت گناه خود باشد یا بردارنده پاداش کردار خود
خَالِدِينَ فِيهِ که جاوید باشد او و امثال او در آن روز یعنی در عقوبت دایمی و عذاب ابدی گرفتار گردد و هرگز از آن
خلاصی نیابد وَسَاءَ لَهُمْ و بدست مر ایشان را يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا روز قیامت بار ایشان که جزای
کفر و تکذیب است يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ در آن روزی که دمیده شود در صور یعنی اسرافیل در صور دمد
وَنَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ وحشر کنیم ماگناهکاران را از آنکه شرک آورده اند و بنبوت پیغمبر ما تصدیق نکرده اند يَوْمَئِذٍ
در آن روز زُرْقًا در حالتی که کبود چشمان باشد که بدترین رنگ چشم است نزد عرب زیرا که رومیان دشمن ترین
ایشانند این صفت دادند و لهذا در صفت عدو میگویند که فلان جگر سیاه دارد و فلان شارب زرد
و سرخ و چشم کبود این همه از صفت رومیانست همچنانکه زرقه عین علامت در زخیانست سوء و جه نیز
علامت ایشان خواهد بود که قوله تعالی وجوههم مسودة و گویند مراد بزرقه عین نابینا است یعنی ایشان را روز
قیامت نابینا محشور سازند که قوله تعالی ونحشرهم یوم القیمة اعمی يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ پنهان و آهسته گویند
إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در دنیا إِلَّا عَشْرًا مگر ده شبانه روز یعنی در جنب درازی مدت آخرت و درازی
لبث آن ایشان در دوزخ کوتاه شمرند مدت مکث خود را در دنیا و یا بجهة شدت هول عذاب آن روز مدت
دنیا را فراموش کرده باشند و گویند مراد بعشر از نفخهٔ اولی است تا ثانیه که چهل سالست و بجهة آنکه درین مدت
معذب نبوده باشند بر ایشان گذشته باشد که ده روز بیش نبوده همچنانکه هر که تنعم میکند زمان بر وی زود میگذرد و مینماید و یا مراد مکث ایشانست در قبر چه عذاب قبر را نسبت بعذاب آخرت سهل و آسان یافته باشند
بروجهی که گویا در خواب بوده اند و بعضی گفته اند بر خود میفرماید که نَحْنُ أَعْلَمُ ما دانا تریم بِمَا يَقُولُونَ بانچه میگویند
با یکدیگر از تعیین مدت إِذْ يَقُولُ وقتی که گوید أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً تماميترین ایشان از روی عقل که إِنْ لَبِثْتُمْ انکه
درنگ نکردید در دنیا یا در قبر إِلَّا يَوْمًا مگر روزی یعنی مدت شما در دنیا یا در قبر مدت یکروز بیش نبوده زیرا
که یوم واحد و عشر را هرگاه قیاس کنند بروز قیامت بالجمله مر ایشان راست از عذاب دایمی یوم واحد بنسبت بان اقرب
از عشر باشد و مثل اینست قوله تعالی قالوا لبثنا یوما او بعض یوم فسئل العادین آورده اند که مشرکان قریش از حضرت رسالت

المجرمين

پرسیدند

پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیه آمد که وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ
می پرسند ترا از کوهها یعنی از مآل حال آنها فَقُلْ پس بگوی بی تاخیر در جواب ایشان که بقدرت کامله يَنْسِفُهَا
پراکنده سازد آنها را رَبِّي آفریدگار من نَسْفًا پراکنده ساختنی یعنی مانند ریگ روان آنرا در اقطار
عالم پراکنده سازد و در روایت آمده که آنها را از بیخ برکند پس اجزای آنرا ریزه ریزه کرده باشند تا چون ریگ
شود بعد از آن باد دبور را بفرستد تا آنرا متفرق سازد و در تبیان گفته که کوهها را از اماکن خود شان
بردارد و در دریا اندازد فَيَذَرُهَا پس بگذارد قرارگاه آنها را که زمین قَاعًا در حالتی که مساوی باشد
و خالی از کوهها و نباتات و اشجار و غیره صَفْصَفًا هموار که اصلا نشیب و فرازی نداشته باشد لَا
تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا نبینی در وی هیچ اعوجی و کجی وَلَا أَمْتًا و نه اندک بلندی چه جای بلندی بسیار
يَوْمَئِذٍ در آن روز که برکنده و پراکنده کرده زمین يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ بیرون کنند همه مردمان
خواننده خود را یعنی اسرافیل که باواز بلند همه مردمان را بخواند بحشرگاه قیامت و در خبر آمده که چون
وقت نشر در رسد حق تعالی اسرافیل را امر کند تا بر صخرهٔ بیت المقدس بر آید و ایستاده باواز بلند مردمانرا
بخواند ایشان بهر طرف که باشند متوجه بجانب او شوند لَا عِوَجَ لَهُ هیچ میل و کجی نباشد مر آن داعی
را یعنی هیچکس نتواند که عدول کند و منحرف شود از خواندن او و بجانب او نیاید بلکه همه انقیاد او
نموده توجه بصوب او نمایند مؤمنان بسرعت و کافران بدرنگ و یا اسرافیل عدول نکند فرمان از
خدای بلکه همه را بحشر قیامت خواند وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ و پست شود آوازها لِلرَّحْمَٰنِ از برای
خدا یعنی بجهة عظمت و مهابت او و یا بجهة سخن گفتن او فَلَا تَسْمَعُ پس نشنوی تو در آن روز إِلَّا
هَمْسًا مگر آوازی نرم و سخن آهسته بجهة هول و هیبت ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز با شدت
لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ سود نداشته باشد درخواست کسی کسی را إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ مگر کسی که
دستوری دهد مر او را الرَّحْمَٰنُ خدای بخشاینده وَرَضِيَ لَهُ و بپسندد برای او قَوْلًا سخن را
در باب شفاعت يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه پیش آدمیانست از امور آخرت
وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه پس ایشانست از کارهای دنیا و یا از امور ماضیه و احوال مستقبله و یا
جمیع اقوال و افعال ایشان را قبل از خلق ایشان در زمان حیات و در زمان ممات وَلَا يُحِيطُونَ
و احاطه نمیتوانند کرد عالمیان بِهِ بذات خدای تعالی عِلْمًا از روی دانش یعنی هیچکس از
مخلوقات بذات او سبحانه و یا علم ایشان فرا نمیتواند رسید بمعلومات او سبحانه وَعَنَتِ الْوُجُوهُ
و خوار و ذلیل باشند و بیها مراد اصحاب رویهاست یعنی در روز حشر همه مردمان ذلیل و خوار
باشند لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ مر خدای زندهٔ پاینده را همچو اسیران در دست پادشاه قهار و تخصیص
وجه بجهة آنست که اثر ذلت و خشیت در وجه ظاهر میشود زیرا که محل معظم حواس است و نزد
بعضی آیه مخصوص است بمشرکان و مجرمان و یا بملوک و سلاطین که در دنیا عزیز و ارجمند
و کامرانند و در آخرت ذلیل و خوار و بیمقدار باشند وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره مانده
و ناامید گشته از رحمت خدای عز و جل مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا هر که برداشت بار ظلم را بعرصه گاه محشر
بر و مراد کفر و شرکت و سایر عصیان وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر که بکند از کارهای ستوده

وشایسته وَهُوَ مُؤْمِنٌ وحال آنکه کرونده باشد بوحدانیت خدای ونبوة جمیع انبیا چه در صحت طاعات
وقبول خیرات ایمان شرط است فَلَا یَخَافُ پس نترسد درآن روز ظُلْمًا از ستم وبیداد کردن بروکه
منع ثواب او باشد بایمان واعمال صالح وافعال نیک وَلَا هَضْمًا ونه از شکست که آن نقصان ثوابست
بر آن بلکه ثواب ورا بر وجهی که موافق اعمال او باشد وفراخور احوال باو رساند بی کسری ونقصی وبروایت
ابن عباس نترسد که از حسنات او چیزی کم کند ودر سیاتش افزاید ویا او را در عملی که نکرده باشد باطل سازد
حق او را بر آن ثواب ندهند وَكَذَلِكَ یعنی مثل انزال این آیات وعید أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم
کتابرا قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتی که قرآنست بلغت تازی یعنی همه آنرا بدین ونیره انزال فرمودیم وَصَرَّفْنَا
فِيهِ ومکرر کردانیدیم در وی مِنَ الْوَعِيدِ از آیات وعید بوجوه مختلفه چون ذکر طوفان ورجفه و
صیحه وخسف ومسخ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که بپرهیزند مشرکان وعاصیان وبترسند از انکه
آن نوع عذابها بدیشان نازل شود وبجهة آن از کفر وعصیان مجتنب شوند بقول بعضی أَوْ يُحْدِثُ یا احداث
نماید یعنی مجدد کرداند قرآن لَهُمْ برای ایشان ذِكْرًا پندی وعبرتی چون استماع آن کنند یعنی اکراز
عصیان باز نایستند پس لا اقل از آن عبرت کرفته بترسند وفتوری در طغیان ایشان بهم رسد فَتَعَالَى اللَّهُ
پس بلند مرتبه است خدای ومتعالی از صفات مخلوقات وچون ذات وصفات او از مماثله مخلوقات متعالیست
پس قرآن کلام اوست مماثل کلام ممکنات نباشد الْمَلِكُ پادشاه دنیا وآخرت که نافذ است در هرچه امر کند
وهرچه از آن نهی نماید الْحَقُّ ثابت در ذات وصفات خود آورده اند که جبرئیل ع بوحی نازل شدی وآیتی
از قرآن بحضرت خواندی آنحضرت قبل از اتمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی از آن فوت کند با جبرئیل قراءت فرمودی
آیه آمد که وَلَا تَعْجَلْ وشتاب مکن بِالْقُرْآنِ بقراءت قرآن مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ
پیش از انکه اداکرده شود بسوی تو وحی آن کویند معنی آنست که چون آیتی مجمل بر تو نازل شود بر اصحاب مخوان
تا بیان آن بتو فرود آید وَقُلْ رَبِّ وبکوای پروردکار من زِدْنِي عِلْمًا بیفزا مرا دانش وباحکام شرع
بنزول سورتی بعد از سورتی یا آیتی بعد از آیتی وزیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی
بعد از آن بجهة تنبیه حضرت بر عدم ترک اولی حکایت آدم را برای او بیان میفرماید بقوله وَلَقَدْ عَهِدْنَا
إِلَى آدَمَ وبدرستیکه ما عهد کردیم بسوی آدم صفی مِنْ قَبْلُ پیش از این زمان عهد یعنی امر است یعنی امر کردیم او را که کرد درخت
منهی که بقول اشهر درخت کندم است نکردد وازآن نخورد فَنَسِيَ پس فراموش کرد یعنی ترک کرد آن امر را و بخورد از آن
درخت وَلَمْ نَجِدْ لَهُ ونیافتیم او را عَزْمًا عزمی در التزام امر وثباتی در آن واز اولوا العزم نبود چون بدلایل عقلیه
ثابت شده که انبیا معصومند از جمیع کناهان صغیره وکبیره وسهو ونسیان پس مراد باین عهد نهی تنزیهی است وترک
اولی ونسیان بمعنی ترک وعدم عزم او بر آن بر سبیل عدم یعنی آدم ترک اولی نمود وعزم را جزم نکرد بر آنکه انرا نخورد
بلکه عدم از تناول نمود وَإِذْ قُلْنَا ویاد آور ای نبی که چون کفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتکان که اسْجُدُوا لِآدَمَ
سجده کنید مر آدم را سجده تحیت وکرامت فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مکر دیو دور مانده
از رحمت أَبَى سرباز زد از سجده فَقُلْنَا پس کفتیم يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا ای آدم بدرستی که این دیو پر تلبیس که ابلیس است
عَدُوٌّ لَكَ دشمنست مر ترا دشمنی ظاهر وهویدا وَلِزَوْجِكَ ومر زن ترا که حواست فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا پس باید که
بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون کردن شما نشود که شما را از روضه برین اخراج کند مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت بسبب

فتور عزم

فتور عزم که در شما بیاید فَتَشْقَى پس تو در رنج افتی آن هنگام یعنی چون از بهشت بیرون روی کرفتار
کردی بانواع محنت وبلیت ومصیبت وآفت که لازم دنیاست إِنَّ لَكَ بدرستی که مر تراست در بهشت أَلَّا
تَجُوعَ آنکه کرسنه نشوی در وی زیرا که جمیع نعم مرغوبه در وی مهیاست وَلَا تَعْرَى وبرهنه نکردی زیرا که از ملبوسات
آنچه باید وشاید در وی موجود است وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وبدرستی که تو تشنه نشوی در وی چه مشتمل است بر
چشمهای جاری دایم که وجنات وعیون وَلَا تَضْحَى ودر آفتاب نباشی که سایه بهشت زوال نیابد وآفتاب در وی
راه ندارد ودر بیرون بهشت این نعمتها میسر نیست ابن جبیر روایت کند که چون آدم بزمین آمد جبرئیل بفرمان
الهی کاوی سرخ برای وی از بهشت آورد وآدم بآن کاو کشت میکرد وزمین را میشکافت وعرق از پیشانی میریخت
ومیکفت که این شقا ونیست که حق تعالی مرا کفت فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی آورده اند که چون ابلیس بجهة امتناع او
از سجود آدم مسخوط شد بسخط الهی وغضب ربانی پیوست در اندیشه آن بود که نوعی کند که آدم را از اوج عزت
بچاه مذلت رساند آخر بوسیله مار وطاوس چنانچه در سورة البقره واعراف کذشت در بهشت در آمد فَوَسْوَسَ
إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ پس وسوسه کرد بسوی آدم باین وجه که با حوا ملاقات کرد واو را از مرگ بترسانید وحوا با آدم باز
کفت وآدم از مرگ بسیار ترسان شد وچون ابلیس یافت که آدم ازین خایف کشت بصورت پیری بر آمد خود را
باو نمود آدم بطریق تضرع از وی علاج مرگ طلبید قَالَ يَا آدَمُ ابلیس کفت ای آدم علاج این مرض بدل مرگ خوردن
میوه شجرة الخلد است که آن کندم است وبعد از آن کفت هَلْ أَدُلُّكَ آیا دلالت کنم ترا عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ بر درخت
جاویدی که هر که از آن بخورد هرکز نمیرد وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى ودلالت کنم بپادشاهی که هرکز کهنه نشود یعنی زوال
بدان نرسد ودر روایت آمده که ابلیس آدم را کفت که در بهشت احوال تو چیست کفت همه نعم بهشت مرا مباح است از خوردن
وآشامیدن وپوشیدن ونشستن واز هیچ مرا از آن منع نکرده اند مکر یک جنس درخت را که مرا از آن کفته اند نخورم
ابلیس در حال کفت من ترا راه نمایم بدرخت خلد که هر که از آن بخورد جاوید در بهشت بماند که هرکز کرد زوال وفنا
بدامن او نرسد وبپادشاهی ترا دلالت کنم که هرکز آخر نشود آدم کفت آن درخت کدام است ابلیس اشاره بآن درخت کرد
آدم کفت مرا از آن منع کرده اند وهرکز از آن نخورم ابلیس سوکند خورد که غرض من ازین نصیحت تست ومن
بجز خیر خواهی تو چیز دیکر نمیخواهم ظن آدم آن بود که هیچکس سوکند بدروغ نتواند خورد وبجهة آن سوکند فریب خورد
فَأَكَلَا پس بخوردند آدم وحوا مِنْهَا از آن درخت یعنی از میوه آن فَبَدَتْ لَهُمَا پس آشکارا شد مر ایشانرا سَوْآتُهُمَا
عورات ایشان آورده اند که بعد از خوردن آن بادی بر آمد وتاج را از سر ایشان بربود وحله بهشت را از
ایشان بر کند وایشان برهنه بماندند وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ ودر ایستادند ومیچسبانیدند عَلَيْهِمَا
بعورات خود مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت بهشت تا پوشیده شود وچشم ایشان بر عورات
یکدیکر نیفتد وآن برگ انجیر بود وَعَصَى آدَمُ وخلاف کرد آدم رَبَّهُ پروردکار خود را یعنی
امر سنت او را که آن خوردن میوه آن درخت بود فَغَوَى پس بی بهره ماند از مطلوب او که عمر
جاویدانی بود یا از وجه اصلح که آن امتثال امر مندوب بود ومعصیت بمعنی مخالفت امر است
مطلقا خواه واجب وخواه سنت پس مستلزم ترک واجب نباشد که منافی عصمت است وچون
بادله عقلیه معلوم است که انبیا مخالفت امر واجب نکنند بجهة منافات آن بعصمت پس مراد
بعصیان اینجا مخالفت آدم است بر امر سنت ومزیت تفصیل این مبحث در منهج الصادقین
مسطور است ودر سورة البقره مذکور شد که چون آدم ترک مندوب نمود حق سبحانه وتعالی فرمود

ابتلاء

کراز بهشت بیرون رفتند بزمین رو آدم دست حوا گرفت واز بهشت بیرون آمده بدار الا
دنیا هبوط کرد ومدت دویست سال تضرع وزاری میکرد وتوبه وانابت میکرد وآخر حضرت
رسالت وال اطهارا وصلی الله علیه وآله وسلم بشفاعت آورد ثُمَّ اجْتَبَاهُ پس برگزید اورا
رَبُّهُ پروردگار او یعنی نزدیک کردانید اورا برحمت واسعه خود بوسیله توفیق توبه بطاعت
وشفاعت حضرت خاتمیت صلوات الله علیه فَتَابَ عَلَيْهِ پس قبول کرد توبه اورا وهَدَى
وراه نمود یعنی توفیق داد اورا به بشارت بر توبه از ترک اولی یا دلالت کرد اورا بر کلماتی
که بسبب آن توبه او قبول شد که فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ قَالَ گفت حق سبحانه مر آدم و
حوا را بعد از خوردن از درخت گندم اهْبِطَا مِنْهَا فرود روید از بهشت بزمین جَمِيعًا
همه با هم گویند خطاب با دم وحوا وابلیس ومار وطاوس است تفصیل این حکایت در اوایل
سورة البقره گذشت ودر منهج الصادقین به سبطی دل پذیر سمت تحریر پذیرفته وچون آدم و
حوا اصل ذریت بودند ازین جهت ایشانرا نازل منزله جمیع مردمان کردانید وخطاب فرمود که
بَعْضُكُمْ برخی از شما ای آدمیان لِبَعْضٍ مر برخی دیگر را عَدُوٌّ دشمنی بود یعنی امر معاش
چنانکه حالا برآنند از خلاف ونزاع وگویند خطاب با دم وذریت ابلیس است که دشمن یکدیگرند و
مودی قول اولست بقول فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم پس اگر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید مِّنِّي
از نزدیک من هُدًى راه نماینده است کتاب ورسول فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ پس هر که پیروی کند
آن هدای را فَلَا يَضِلُّ پس گمراه نشود در دنیا وَلَا يَشْقَى ورنج در نیفتد در عقبی
یعنی بعقوبت وعذاب دنیا وآخرت گرفتار نشود بلکه در بهره وسرا مرفه الحال باشد از ابن عباس
نقلست که حق تعالی ضامن شده هر کسی را که قرآن بخواند وبدان عمل کند هرگز در دنیا گمراه نشود
وبمقصد برسد ودر آخرت بشقاوت ورنج گرفتار نگردد بعد از آن این آیه تلاوت کرد فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ
فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى وَمَنْ أَعْرَضَ وهر که روی برتابد عَن ذِكْرِي از هدایت که سبب یاد کردن منست
وداعی بعبادت من یا اعراض کند از ذکر من که قرآن مجید است فَإِنَّ لَهُ پس بتحقیق مر او راست
مَعِيشَةً ضَنكًا زیستنی تنگ وزندگانی سخت در دنیا زیرا که همه همت او مصروف خواهد بود
بجمع مال دنیا وحطام آن پس بجهت این همیشه در مهلکه حرص گرفتار خواهد بود بر از دیاد آن و
خایف بر نقص وتلف آن متاسف ومغموم بر فوت ونقص آن بخلاف مومن که طالب آخرتست
چه او که بجهت زیور تسلیم ورضا وصبر وقناعت وتوکل بر وسبحانه آراسته است پس حق تعالی اسباب
رزق را باسانی وسهولت با و میرساند وتوفیق میدهد اورا در معیشت وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل
لَّهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ودر حدیث قدسی واقع شده که حق تعالی خطاب بدنیا کرد و
گفت ای دنیا خدمت کن کسی را که خدمت من میکند ودر رنج انداز کسی را که خدمت تو میکند
وطلب تو میکند ودر روایت ماثوره از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که مراد بمعیشت ضنک عذاب
قبراست وفشار دادن قبر روحی که همه استخوانهای پهلوی او از یکدیگر بدر روند ونود ونه اژدها
برو مسلط کردانند که هر یکی را هفت سر باشد اورا میگزند ومیدرند ومیجوهند وبا دزند می شوند
تا روز حشر واگر از آن اژدها یکدم در زمین دمد هرگز نبات نرویاند وَنَحْشُرُهُ وحشر کنیم آنکس را

کاز ذکرما اعراض کرده

٢١

که از ذکر ما اعراض کرده يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز أَعْمَى در حالتی که نابینا باشد وهیچ چیز
نبیند مگر جهنم واصناف عقوبات آنرا قَالَ گوید رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي ای پروردگار من چرا حشر
کردی مرا أَعْمَى نابینا وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا وبتحقیق که بودم در دنیا بینا یا آنکه چون سر از قبر برداشتم
بینا بودم مقداد بن ابی عمار از ابی عبد الله علیه السلم پرسید که چه میفرمائی در حق مردی که حج نکرده باشد
با آنکه استطاعت داشته باشد فرمود که او از جمله کسانی باشد که حق تعالی در باره او میفرماید که نحشره یوم
القیمة اعمی گفتم سبحان الله او کور محشور شود فرمود که حق تعالی اورا نابینا سازد تا راه نبرد بطریق
بهشت بجهت آنکه در دنیا بطریق خیر راه نیافته وچون او گوید چرا باین صفت محشور شدم قَالَ
گوید حق تعالی در جواب او که كَذَٰلِكَ همچنین بود فعل تو یعنی همچنانکه در دنیا چشم از طریق خیر
پوشیدی ما نیز امروز راه راست که طریق بهشتست از چشم تو پوشانیدیم زیرا که أَتَتْكَ آيَاتُنَا آمد بتو
آیتهای کتاب ما دلایل قدرت ووحدت ما فَنَسِيتَهَا پس فراموش کردی تو آنرا یعنی ترک آن نمودی
واز آن چشم برهم نهادی ودر آن تامل نکردی وَكَذَٰلِكَ وهمچنانکه ترک کردی آیات ظاهره ما را الْيَوْمَ
تُنسَىٰ امروز ترک کرده شدی در جایی که راه بیرون شدن آنرا نمی بینی یعنی در عذاب ابدی گرفتار شدی
که از آن خلاصی نداری وَكَذَٰلِكَ ومانند اینکه جزا میدهیم کسی را که اعراض کننده است از آیات روشن ما
نَجْزِي پاداش میدهیم مَنْ أَسْرَفَ هر کرا که از حد در گذشت بشرک وکفر وتوغل در شهوات باطل وَلَمْ
يُؤْمِن وبگرویده بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب آن کرده واز آن مخالفت نموده واباء و
امتناع وسرکشی کرده وکفر ورزیده وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ وهر آینه عذاب آن سرای که عذاب دایمیست أَشَدُّ
سخت تراست از معیشت ضنک این سرای وَأَبْقَىٰ وپاینده تر از آن بجهت عدم وانقطاع أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ
آیا پس راه ننمود مشرکان قریش را وطریق اعتبار برایشان روشن نساخت وایشانرا سر ساحت هدایت
نداد كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم بسا که هلاک کردیم پیش از ایشان مِّنَ الْقُرُونِ از اصحاب قرنهای گذشته
چون عاد وثمود بجهت تکذیب وعناد وجحود وطغیان ایشان يَمْشُونَ میروند کفار مکه یعنی تاجران
ایشان بوقت تجارت بشام میکذرند ورحلت میکنند فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان چون احقاف
ودیار حجر وعلامات هلاک وعذاب وعقاب ایشان را می بینند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آن
هلاک بر عذاب لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست برای عبرت گرفتن لِّأُولِي النُّهَىٰ مرخداوندان عقول
صافیه را وَلَوْلَا كَلِمَةٌ واگر نه سخنی است که سَبَقَتْ پیشی گرفته برین زمان مِن رَّبِّكَ از پروردگار تو
که از عذاب منکران امت را باخرت افکند تا از نسل ایشان مومنان بیرون آرد لَكَانَ هر آینه بودی
مثل آنچه نازل شد بعاد وثمود لِزَامًا لازم این امت که بهیچ وجه مفارقت نکردی از ایشان تا همه را مستاصل
ساختی ودود از دودمان ایشان برآوردی وَأَجَلٌ مُّسَمًّى واگر نبودی حکم بمدت نام برده شده و
مقرر شده که قیامتست یا واقعه بدر وهر آینه قبل از آن وقت معین بر کفار نازل شدی همچون عذابی
که بر عاد وثمود نازل شد لیکن چون حکم ما تعلق گرفته که قبل از اجل مسمی عذاب واقع نشود از بجهة عذاب
از ایشان متاخر شده وچون مآل حال کفار عذاب ونکالست فَاصْبِرْ پس شکیبا باش ای محمد عَلَىٰ مَا
يَقُولُونَ بر آنچه میگویند اهل شرک از تکذیب وطعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی بر عقوبت ایشان در رسد
وگویند این آیت بآیة السیف منسوخ است وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وعبادت کن در حالتی که آن نماز مقترن باشد

بحمد پروردکار تو یعنی در وقت نماز حمد کوی مر خدا را بر توفیق هدایت و یا منزه دان او را
از شرک و سایر آنچه کفار نسبت باو میدهند از نقص و عیب در حالتی که حامد او باشی بر هدایت
کردن او ترا و اصح و اکثر آنست که قبل طلوع الشمس پیش از برآمدن آفتاب یعنی نماز صبح
و قبل غروبها و پیش از فرو رفتن آن یعنی نماز ظهر و عصر چه وقت ظهر و عصر در نصف آخر
نهار است تا وقت عصر فقط و من آناء اللیل از ساعات شب و من بمعنی ابتداء است یعنی
در اول ساعتهای شب فسبح پس نماز کن و مراد نماز مغرب و عشاست و نزد ابن عباس مراد بآناء
اللیل جمیع نمازهای شب است از فرض و سنت و اطراف النهار و در طرفهای روز یعنی وقت نماز
صبح و ظهرین که اول طرف نصف اول روز است و ثانی در نصف آخر و تکرار امر بصلوة صبح و ظهرین
بجهة مزیت فضیلت آنست بر باقی نماز و یا مراد نماز عصر است و جمعیت اطراف بجهة وسعت زمانست
و صحت اداء آن در هر جزئی از اجزای نهار حاصل که نماز کذارد درین اوقات فرخنده ساعات لعلک
ترضی شاید که خوشنود کرده شوی یعنی حق تعالی ترا خوشنود سازد بمثوبات جلیله و حفص بفتح تا میخواند
یعنی تا خوشنود شوی بکرامتی که حق تعالی بتو عطا فرماید و آن شفاعت امتست و نکته و لسوف یعطیک
فترضی تقویت این قول میکند و جمعی که حمل تسبیح و تحمید در عموم اوقات کرده اند از ابو رافع نقلست که مهمانی
نزد پیغمبر صلعم آمد و در خانه چیزی نبود که بدان اصلاح شان مهمان کند مرا نزدیک یهودی فرستاد که با او بکو
که محمد میکوید مهمانی بمنزل ما نزول کرده و در خانه چیزی نمی یابم که بآن شرایط مهمان داری بتقدیم رسانم قدری
آرد بما بفروش تا چون هلال رجب رسد بها بدهم من پیغام پیغمبر رسانیدم او کفت نمیفروشم و معامله نمیکنم
مکر آنکه چیزی را رهن من کنی من مراجعت کرده صورت حال بعرض رسانیدم فرمود بخدا سوکند که اگر با من معامله
کردی حق او را ادا کردمی پس زره خود را بمن داد تا نزدیک او کرو نهادم و این جمله آیه تسلیه دل مبارک حضرت
نازل شد و لا تمدن عینیک الی ما متعنا و باز مکش نظر هر دو چشم خود را بسوی آنچیزی که برخوردار
کردانیدیم بدانچیز ازواجا منهم صنفها را از کفار چون بت پرستان و یهودان و ترسایان و یا سکی
بآنچیزی که برخوردار کردانیده ایم بآن برخی ازیشانرا در حالتیکه آن اصناف و انواع نعم است که آن زینت
و آرایش دنیاست از مطاعم و ملابس و مشتهیات نفسهای ایشان چه ما عطا نموده ایم بایشان زهرة
الحیوة الدنیا مزیت و بهجت زندکانی دنیا که مال و منالست لنفتنهم تا بیازمائیم ایشانرا فیه
در آنچیز یعنی بواسطه آن با ایشان معامله کنیم از طریق آزمایش تا بر عالمیان ظاهر شود که بشکر کذاری
آن قیام مینمایند یا نه اکر شکر کویند و مطیع و منقاد ما شوند آن نعمت را بر ایشان زیاده کردانیم و اکر کفران
آن نمایند نعمت را از ایشان بکردانیم و بعذاب آخرتشان معذب سازیم از ابی عبد الله علیه السلم منقولست که
چون این آیه فرود آمد حضرت رسالت صلعم و آله و سلم فرمود که هر که بعز و ارجمندی متعزز و ارجمند نباشد
بلکه خواهد که در تعزز متمسک بمخلوق شود و غیر خدا را وسیله ارجمندی خود کرداند با حسرت و ندامت
از دنیا بیرون رود و هر که چشم خود را بر نعمتی دارد که در دستهای مردمانست و تمنای آن کند همیشه در غم و اندوه
و از آن غم او را شفائی نرسد و هر که دیده نشود نعمتی که حق تعالی باو عطا نموده باشد مکر در حال خوردن و آشامیدن
خودش ناقص باشد در کردار خود و مشرف بر عذاب که آن زوال نعمتست در دنیا و عقوبت عقبی نیز از آنحضرت
مرویست که در انکس منکر بین که در نعمت و حطام دنیا زیاده از شماست بلکه در شخصی بنکر بین که در نعمت و وسعت رزق

رزق کمتر از شما باشند

کمتر از شما باشد تا نعمت خدا را بر خود حقیر ندانید و بشکر کذاری آن قیام نمائید و رزق ربک
و روزی پروردکار تو که روز بروز میرساند و یا آنچه روزی داده ترا از نبوة و هدایت و مزیت درجه بلند تو بر
جمیع انبیا علیهم السلم خیر بهتر است از مالهای فانی بی اعتبار ایشان که بآن ممتع اند و ابقی و پاینده تر از آن
چه مال حلال برکت آن بیشتر است از بقای مال حرام و یا خیر نیز و بقای آن باعتبار آنست که اموال دنیویه در
معرض فناست و نعم اخرویه متصف ببقا در کشف الاسرار آورده که زهره در اصل بمعنی شکوفه است پس
حق تعالی دنیا را شکوفه خوانده زیرا که تری و تازکی و بقای او دو سه روزی بیش نباشد و در اندک زمانی پژمرده
و نیست کردد بیت مال جهان بباغ تنعم شکوفه ایست • که اول بجلوه دل برباید ز اهل حال نیکه هفته نکذرد که فرو
ریزد از درخت • بر خاک ره شود چه خس و خار پایمال • اهل کمال در دل خود جا چرا دهند آنرا که دمبدم
زلیل است آفت و زوال چونکه نعم دنیویه با وجود فنا و زوال آمیخته است بانواع غصه و مستلزم اصناف بلیه
با وجود این مانع برداشتن توشه آخرت که موجب وصولست بنعم دایمه و سعادات سرمدیه از آنجهة حضرت
عزت حبیب خود را نهی فرموده از آن تا امت عالی همت اقتدا باو نموده از آن باز ایستند و بر مدارج رفعت
و قرب ترقی نموده برسند بریاض جنت که مشتملست بر جمیع لذات ابدیه و بواسطه همین او را با اهل البیت
امجاد بطاعت و عبادت که سرمایه سعادت سرمدیه است امر کرده فرموده و امر اهلک و امر کن اهل
بیت خود را بالصلوة بنماز یعنی بعد از آنکه مامور شدی بنماز در آیه فسبح بحمد ربک اهل خود را بآن امر نمای
از ابو سعید خدری روایتست که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تا مدت نه ماه هر
روز در وقت نماز بر در خانه امیر المؤمنین و فاطمه زهرا علیهم الصلوة و السلام می آمد و باواز بلند میکفت
الصلوة رحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا از ابو جعفر علیه السلم مرویست
که حق تعالی پیغمبر خود را امر فرمود که مخصوص کرداند اهل بیت خود را بامر کردن نماز دون سایر مردمان تا بر
عالمیان ظاهر کردد که اهل بیت او را نزد حق تعالی منزلتی است که دیکر از بندکان آن منزلت ندارند پس بجهة
نشان این امر کرد اهل بیت خود را با مردمان علی العموم بر آیه کریمه و اقیموا الصلوة بعد از آن امر فرمود با
علی الخصوص بر ادای آن و در تبیان نیز آمده که هر کاه آنحضرت باهالی خود رسیدی ایشانرا بنماز امر فرمودی
و این آیه بر ایشان خواندی که و امر اهلک بالصلوة و اصطبر علیها و صبر کن بر نماز یعنی مداومت نما
بر امر بنماز و بر ادای آن بکر بن عبد الله المزنی روایت کرده که هر کاه فقر و احتیاج باهل پیغمبر میرسید حضرت خود را
با ایشان میکفت که برخیزید و نماز کنید که حق تعالی باین امر کرده است رسول خود را حاصل که او سبحانه رسول
فرمود که با اهل بیت خود اقبال کن بر صلوة که معظم عبادات است و اساس دین و بوسیله او استعانه نما بجذب رزق
و فاقه و بی برکی خود و غمکین مشو بامر رزق و معیشت لا نسئلک نمیخواهیم از تو رزقا روزی دادن ترا
یعنی از تو سؤال روزی دادن نمیکنیم بر خود و بر کسان خود و نمیکوئیم که خود را و اهل خود را روزی ده نحن
نرزقک ما روزی میدهیم ترا و ایشانرا پس برای نماز و تهیه اسباب نیاز فارغ البال باش و العاقبة و سرانجام
پسندیده للتقوی مر خداوندان پرهیزکاریراست پس عنان تقوی را از دست مده که ما ضامن متقیانیم کما قال الله تعالی
و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب آورده اند که هر چند حق سبحانه و تعالی معجزه بینه بکفار مکه میداد
ایشان بجهة فرط عناد آنرا اعتبار نکرده انکار آن می نمودند و اختراع معجزات دیکر از آنحضرت میکردند حق سبحانه و تعالی

فرمود وَقَالُوا وکفتند مشرکان لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ چرا نمی آورد محمد بما معجزه و آیتی مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردکار
خود یعنی چرا از آنچه می طلبیم از وظاهر نمیکند أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ
الْأُولَىٰ بیان انچه در کتابهای پیشین است که تورات و انجیل است از عذاب متفرع بر تکذیب انبیا و
هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اختراع آیات کردند هلاک شدند و یا نشودند از اهل کتاب بیان
آنچه در تورات و انجیلست از صفت محمد صلی الله علیه و آله و بشارت قدوم او وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ واکر ما هلاک
میکردیم کفار مکه را بِعَذَابٍ بعذابی از نزد خود بسبب کفر ایشان مِنْ قَبْلِهِ پیش از بعث محمد یا قبل از
نزول قرآن لَقَالُوا هر آینه کفتندی در وقت نزول عذاب که رَبَّنَا ای پروردکار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ
إِلَيْنَا چرا نفرستادی بسوی ما رَسُولًا فرستاده از نزد خود تا ما را بطاعت و عبادت و پرستش خواندی
فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس پیروی میکردیم آیتهای ترا که باوی میفرستادی مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ پیش از انکه خوار شویم
در دنیا بقتل و غارت وَنَخْزَىٰ و رسوا کردیم در قیامت در آتش دوزخ بانواع عقوبت پس ما بجهت قطع
حجت ایشان پیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان عناد ورزیدند و بجحود و انکار در آمدند قُلْ بکوای محمد با ایشان
که كُلٌّ هر یک از ما و شما مُتَرَبِّصٌ منتظرانست مآل حال یکدیکر را یعنی شما چشم میدارید نکبت ما و ما ظفر خود را و انتظار
میکشیم عقوبت شما را و نصرت و فتح و نجات خود را فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید این در صورت امر است و مراد تهدید
و وعید است و عقاب و نکال یعنی منتظر باشید فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم کردد که
مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ کیستند از ما و شما خداوندان راه راست و دین مستقیم که آن طریق دخول
جنت است و خلاص از نیران وَمَنِ اهْتَدَىٰ و کیست راه یافته بحق و رسنده بمطلب و مقصد خود که آن
درجه علوی و مرتبه قصوی است نزد حق سبحانه و تعالی سورة الانبياء مائة واثنى عشر آية ابی بن کعب
از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الانبیاء را بخواند حق تعالی در قیامت حساب او را بر او آسان
کرداند و هر پیغمبر که اسم او در قرآن مذکور است در آن روز با او مصافحه کند و بر او سلام کند و ابو عبد الله صلوات الله
علیه فرموده که هر که این سوره را تلاوت کند از روی شوق و محبت رفیق جمیع پیغمبران باشد در جنات نعیم
و تا در دنیا باشد در چشم خلایق موقر باشد و با هیبت مهیب و شوکت و با انواع مکرمت
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ نزدیک شد مر مردمان را در وقت محاسبه
اعمال ایشان که آن روز قیامتست و چونکه هر چه آمدن او محقق و مستقر است و واقع شدن آن محتم
ولازم در حکم آنست که کویا واقع شده و بفعل آمده از بجهت آمدن آنرا بصیغه ماضی ایراد نموده و از ابن
عباس مرویست که مراد بناس کفارند و مؤید اینست که او را مقید ساخت بقول وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ
و ایشان در بی خبریند از حساب اعمال سیئه خود مُعْرِضُونَ اعراض کننده کانند از ایمان آوردن و تصدیق
نمودن بآن و اکر مراد همه مردمان باشند معنی آن خواهد بود که همه مردمان معرض شدند از تفکر در آن
و اندیشه نمیکنند در عاقبت خود و متنبه نمیشوند از مآل و خاتمه حال خود مَا يَأْتِيهِمْ نیاید بدیشان
مِنْ ذِكْرٍ هیچ پندی مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردکار ایشان مُحْدَثٍ که آن نو فرستاده شده است بجهت تنبیه
غفلت و جهالت و ضلالت ایشان إِلَّا اسْتَمَعُوهُ مکر بشنوند آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله وَهُمْ يَلْعَبُونَ
و حال انکه بازی کنند بدان و استهزا نمایند بآن بجهت فرط غفلت و اعراض ایشان از نظر کردن در آن

وتفکر نمودن

و تفکر نمودن در عواقب خود لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ در حالتی که مشغولست دلهای ایشان
بچیزی دیکر یعنی در حین استماع خود را مشغول بچیزی دیکر میدارند و با الفاظ و معانی آن
تدبر نمیکنند تا بدانند که آن معجزه است و بآن مهتدی شوند پس دل ایشان مشغول بود بامور
دنیا و غافل از احوال عقبی وَأَسَرُّوا النَّجْوَى و پوشیده داشتند راز کفتن خود را یعنی مبالغه
کردند در اخفای آن الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت یعنی اهل کفر
و شرک و طغیان از مسلمانان با یکدیکر میکفتند هَلْ هَٰذَا نیست این ای محمد إِلَّا بَشَرٌ
مکر آدمی مِثْلُكُمْ مانند شما در اکل و شرب یعنی آمدن و رفتن او بشما مینماید و هیچ مزیت
بر شما ندارد و این بجهت آن بود که اعتقاد ایشان آن بود که رسول نمیباشد الا فرشته و بجهة این
التزام کردند که آنچه حضرت مینماید از انواع معجزات از قسم سحر است همچنانکه حق تعالی از قول ایشان
خبر میدهد که ایشان با ابنای جنس خود میکفتند أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ آیا میروید شما بجادوئی
یعنی در سر با یکدیکر که هر چه او میخواند و مینماید سحر است پس چرا میروید و میشنوید وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ
و حال انکه شما می بینید که او آدمیست مانند شما و فرشته نیست و سخن او سحر است و حق تعالی پیغمبر
خود را از آن نجوی خبر داد که در جواب ایشان فرمود که قُلْ بکو و حفص قال میخواند یعنی پیغمبر
در جواب کافران کفت رَبِّي پروردکار من يَعْلَمُ الْقَوْلَ میداند کفتن هر کوینده را فِي السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها اکر بسر کویند و اکر بجهر پس میداند کفتار سری و جهری شما را
و شما را بر آن خبر میدهد وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا الْعَلِيمُ دانا باسرار و ضمایر ایشان
بَلْ قَالُوا این اعراض ایشانست از قول او یعنی اول نسبت سحر بقرآن دادند و بعد از آن
اعراض کرده از روی انکار و استکبار کفتند قرآن أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ سخنان پراکنده است
و پریشان مانند خوابهای شوریده که آنرا اصلی نباشد پس ازین نیز اعراض کرده کفتند که بَلِ
افْتَرَاهُ بلکه بر بافته است آنرا از نزد خود و بر خدا افترا کرده و ازین اضراب کرده کفتند
بَلْ هُوَ شَاعِرٌ بلکه او شاعر است یعنی کلام شعری میکوید و در خیال سامع می افکند
معنی چند را که هیچ حقیقتی ندارد و این همه بجهة عجز و تحیر میکفتند و از سر جهل و سفاهت
چه بدیهه عقل حکم میکند که این احوال متناقض یکدیکرند و نقیض اسلوب قرآن چه آن
مشتمل است بر معانی صحیحه و اخبار صادقه و نیز اکثر مواعظ حقیه که رهاننده بندکانست
از هلاکت دنیا و آخرت و رساننده ایشان بدرجات جنت و دعوی افترای ایشان محض
افتریست چه افترا امری ممکن است از هر فردی از افراد انسانی و حال انکه هیچکس قادر
نیست که سوره بلکه آیتی از آن بکوید همچنانکه حق تعالی ایشانرا از آوردن مثل آن عاجز کردانید
بقوله فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ و غیر آن و اسناد شعر بآن نیز
عین باطل است چه شعر کلام مقفی و موزونست و قرآن بآن اسلوب نیست حاصل که ایشان
در امر حضرت رسالت متحیر کشته کاهی او را ساحر میکفتند و وقتی شاعر و زمانی مفتری و نوبتی
پریشان سخن میخواندند و بعد از آن از روی عناد و اضلال قوم خود کفتند که اکر چنین که میکوئیم
نیست فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ پس میباید که بیاورد برای ما معجزه كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ همچنان

معجزی که فرستاده شده بودند پیغمبران پیشین آن چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیای موتی وغیره
حق تعالی فرمود که ما آمَنَتْ نگرویدند بآیات ظاهره بعد از اقتراح قَبْلَهُمْ پیش از کفار مکه
مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشان یعنی امم گذشته ایشان طلبیدند بعد
از ظهور آن ایمان نیاوردند و بجهت انکار و تکذیب هلاک شدند أَفَهُمْ آیا پس اینان یعنی قریش
يُؤْمِنُونَ ایمان آرند اگر این آیتها بدیشان نمائیم یعنی ایمان نخواهند آورد بآن بواسطه آنکه
عتو و عناد و استکبار ایشان از مشرکان گذشته بیشتر است و بعد از آن در جواب ایشان که
میگفتند هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ میفرماید که وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ و نفرستادیم پیش از تو پیغمبری
إِلَّا رِجَالًا نُوحِي مگر مردانی که وحی فرستاده شد و حفص نوحی بصیغه متکلم خوانده یعنی وحی
فرستادیم إِلَيْهِمْ بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری و فرشته نبوده بلکه همه بشر بوده اند تا میان ایشان
و امم بسبب جنسیت افاده و استفاده بر وجه تمام وجود گیرد فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ پس بپرسید از
اهل کتاب که عالمند باخبار انبیا و میدانند که پیغمبران بشر بوده اند و فرشته نبوده اند إِنْ كُنْتُمْ
لَا تَعْلَمُونَ اگر هستید که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اینها فرا کرده اید که پیغمبر را چگونه
خواب و خورد باشد و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام و جامع البیان و تبیان و تفسیر ابو الفتوح
مذکور است که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که نحن اهل الذکر اهل ذکر ماییم و این روایت از امام جعفر
صادق علیه السلام نیز مرویست بعد از آن نفی خواص کیفیت از انبیا کرده میفرماید که وَمَا جَعَلْنَاهُمْ و نگردانیدیم
ما پیغمبران را جَسَدًا خداوندان بدنی که بآن لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ نخورند خوردنی را وَمَا
كَانُوا خَالِدِينَ و نبودند جاوید مانندگان در دنیای فانی که هرگز نمیرند چه ایشان بشر بودند مانند
شما ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ پس راست کردانیدیم ایشان را آن وعده که با ایشان کرده بودند از
غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فَأَنْجَيْنَاهُمْ پس نجات دادیم انبیا را از عذاب ایشان وَ
مَنْ نَشَاءُ و هر کرا که خواستیم از مؤمنان از هر که در کشتن او حکمتی بود باینکه بعد از آن ایمان آرد
یا از ذریت او قبول ایمان کند و لهذا عرب از استیصال ایمان شدند وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ
و هلاک کردیم اسراف کنندگان را در کفر و طغیان و شرک و عصیان و بعد از آن ذکر نعمت خود میکند
بر ایشان بانزال قرآن بقوله لَقَدْ أَنْزَلْنَا هر آینه بتحقیق فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای گروه قریش كِتَابًا
فِيهِ کتابی که در وست ذِكْرُكُمْ شرف و بزرگواری که موجب نیکنامی و آوازه شما باشد یا موعظه
و پند شما در امر دین و دنیا أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید و تعقل نمیکنید در آن تا شما را بر آن دارد
که بدان بگروید این آیه مر اهل قرآن را تشریفی و تکریمی دیگر تمام بدل هست و خبر حضرت خیر الانام علیه
و آله الصلوة و السلام که فرمود اشراف امتان من حاملان قرآنند و مؤدی این اجلال و اکرام است آورده اند
که در ولایت یمن دهی بود که او را حضور یا حضوررا گفتند حق تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد نام او حنظله
سخن او را بسمع قبول نشنیدند و چشم از معجزه او پوشیدند و آخر او را بزجر هر چه تمامتر بکشتند غضب ربانی
بخت النصر بابلی را بدیشان مسلط کردانید تا شمشیر بر ایشان نهادند و ندائی از آسمان بر آمد که یا لثارات الانبیا
یعنی ای اهل قصاص پیغمبران بیائید که وقت شما در آمد ایشان از کرده نادم شدند و آن ندامت در آنوقت نفع
نکرده تمام هلاک شدند و حق تعالی از ین خبر میدهد که وَكَمْ قَصَمْنَا و بسا در هم شکستیم مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ از قریه را

کربود

۳۸

کربود ظَالِمَةً ستمکاره یعنی هلاک کردیم اهل آن ده را وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ گروه دیگر را بجای ایشان عوض
از ذکر این تهدید کفار عرب است و توعید ایشان باینکه خداوندی که قادر بود بر هلاک کردن پیشینیان
تواناست بر هلاک پس آمدگان فَلَمَّا أَحَسُّوا پس آن هنگام که اهل آن ده یعنی حضور را دریافتند
بَأْسَنَا یعنی عذاب ما را مشاهده کردند که لشکر بخت النصر کرد ایشان فرو گرفتند إِذَا هُمْ ناگاه ایشان
مِنْهَا يَرْكُضُونَ از آن ده بسرعت تمام هزیمت میکردند و میتاختند و بشتاب چهارپایان را میزدند
و میراندند در یوقت ملایکه بطریق طنز و افسوس و استهزا با اهل آن ده میگفتند که لَا تَرْكُضُوا
متازید و بسرعت مروید و مگریزید وَارْجِعُوا و باز گردید إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ بسوی آنچیزی که تنعم شده
بودید در آن از مال و ملک و منال و انواع التذاذ خود که بآن مینازیدید و تکبر میکردید وَمَسَاكِنِكُمْ
و بسوی مسکنهای خود لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ شاید که شما پرسیده شوید از نعمت یعنی فقرا از شما سؤال چیزی
کنند چه شما از اهل نعمتید یا آنکه رسول شما از شما طلب ایمان کند همچنانکه قبل از ین شما را بر آن دعوت میکردند
و یا از شما پرسند کیفیت این بلیه را و در دفع آن کوشند و بر هر تقدیر چون ایشان مقدمات عذاب را دیدند و
خلاصی آن را وجهی نیافتند از روی حسرت قَالُوا يَا وَيْلَنَا گفتند ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که ما بودیم
ظَالِمِينَ ستمکار بر نفس خود که پیغمبران خود را بکشتیم و ویل کلمه ایست که در حین نزول عذاب و هلاکت میگویند
فَمَا زَالَتْ پس همیشه بود تِلْكَ این کلمه یا ویلنا دَعْوَاهُمْ خواندن ایشان یعنی همیشه این کلمه را تکرار میکردند
حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ تا وقتی که گردانیدیم ایشان را حَصِيدًا گیاهی درویده یعنی همچنانکه گیاه را بداس درووند و هلاک
کرده اند خَامِدِينَ در حالتی که افسردگان و مردگان بودند همچنان آتش که فرو میرد نزد بعضی مراد بآیه جمیع قرای
اهل کفر و شرکند که بعذاب استیصال گرفتار شده بودند بعد از آن برای تنبیه بر آفریدن عباد بقصد معرفت
و عبادت میفرماید که وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در
میان آنهاست از آفتاب و ماه وغیره لَاعِبِينَ در حالتی که بازی کنندگان بودیم یعنی اینها را ببازی نیافریدیم
بلکه برای تبصره اصحاب بینش و تذکره ارباب دانش آنرا باصناف عجایب و انواع غرایب آفریده ایم تا
بجهة آن معرفت ما را حاصل کنند و بمعاش و معاد خود راه برند لَوْ أَرَدْنَا اگر خواستیم أَنْ نَتَّخِذَ آنکه فرا
گیریم لَهْوًا چیزی که بآن مشغول شوند و بازی کنند لَاتَّخَذْنَاهُ هر آینه فرا میگرفتیم آنرا مِنْ لَدُنَّا از نزد خود إِنْ كُنَّا
فَاعِلِينَ اگر میبودیم کننده آن یعنی بر وجهی که لایق حضرت ما بودی فرا میگرفتیم که آن از قسم مجردات باشد نه از نوع
مادیات مانند اجسام مرفوعه و اجرام مبسوطه همچنانکه عادت شماست در بر افراشتن سقف و زینت دادن آن پس
اینکه آسمان بلند بر افراشته ایم و مزین ساخته و زمین را گسترده ایم و زینت داده نه بجهة لهو و لعب ما باشد بَلْ
بلکه شان ما آنست که نَقْذِفُ بِالْحَقِّ بیفکنیم خود را که جد است عَلَى الْبَاطِلِ بر باطل که لهو و لعبست فَيَدْمَغُهُ
پس فرو شکند آنرا فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ پس آن هنگام آن لهو یا کفر محو شده باشد و نابود گشته مراد بحق حجت الغراست
یعنی حجت ما بر شبهه مبطلان بر وجهی غالب و قاهر است که اگر مجسم بودی بر مغز آن خوردی و دمار از آن بر آوردی
و معدوم ساختی بعد از آن از روی تهدید خطاب میکند بکفار که وَلَكُمُ الْوَيْلُ و مر شماراست ای اهل
کفر و عناد ویل کلمه حسرت و ندامت نزد دیدن و یا شماراست شدت عذاب مِمَّا تَصِفُونَ از آنچه وصف میکنید
خدا را بوصف نالایق و نا روا از ایجاد لهو و لعب که از جمله آن زن و فرزند است بعد از آن استغنای ذاتیه و الوهیه
مطلقه خود میفرماید که وَلَهُ و مر خدا راست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست از روحانیان وَالْأَرْضِ

که بکفر و شرک و طغیان و متصف بودند وَأَنْشَأْنَا و پدید کردیم و آفریدیم بَعْدَهَا پس از هلاک آن ده صح

وهرکه در زمینست از جسمانیات یعنی ماسوای او از علویات و سفلیات مخلوق ویند و در بند عبودیت و مملوکیت
وی ومن عنده وهرکه نزدیک اوست از ملائکه مقربان درکاه الوهیت اند لا یستکبرون سرکشی نمیکنند عن
عبادته از پرستش او ولا یستحسرون وهیچ مانده نمیشوند وکلال نمیکنند (نمیکیرند) در عبادت و وظایف طاعت ایشان
قصوری و فتوری راه نیابد یسبحون تنزیه میکنند حق سبحانه را از آنچه لایق حضرت او نباشد اللیل والنهار
شب و روز یعنی پیوسته به تنزیه و تعظیم حق تعالی مشغولند لا یفترون سست نمیشوند از آن بعد از آن بر وجه
انکار میفرماید که ام اتخذوا الهة آیا فرا کرفته اند کافران خدایان باطله را من الارض از زمین یعنی خدایانی
که از اجزای زمین مصنوعند چون زر و نقره و چوب و سنک هم ینشرون ایشان زنده کنند مردکان را این
کلام تجهیل مشرکانست باینکه بتان و آنچه او را آلهه میکویند که از خاک تیره مخلوق شده اند وحال آنکه از لوازم
الوهیت اقتدار است بر همکنان و کفار میدانند که ایشان را قدرت نیست با وجود این عجز دست از عبادت ایشان باز
نمیدارند لو کان فیهما اکر بودی بر آسمان و زمین آلهة خدایان که تدبیر امور کنند الا الله غیر از خدای
بحق که مستحق عبادتست نه غیر او لفسدتا هر آینه تباه شدی آسمان و زمین و نظام کار آنها در هم شکستی لیک فاسد
و باطل نشده پس معبود بحق حق تعالی باشد نه غیر او و این برهان قاطع است که بنای برهان توحید بر آنست و تقریر آن
اینست که اکر دو خدا باشد البته باید که قدیم باشند زیرا که موجد شئ میباید که واجب الوجود بالذات باشد و قدم از
اشرف و اخص صفاتست پس اشتراک در آن موجب تماثل خواهد بود و این هنکام واجبست که هر دو قادر و عالم و
حی باشند و حق هریک ازین دو قادر آنست که صحیح باشد که احدهما مرید آن چیزی باشد که دیکری مرید آنست از اماتت
و احیا یا تحریک و تسکین و امثال آن پس خالی نیست که مراد هر دو حاصل میشود و این محالست بجهت نقیضین و یا
آنست که مراد احدهما حاصل نشود دون دیکری و این موجب عجز دیکری است که مستلزم خلاف مفروض است و اکر مراد
هیچکدام حاصل نشود اجتماع نقیضین لازم آید و این نیز محالست بحق یکی باشد (پس خدای) فسبحان الله پس تنزیه کن تنزیه کردنی
خدای را رب العرش که آفریدکار عرش است که محیط است بجمیع اجسام و محل تدابیر و منشا تقادیر است عما یصفون
از آنچه وصف میکنند او را از فرا کرفتن شریک و زن و فرزند لا یسئل پرسیده نشود او سبحانه عما یفعل از آنچه میکند
بجهت آنکه در عقول مذکور است که هرچه کند عین صواب و حکمت باشد وهم یسئلون و ایشان یعنی همه بندکان پرسیده
شوند از آنچه میکنند بجهت آنکه مملوکند و مملوک را ناچار است که حساب کفتار و کردار با مالک راست کند و از عهده
او بیرون آید ام اتخذوا آیا فرا کرفتند من دونه بجز از خدای بحق آلهة خدایان یعنی آیا صفات الوهیت در ایشان
یافته اند و یا در کتب آسمانی امر بپرستیدن ایشان واقع شده و بجهت آن بپرستیدن آنها مشغول شده اند قل بکو با ایشان
که هاتوا برهانکم بیارید دلیل روشن خود را در اتخاذ آلهه بدون خدای عقلاً و نقلاً چه دعوی بی دلیل اعتبار
ندارد و حکم بر صحت آن کرده نزد عقلا جایز نیست چه جای آنکه حجج بینه شاهدند بر بطلان تعدد آلهه عقلاً و نقلاً هذا
اینکه مذکور شد در بیان امتناع تعدد آلهه و عدم جواز زن و فرزند بر او سبحانه ذکر من معی یاد کردن کسانیست
که با من اند از امت یعنی قرآن بذکر آن وذکر من قبلی و یاد کردن آنانکه پیش از من بوده اند یعنی توریة و انجیل و سایر کتب
سماوی پس نظر کنید در آن و تامل نمائید که در آنجا بغیر از امر بتوحید و نهی از شرک چیزی نمی یابید بل اکثرهم
بلکه بیشتر بندکان لا یعلمون الحق نمیدانند حق را و میان آن و باطل تمیز نمیکنند و حق را کتمان میکنند از جهت فرط عناد
و جحود و طغیان فهم معرضون پس ایشان اعراض کنندکانند از خدا و متابعت رسول و نیز بجهت تقریر
ماسبق میفرماید بقوله وما ارسلنا من قبلک و نفرستادیم پیش از تو من رسول هیچ فرستاده الا یوحی الیه

مکرکه وحی

مکرکه وحی کرده شد باو و حفص نوحی میخواند بصیغه متکلم یعنی مکرکه وحی کردیم باو انه لا اله الا انا که نیست
خدایی بحق الا انا مکر من فاعبدون پس بپرستید مرا و کفار از غایت عناد و انکار بوحدانیت من
نمیکروند وقالوا اتخذ الرحمن و کفتند که فرا کرفت خدای ولدا فرزندان از ملائکه و غیره این بنی
خزاعه است سبحانه پاکست او و منزه از آن بل بلکه فرشتکان عباد مکرمون بندکانند کرامی
شده کان یعنی ایشان مخلوق او سبحانه اند و متصف بعبودیتی که منافی ولادتست الا آنست که مقرب
بارکاه صمدیتند و مکرم در درکاه الوهیت اند بجهت آنکه بعزت صفات حسنی متسم اند و چون زعم خزاعه
و سایر مشرکان آن بود که ملائکه شفیعان ایشان خواهند بود در روز قیامت از پیش حق تعالی انکار این
معنی نموده بقوله لا یسبقونه پیشی نکیرند ملائکه بر خدای بالقول سخن کفتن یعنی بی دستوری او
سخن نمیکنند پس بی اذن او شفاعت احدی نتوانند کرد وهم بامره و ایشان بفرمان حق تعالی یعملون
کار میکنند یعنی تا امر الهی نازل نشود بر ایشان بر هیچ عملی اقدام نمی نمایند یعلم میداند خدای تعالی ما بین
ایدیهم آنچه از پیش ایشانست وما خلفهم و آنچه از پس ایشانست یعنی آنچه فرشتکان مقدم و موخر
داشته اند از افعال و اقوال بر او پوشیده نیست بجهت علم او سبحانه باحوال سابق و لاحق ایشان ولا
یشفعون و درخواست نمیکنند الا لمن ارتضی مکر کسی را که خدا پسندد که در حق وی شفاعت کنند
از اهل توحید چنانکه ابن عباس فرموده که شفاعت نکنند مکر کسی را که بکوید لا اله الا الله و محمد رسول الله
و علی ولی الله وهم و ایشان یعنی فرشتکان با وجود قرب و منزلت و عدم قصور در طاعت من
خشیته از ترس عذاب و عقوبت او سبحانه مشفقون ترسانند از آنکه مبادا که تقصیری در عبادت ایشان واقع
شود و یا از مهابت و عظمت او لرزانند از حضرت رسالت صلعم منقولست که در شب معراج جبرئیل را
دیدم که مانند کلیم منبسط افتاده بود بجهت خوف و خشیت حضرت عزت و بعد از وصف کرامت و قرب
منزلت ایشان و مدحت آنها بدین صفات مرضیه بجهت وعید شدید بر اهل شرک و عناد و انذار
ایشان بعذاب جحیم در روز معاد میفرماید ومن یقل منهم وهرکه کوید از فرشتکان و سایر
مخلوقات که انی اله بدرستی که من خدایم من دونه بجز از خدای تعالی فذلک پس آن قایل نجزیه جهنم
پاداش دهیم او را دوزخ همچنانکه مدعی ربوبیت را جزا میدهیم کذلک نجزی الظالمین جزا خواهیم داد
همه ستمکاران را که با شرک و کفر و ادعای ربوبیت ستم بر خود میکنند اولم یر آیا ندیدند یعنی ندانستند
الذین کفروا آنانکه کافر بوده اند ان السموات والارض آنکه آسمانها و زمینها کانتا رتقا بودند
بسته و بهم نهاده بدون فرجه و کشادکی در میان آنها نبود پس بادی را بفرستاد تا در میان هر دو در
آمده آنها را از یکدیکر جدا ساخت و یا آسمان بسته بود و از وی باران نمی آمد و زمین نیز بسته بود و
از وی کیاه نمیرست پس آنرا بباران و این را بکیاه کشاده کردانیدیم و قول اخیر از ابی جعفر ع و عطیه
و زید و عکرمه منقولست و موید اینست اینکه بعد از این میفرماید که وجعلنا من الماء و
کردانیدیم یعنی آفریدیم از آب کل شئ حی هر چیزی را که زنده است یعنی حیوانات و نباتات
از آب مخلوق ساختیم یعنی معظم مواد آنها آبست و کویند معنی آنست که ما زنده کردیم مخلوقات را
از آبی که نازل ساختیم از آسمان و یا آب سبب حیات هر ذی حیاتی و روحی و نمائی کردانیدیم

کذلک

از حیوانات و نباتات و اشجار افلا یؤمنون آیا تصدیق نمیکنند و نمیگروند مشرکان باین
آیات واضحه وجعلنا فی الارض وکردانیدیم یعنی آفریدیم در زمین رواسی کوههای بلند
استوار ان تمید بهم تا نجنباند زمین آدمیانرا و یا بجهة کراهت آنکه زمین حرکت کند و
متحرک سازد ایشانرا وجعلنا فیها وساختیم و پیدا کردیم در میان کوهها یا در زمین فجاجا
سبلا راههای کشاده لعلهم یهتدون تا باشد که ایشان راه یابند در آن بمصالح و مقاصد
معاش خود و متردد شوند بامور معیشت وجعلنا السماء وکردانیدیم آسمانرا سقفا
محفوظا سقفی نکاه داشته شده از افتادن بقدرت کامله خود و یا از فساد و اضلال تا وقت
معلوم و یا محفوظ در هوا بی واسطه ستون وهم وکافران عن آیاتها از نشانهای
آسمان و احوال آن و شمس و قمر و سایر نیرات و مسایر و مطالع و مغارب بر ترتیب عجیب
که دلالت آن بر وجود صانع حکیم و وحدانیت و کمال علم و قدرت او در غایت ظهور و وضوح است
معرضون اعراض کنندکان و غیر متفکر در آن و از جمله آیات بینه که شاهد است بر علم و قدرت
تامه حضرت احدیت اینست که میفرماید وهو الذی و اوست آنکسی که بقدرت تامه خود
خلق اللیل آفرید شب تیره را تا در وآرام کیرند والنهار و روز روشن را تا در و کسب
معیشت اشتغال نمایند والشمس و آفرید آفتاب والقمر و ماه را که منور روز و شب اند
و دانستن اوقات و حساب و آجال بان متعلق کل همه آن از شمس و قمر فی فلک یسبحون
در فلک شناب میکنند یعنی بر سطح فلک می شنابند چون شناکنن شناور سطح آب و هر روز از مطلعی
بیرون می آیند و بمغربی فرو میروند و چون هریک از شمس و قمر باعتبار مطالع متعدد ند و سباحت ایشان
مشابه ذو العقول از ین جهة ضمیر جمع ذوی العقول راجع بآن داشته آورده اند که از معاندان بارکاه
رسالت بجهة غوایت و ضلالت میکفتند که ما انتظار میبریم که کرد باد حوادث بر آید و یاران محمد را
متفرق ساخته او را در ورطه هلاک اندازد حق تعالی بجهة تسلیه دل آن حضرت میفرماید وما جعلنا لبشر
و ما نداده ایم هیچ ادمیرا من قبلک پیش از تو الخلد جاوید ماندن در دنیا أفإن مت آیا پس
اکر بمیری فهم پس ایشان که منتظر فوت تواند الخالدون جاویدان و پاینده کان خواهند بود و از
دام مرک رهائی خواهند یافت نه اینچنین است بلکه کل نفس هر نفسی در دنیا ذائقة الموت
چشنده مرکست پس هرکه قدم از دروازه عدم بفضای صحرای وجود نهاده بضرورت شربت فنا
خواهند نوشید و لباس فوات خواهند پوشید ونبلوکم و می آزمائیم شما را یعنی با شما
معامله آزمایندکان میکنیم بالشر ببدی یعنی ببلاها و مصیبتها والخیر و نیکوئی یعنی بعطاها
و نعمتها فتنة آزمودنی یعنی با شما معامله اهل اختبار مینمائیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت
تا مرتبه هریک در صبر و جزع و شکر و کفران بر اهل عالم ظاهر کردد والینا ترجعون و بسوی
ما بازکردانیده خواهید شد یعنی بحسب اعمال جزا خواهید یافت مرویست از ابی عبدالله ع که
امیر المؤمنین ع بیمار شد اقربا تمام بعیادت او رفتند و کفتند چکونه می یابی خود را یا امیر المؤمنین
فرمود بشر یعنی خود را ملاصق بدی می یابم کفتند این چه کلامست که کفتن آن در مثل تو بعید است

فرمود که حق تعالی میفرماید ونبلوکم بالشر والخیر فتنة خیر صحت است و غنا و شر مرض و فقر آورده اند
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بجمعی از صنادید قریش بکذشت از آن میان ابوجهل طرح بی ادبی
افکنده بخنده کفت این شخص پیغمبر اولاد عبد مناف است آیه آمد که وإذا رآك الذین کفروا
و چون به بینند ترا آنانکه کافر شده اند إن یتخذونك ایشان فرا نکیرند ترا إلا هزوا مکر کسی که بو
استهزا کند یعنی ایشان باستهزا ترا پیغمبر خوانند و با یکدیکر کویند که أهذا الذی آیا این آنکسست
که بیوسته یذکر آلهتکم یاد میکند خدایان شما را یعنی ببدی و مذمت نام آنها را میبرد
وهم و ایشان یعنی کافران بذکر الرحمن بیاد کردن خدای بوجه توحید یا بارشاد
خلق و یا ببعث رسل و انزال کتب و یا بقرآن و یا بنام رحمن هم کافرون ایشان نکرو — ید کاشد
و منکران پس ایشان مستحق استهزا و لایق سخریت باشند نه غیر ایشان خلاصه معنی آنست که
که چون کفار جاحد معبودیند که حی منعم و قادر و عالم و خالق و رازقست و عابد جمادیند که
نفع و ضر او بر ایشان متصور نیست پس سزاوار استهزا ایشان باشند نه اهل ایمان مرویست که
نضر بن حارث تعجیل عذاب میکرد از پیغمبر و از روی انکار و استهزا طلب آن مینمود حق تعالی اول
زجر ایشان نمود بر فرط تعجیل بقوله خلق الإنسان آفریده شده است آدمی من عجل از شتاب
زدکی و این غایت مبالغه است در لزوم عجله با انسان یعنی فرط استعجال و قلت تأنی او بر وجهی است
که کویا از شتاب زدکی مخلوق شده کقولهم خلق زید من الکرم و از جمله آن مبادرت اوست بر
کفر و استعجال عذاب بعد از آن نهی و زجر از آن کرده فرمود سأریکم زود باشد که بنمائیم شما را
آیاتی نشانهای عقوبات خود را در دنیا چون واقعه بدر و در آخرت عذاب دوزخ فلا تستعجلون
پس بشتاب از من طلب مکنید عذابرا ویقولون و میکویند کافران از روی انکار متی هذا الوعد
کی باشد وقت این وعده عذاب یا قیامت یعنی بما بکوی که وعده این عذاب کی خواهد بود إن کنتم
اکر هستید شما صادقین راست کویان خطاب با اهل ایمانست حق تعالی در جواب این میفرماید که لو
یعلم الذین کفروا اکر بدانند آنانکه کافر شده اند حین لا یکفون هنکامی را که باز ندارند عن وجوههم
النار از رویهای خود آتش دوزخ ولا عن ظهورهم و نه از پشتهای خود یعنی باز نتوانند داشت
آتش را که احاطه از پیش و پس ایشان کرده باشد ولا هم ینصرون و نباشند که یاری کرده شوند یعنی یاری نیابند
که عذاب از وجوه و ظهور ایشان باز دارد بل نه چنانست که ایشان کمان برده اند از کذب وعده بآمدن قیامت
و وقوع عذاب بلکه تأتیهم بیاید بایشان این وعده عذاب یا آتش دوزخ یا صاعقه قیامت بغتة
ناکهان بدون ظهور علامات و وقوع آن یعنی بی شعور ایشان بآمدن آن بیکبار بر ایشان فرود
آید فتبهتهم پس مبهوت و متحیر سازد ایشانرا فلا یستطیعون پس نتوانند ردها بازکردانیدن
و باز داشتن ایشانرا از خود ولا هم ینظرون و نباشند ایشان که مهلت داده باشوند برای
توبه و یا معذرت و بعد از آن جهة تسلی خاطر عاطر سید عالم ص خبر از حال انبیای کذشته و استهزای
معاندان با ایشان میدهد و تهدید مستهزیان حضرت رسالت مینماید و میکوید که ولقد استهزئ
بدرستی که استهزا و سخریت کرده شد برسل من قبلك برسولانی که پیش از تو بوده اند فحاق پس احاطه کرد

ونیز کرفت بالذین سخروا باانکه سخریت کردند منهم از حال پیغمبران یعنی قومی که از قول و فعل انبیا
سخریت میکردند بدیشان رسید ما کانوا به جزای آنچه بودند که بآن یستهزؤن استهزا میکردند پس
خاطر خود را جمع دار که بکسانی که باتو این نوع سلوک میکنند واقع خواهد شد قل بکو ای محمد باستهزا کنندکان
من یکلؤکم کیست نکاه دارد شما را باللیل والنهار بشب و روز من الرحمن از عذاب خدا و انتقام
واکر اراده وقوع آن فرماید بر شما یعنی در هر وقتی از شب و روز که اراده الهی تعلق کیرد بنزول عذاب بر شما
هیچ نخواهد بود که شما را از آن عذاب نکاه دارد و کویند معنی آیه آنست که کیست آنکس که نکاه دارد شما را
از عوارض آفات و حوادث بلیات او سبحانه در وقت خفتن و بیداری از ذو النون مصری رحمة الله علیه
روایتست که شبی از شبها که مهتاب آن در غایت روشنی بود بیرون آمدم و بر کنار رود نیل میرفتم عقربی
را دیدم که بشتاب تمام میرفت چنانکه من بآن نمیرسیدم کفتم همانا در ضمن این تعبیری و حکمتی باشد با شتاب
آن میرفتم تا بکنار آبی وزغی از آب بیرون آمد و نزد او رسید پشت بداشت تا آن عقرب در پشت او نشست
و از آن آب بکذشت کفتم سبحان الله زهی سبوحی که عقربی را بی کشتی رها نکردی پس من نیز در عقب او
در کشتی نشسته عبور کردم چون بجنکلی رسید بار دیکر تاختن آغاز کرد و من برابرش آن میرفتم نکاه کردم جوانی
را دیدم مست افتاده و ماری سیاه بر سینه او حلقه زده آهنک دهن وی میکرد آن عقرب بیامد و بر
پشت مار نشست و نیشی بر وزد و او را بآن زخم هلاک کرد و برکشت من از آن متعجب شدم و بر بالین
او بایستادم و بآواز بلند مضمون این بیت را ادا کردم بیت ای خفته مست و دوست نکهبان جان تست
تو خفته بغفلت و حق پاسبان تست ؛ خوابت چکونه میبرد از شوق آن ملک ؛ زیرا که لطف و مرحمتش
هم قران تست ؛ جوان از خواب در آمد من صورت حال باو باز کفتم وی بکریه نشست و بر دست من
توبه کرد القصه حق تعالی میفرماید که نه چنانست که کفار از آیات متوعده منتبه شوند بل هم بلکه ایشان
از فرط عناد و انکار عن ذکر ربهم از یاد کردن پروردکار خود یعنی از مواعظ و موعظه او معرضون
روی کردانند کانند و هرکز آنرا بخاطر نمیکذرانند پس از عقوبت الهی کجا ترسند و نکاه دارنده را
چکونه شناسند آنکاه بر سبیل تقریع میفرماید ام لهم آلهة یا مر ایشانرا هست خدایانی که از روی قدرت
و توانایی تمنعهم باز دارند ایشانرا عذابی را من دوننا الله لن نا از نزد ما با یشان رسد و چکونه
در دفع عذاب ایشان قادر باشند و حال آنکه لا یستطیعون نمیتوانند خدایان ایشان نصر انفسهم
یاری دادن مر نفسهای خود را یعنی اکر کسی در شکستن بتان و یا تلویث ایشان شود او را از خود دفع نتوانند
کرد پس چکونه پرستندکان خود را نکاه توانند داشت از عذاب و نکال و لا هم و نه ایشند اصنام منا
از جانب ما یصحبون مصحوب باشند بنصرت یعنی نصرت ما مصاحب ایشان نیست تا نکاه داشته و داده
شوند از عذاب خلاصه معنی آنست که هر که قادر نباشد بر نصرت نفس خود نزد وقوع مکاره بر آن و مصحوب
نباشد و نصرت و تائید از جانب خدا چکونه بجهة غیر خود منع عذاب نماید و ناصر و معین او باشد نزد حدوث
عذاب برو بل نه چنانست که ایشان توهم کرده اند از حفظ بتان ایشانرا و منع عذاب از ایشان بجهة حسن اعمال و
میمنه عبادة اصنام بلکه متعنا برخورداری دادیم هؤلاء ای کروه مکیان و بسعت عیش دایمی و سلامتی
بروجه استدراج و آباؤهم و همچنین پدران ایشان حتی طال تا دراز شد علیهم العمر برایشان

مدت زندگانی و بر آن مغرور شده و امل دراز پیش کرفته پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که
آخر دست اجل بنای بدن ایشانرا که بر افراشته شده است بر زمین اندازد و ایشانرا بعذاب ابدی کرفتار کرداند
افلا یرون آیا نمی بینند یعنی البته مشاهده میکنند کفار مکه انا نأتی الارض آنرا که ما می آییم یعنی فرمان ما آید
بزمین ایشان ننقصها کوتاه میکنیم و میکاهانیم آن زمین را و غیر آنرا من اطرافها از اطراف آن یعنی
به تسلیط اهل اسلام بر ایشان آنرا از ایشان کم میکنیم و بتصرف مسلمانان در می آریم تا آنکه بنصرت و فتح سوسه قلعه
و قریه از ایشان میکیرند و یا آنرا خراب میکنند و بابنیه میسازند افهم الغالبون آیا ایشانند غلبه کنندکان
بر اهل اسلام یعنی نه آنست که ایشان غالب توانند شد بر پیغمبر ما و اتباع او بلکه امر بعکس است حاصل که او
سبحانه میفرماید که جمیع مخلوقات در قبضه اقتدار ما اند و مقید فرمان ما در بند اکر میخواهیم باقی میکذاریم
ایشانرا و ممتع میسازیم بنعم خود و اکر میخواهیم سلب نعمت خود از ایشان میکنیم و ایشانرا فانی میسازیم بروفق
حکمت و مصلحت خود و بغیر از ما هیچکس دیکر نیست که مبقی و مفنی ایشان باشد و قابض و باسط ارزاق ایشان
قل بکو ای محمد بکفار قریش انما انذرکم جز این نیست که من بیم میکنم شما را بالوحی آن معجزات مینمایم و شما
از آن متاثر نمیشوید و مهتدی نمیکردید و لا یسمع الصم الدعاء و نمیشنوند کران خواندن ترا اذا ما ینذرون
چون بیم کرده شوند یعنی کافران در عدم انتفاع بدانچه میشنوند از انذار و تذکیر و وعظ مانند کرانند که چیزی مسموع ایشان
نمیشود و لئن مستهم و اکر برسد بکفره نفحة اندک اثری و بوئی من عذاب ربک از عذاب پروردکار تو یعنی
از آنچه ایشانرا بآن بیم میکنیم لیقولن هر آینه کویند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا ظالمین بدرستی که ما بودیم
ستم کنندکان بر خود بترک و تکذیب و بجهة این بعذاب کرفتار شدیم یعنی اعتراف کنند بر نفسهای خود بعد از آن
میفرماید و نضع الموازین القسط و وزن کنیم ترازوهای عدل و راستی لیوم القیمة برای روز قیامت
یا برای اهل آن روز تا صحایف اعمال بطریق عدل و راستی از آن سنجیده شود مرویست از رسول صلی الله علیه و آله
که در شب معراج ترازوی دیدم آویخته فراخی هر کفه از آن مانند فراخی مشرق تا مغرب کفتم بار خدایا این ترازو
بچه پر شود خطاب آمد که بعزت و جلال من که بحسنه که مثقال آن نیم خرما باشد سر در آرد و پر شود و اکر بنده
باخلاص آنرا کرده باشد و در خبر آمده که داود از حق تعالی درخواست که میزان اعمال را باو بنماید چون باو نمود غش
کرد بعد از آنکه باخود آمد کفت الهی که تواند که کفه آنرا از حسنات پر کرداند خطاب آمد که ای داود اکر از
بنده خود راضی باشم آن کفه را بیک خرما پر سازم و ایراد میزان بلفظ جمع با آنکه یکی خواهد بود بجهة تعظیم شان
اوست چنانکه یا ایها الرسل کلوا با آنکه حضرت پیغمبر ما دیکر آنکه چون اعمال هر یک از مکلفان بدان می سنجند پس
کوییا باعتبار هر یک از ایشان میزانیست و نزد بعضی هر یک علیحده میزانیست که اعمال او بدان بسنجند و
طریق سنجیدن اعمال که اعراض اند باینوجه خواهد بود که صحایف آنرا بوزن در آرند که از قسم اجسام اند و
یا در کفه حسنات بعوض آن درهای سفید نورانی وضع کنند و در کفه سیآت بعوض جواهر ظلمانی سیاه
و تیره فلا تظلم نفس پس ستم دیده نشود نفسی شیئا چیزی را از حق خود یعنی از نیک و بد عملی
ناسنجیده نکذارند و از ثواب طاعت هیچ باز نکیرند و در عقاب عاصی نیفزایند بلکه هم بقدر طاعت
و معصیت خود ثواب یابند و معاقب شوند و ان کان و اکر باشد عمل مثقال حبة هم سنک دانه
اسپندان اتینا بها بیاریم او را در ترازوی حسنات نهیم و بر وفق آن جزا دهیم و کفی بنا حاسبین

من خردل ص

وبنده‌ایم ما شما را کنند کان مراعمال بندکان را چه کمال علم و جمال عقل مخصوص ماست پس کافی باشیم در آنکه حساب
کنیم و بصیر و قطمیر آن وا رسیم و بدانکه چون حق تعالی در ما تقدم ذکر فرمود و بیان نمود که انذار سید عالم بطریق
وحی است نه که از نزد خود تخویف و تهدید کند اکنون میفرماید در عقب آن ذکر انزال تورات میفرماید بر موسی و هرون
تا معلوم بندکان شود که همچنانکه تورات وحی الهی است قرآن نیز از نزد وی نزول اجلال یافته بر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
و میفرماید وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستیکه دادیم ما مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ موسی و هرون را کتابی جدا کننده
میان حق و باطل و حلال و حرام و شرایع و احکام متقن مبرم وَضِيَاءً و روشن کتابی که متابعان آن بوسیله
او از وادی ظلمات حیرت و ضلالت خلاص شده روی بمنزلگاه اقامت و هدایت رسند وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ
و موعظه و پندی مر پرهیزکاران را یا ذکر آنچه محتاج باشند بآن از شرایع این هر سه صفت تورات است الَّذِينَ
يَخْشَوْنَ رَبَّهُم صفت متقیانست یعنی پرهیزکاران آنانند که بترسند از عذاب و نکال و عقوبت و قهر و
غضب آفریدکار خود بِالْغَيْبِ در حالتی که پنهانند از مردمان یعنی در غیبت و خلوت از و ترسانند و خشیت
خود را بمردمان اظهار نمیکنند تا از ریا و رعونت دور باشند یا در حالتی که حق تعالی از حواس ایشان غایبست
و ایشان بجهت تیقن بوجود او از و خایفند در موضع آورده که از ابن عباس نقلست که هر که ایمان آرد بوحدانیت
و بکرو بهشت و بعث و حساب و میزان بتحقیق که او ترسنده است از خدای بغیب وَهُم و ایشان یعنی متقیان
مِّنَ السَّاعَةِ از احوال قیامت مُشْفِقُونَ ترسندکانند و بعد از وصف تورات در نعت قرآن میفرماید که
وَهَٰذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ و این قرآن سخنی است با خیر و بسیار منفعت در دنیا و آخرت أَنزَلْنَاهُ که فرو فرستاده‌ایم
بر حضرت خاتمیت أَفَأَنتُمْ آیا پس شما لَهُ مُنكِرُونَ مر آن قرآن را منکرانید با آنکه معجزه بینه است که حقیقت
آن اصلا مخفی نیست بعد از آن بیان قصه ابراهیم میفرماید که از آبای کرام حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم
و تبیین رشد و صلاح او میفرماید که قوله وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ و بتحقیق که دادیم بابراهیم علیه السلام رُشْدَهُ
راه یافتن او بوجوه صلاح دین و مصالح دنیا یعنی رشدی که او را سزد و شاید و فراخور او باشد مراد دلایل
بینه و حجج واضح است که هادی آن شدند بتوحید و معرفت یعنی او را توحید معرفت خود ارزانی فرمودیم
بوسیله حجج بینه و براهین عقلیه و گویند مراد برشد نبوت است یعنی او را پیغمبری دادیم مِن قَبْلُ پیش از موسی و هرون
یا قبل از محمد و یا قبل از بلوغ او را بآیات بینه و شواهد معرفت و توحید خود راه نمودیم وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ
و بودیم ما باو یعنی باستحقاق او مر عطای رشد را دانا پس فراخور استحقاق وی بنوازش نمودیم پس ما
او را بطریق رشد راه نمودیم إِذْ قَالَ در وقتی که گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود را یعنی عم خود آزر را که بمنزله پدر
او بود در تربیت وَقَوْمِهِ و مردم خود را یعنی اهل بابل مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي چیست این شکلها و
صورتها که پرستنده أَنتُمْ لَهَا شما مر آنرا یعنی پرستش آنرا عَاكِفُونَ مجاور آنید درین کلام تحقیرشان
اصنام است و توبیخ قوم او که تعظیم و اجلال اینها میکردند چه تمثال که صورت بی روح است نه ضرری از او
متصور است و نه نفعی از آن متوقع و اینها هفتاد و دو بت بودند و در تفسیر آمده که نود بت بودند
و بزرگتر همه را از زر ساخته بودند و دو گوهر شاهوار در چشمهای او ترکیب کرده و در تبیان گفته که آن
صورتها بر هیئت مرغان و بهایم و انسان بودند و یا بر صورت ستارکان بودند و گویند بصورت علمای خود
ساخته بودند از اصبغ بن نباته روایتست که امیر المؤمنین علی علیه السلام بر جماعتی بگذشت که شطرنج بازی

میکردند فرمود که مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ لقد عصیتم الله و رسوله چیست این صورتها که بآن قیام نموده‌اید بجای آنکه
که نافرمانی خدا و رسول کرده‌اید القصه ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام فرمود که این چه صورتهاست که می پرستید قَالُوا
گفتند در جواب او که وَجَدْنَا آبَاءَنَا یافته‌ایم ما پدران خود را لَهَا عَابِدِينَ مر اینها را پرستندگان ما نیز
تقلید ایشان کرده بعبادت این بتان مشغول شده‌ایم و بپرستش اینها اقامت نموده مرویست که معظم کید
شیطان آنست که مردمان را بر تقلید دارد و بوسیله آن ایشانرا در وادی ضلالت در آرد و لهذا چون ابراهیم
این جواب را از ایشان استماع کرده قَالَ گفت لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ بخدای که بودید شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما
فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی روشن و خطای آشکارا یعنی در سلک اهل ضلال که بر هیچ عاقلی آن ضلالت
پوشیده نیست بجهت عدم استناد شما و پدران شما بدلیلی و حجتی بر مذهب خود قَالُوا گفتند باو که
أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ آیا آوردی بما سخنی راست و جد را یعنی این سخن را بجد میگویی أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ
یا تو از بازی کنندگانی و این سخن را بطریق لعب و بازی و لهو و مطایبه میگویی قَالَ گفت ابراهیم
که نیستم بازی کننده بر این قول بَل رَّبُّكُمْ بلکه پروردگار شما رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها
و زمینست الَّذِي فَطَرَهُنَّ آن خداوندی که آفرید همه طبقات آسمان و زمین وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُم و من
بر آنچه گفتم بشما از آنکه او سبحانه خالق جمیع عالم است مِّنَ الشَّاهِدِينَ از گواهانم یعنی از روی تحقیق
ادای این شهادت میکنم و از سر برهان و حجت این گواهی میدهم نه آنکه مثل شما در تقلید آورده‌اند
که روزی که بعد از روز این مناظره بود عید نمرودیان بود که در آن روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز
بسیر و گشت دشت و اشجار و نباتات و غیر آن مشغول بودندی و قبل از رفتن بتانرا بیاراستندی و طعامهای
ملون آوردندی و آن طعامها بخوردندی و آنگاه بخانهای خود باز گشتندی چون ابراهیم علیه السلام با جمعی
از ایشان در باب تماثیل مناظره فرمود گفتند فردا روز عید ماست با ما بیرون آی تا ببینی که دین و آیین
ما چه زیباست و بیقین میدانیم که اگر آداب ما را ببینی و زیب و زینت بتان و بتخانه ما را مشاهده کنی زبان
از سرزنش ما ببندی و بدین ما در آیی ابراهیم علیه السلام بلا و نعم جواب ایشان نگفت روز دیگر که میرفتند
خواستند که او را ببرند ابراهیم بهانه بیماری پیش آورد که انی سقیم چنانچه تفصیل آن در سوره الصافات مرقوم
خواهد شد ان شاء الله تعالی ایشان دست از و باز داشته بصحرا رفتند ابراهیم علیه السلام پنهان از قوم فرمود که وَتَاللَّهِ
و بخدا سوگند که من لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم هر آینه جد و جهد کنم و تدبیر خفی نمایم در شکستن خدایان شما
که بتانند بَعْدَ أَن تُوَلُّوا پس از آنکه روی بگردانید از ایشان مُدْبِرِينَ در حالتی که پشت کننده باشید ایشانرا
و ایشانرا باز گذاشته و بتماشای خود رفته مرویست که یکی از آن قوم این سخن بشنید و با کسی نگفت تا حین
باز گشتن ایشان از صحرا به بتخانه اما چون قوم برفتند حضرت خلیل تبری بر داشته به بتخانه آن قوم ضلیل
در آمد فَجَعَلَهُمْ پس گردانید آن بتانرا بزخم تبر جُذَاذًا پاره پاره و خورد و مورد إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ
مگر بت بزرگ را نشکست بلکه تبر را بر گردن آن نهاده بیرون آمد لَعَلَّهُمْ شاید قوم نمرودیان إِلَيْهِ
بسوی آن بت بزرگتر يَرْجِعُونَ باز گردند یعنی بدو رجوع کرده از وی پرسند که شکننده بتان کیست چه
از شان معبود آنست که در حل مشکلات رجوع بوی کنند و غرض ابراهیم ازین عمل الزام قوم بود القصه
چون نمرودیان در آخر روز به بتخانه در آمدند از وقوع آن صورت متحیر شده قَالُوا گفتند بر وجه تعجب

مَنْ فَعَلَ هٰذَا بِآلِهَتِنَا کیست که کرده است این عمل را بخدایان ما یعنی ایشان را باین طریق در هم شکسته
اِنَّهُ بدرستی که او لَمِنَ الظَّالِمِينَ هر آینه از ستمکارانست بر آلهه ما چه آنها سزاوار آنند که تعظیم
ایشان را بجای آرند و پرستش آنها کنند او اهانت ایشان کرده و یا از ظالمانست بر خود که بدین عمل
خود را در هلاکت انداخته پس نمرود کسان را بتجسس اینکس بر گماشت انکه کلمات تاللّه لاکیدن
اصنامکم شنیده او با دیگری گفت و زبان بزبان بکماشتکان نمرود رسانیدند قَالُوا گفتند سَمِعْنَا
که از قومی شنیدیم که میگفتند فَتًى شنیدیم بواسطه آن جوانی که ببدی یَذْكُرُهُمْ یاد میکرد بتان را
يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ میگویند مر او را ابراهیم یعنی نام او ابراهیم است قَالُوا گفتند با ایشان که فَأْتُوا بِهِ
شاید بیاورید او را عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ بر چشمهای مردمان یعنی چنان کنید که همه مردمان صورت
او را ببینند لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ شاید که گواهی دهند که اینست که بتان را نکوهش کرده و یا حاضر شوند
نزد عقوبت او تا از آن عبرت گیرند پس ابراهیم را گرفته نزدیک نمرود حاضر کردند قَالُوا گفتند
با وی که ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هٰذَا آیا تو کرده این را که می‌بینیم از شکستن و پاره پاره کردن بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ
بخدایان ما ای ابراهیم قَالَ گفت ابراهیم که بَلْ فَعَلَهُ بلکه کرده است این عمل را كَبِيرُهُمْ هٰذَا بزرگ ایشان
که این بت است بجهت خشم بر ایشان که با وجود من چرا ایشان را پرستند فَاسْأَلُوهُمْ پس بپرسید از ایشان که
چه کس است که شکسته است شما را إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ اگر هستند که سخن گویند یعنی این عمل از فعل بت بزرگ است
اگر ناطق شوند پس از ایشان سؤال کنید و چون تعلیق کلام بشرط محالست پس موجب کذب نباشد که منافی
عصمتست و این مثل آنست که شخصی گوید فلان کس راست گوست در آنچه میگوید اگر آسمان بر بالای سر ما نباشد
پس خلاصه معنی آنست که ایشان را بت بزرگ شکسته اگر چنانچه در آید بسخن و جواب شما بدهد لیکن جواب گفتن ایشان
محالست پس اینکه کبیر ایشان شکسته باشد ایشان را محال باشد و چون ابراهیم این را بگفت فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ پس باز
گشتند نمرودیان بنفسهای خود یعنی رجوع بیکدیگر کردند فَقَالُوا پس گفتند بعضی بعضی دیگر إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ
بدرستی که شما ستمکارانید بر خود درین سؤال که کردید از وجه شما را عجب این سؤال الزام کرده عاجز ساخت ثُمَّ نُكِسُوا
پس نگونسار کرده شدند عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ بر سرهای خود یعنی ایشان منقلب شدند بجادله بعد از آنکه طریق بطلان
ایشان روشن شد گفتند با ابراهیم از روی جدال و مکابره لَقَدْ عَلِمْتَ که تو دانسته که مَا هٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ این
بتان سخن نگویند پس چرا امر میکنی که از ایشان بپرسید و گویند ثم نکسوا علی رؤسهم باین معنی است که ایشان عند خجالت
و حیرت و الزام ابراهیم ایشان را بروجهی سر در پیش افکندند که اسفل ایشان مشرف شد بر اعلای ایشان و همه عجز
گفتند که لقد علمت ما هؤلاء ينطقون و چون ابراهیم اعتراف ایشان را در عجز آلهه خود شان استماع فرمود قَالَ
گفت از روی تقریع و انکار عبادهٔ ایشان که أَفَتَعْبُدُونَ آیا پرستش میکنید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای ما
لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا آنرا که سود نرساند بشما چیزی اگر پرستش او کنید وَلَا يَضُرُّكُمْ و زیان نکند شما را
اگر ترک پرستش او کنید پس بچه وجه پرستش آنها میکنید و ترک میکنید عبادت معبود بحق را که معطی اصول
نعم است بشما از حیوة و قدرت و شهوت و حواس ظاهره و باطنه و غیر آن توانا بر ثواب و عقاب أُفٍّ لَكُمْ زشتی و
ناخوشی باد مر شما را در پرستش خود وَلِمَا تَعْبُدُونَ و مر آنچیزی را که می‌پرستید و در پرستش آن قیام مینمائید مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز از خدای بحق أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس در نمی‌یابید قبح عمل خود را و عقل نداریدتا بدی کردار خود تا بیبند

وآزان باز ایستید

و از آن باز ایستید و بعبادت معبود یکتا مشغول شوید چون ایشان از محاجه عاجز شدند بجحود و استکبار
و فرط عناد ایشان را بر مضاده داشت همه متفق الکلمه قَالُوا گفتند با یکدیگر که حَرِّقُوهُ بسوزانید او را که عقوبت
آتش صعبتر است وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ و یاری دهید خدایان خود را بانتقام کشیدن از وی إِنْ كُنْتُمْ
فَاعِلِينَ اگر هستید کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان مر آلهه خود را و گویند قایل این قول مردی بود از
کرد فارس نام او درمیون و بجهت این قول حق تعالی او را بزمین فرو برد و تا قیامت بزمین فرو میرود و گویند نمرود
خدم خود را باین قول قبیح و فعل شنیع داشت و گویند اول حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند ارتفاع دیوار
آن شصت گز و قریب یکماه هیزم جمع کردند و آنرا بر ساختند و روغن فراوان در آن همه ریختند و آتش در آن زدند
و ابراهیم را در منجنیق نهاده خواستند که در آتش اندازند فریاد از فرشتگان برخواست و زمین و آسمان و وحوش و
طیور بگریه در آمدند و حمله عرش و ساکنان کرسی آغاز گریستن کردند ملائکه گفتند بار خدایا از شرق تا غرب عالم
یک آدمیست که ترا بوحدانیت میشناسد اکنون میخواهند که ویرا بسوزانند ما را دستوری ده تا او را مددی نمائیم
خطاب در رسید که بنزدیک وی روید اگر از شما مدد طلبد ممد و معاون وی باشید اول ملک الریاح بیامد و بر خلیل
سلام کرد ابراهیم جواب داد و گفت تو چه کسی که بر بیکسان سلام میکنی گفت من فرشته‌ام موکل بر باد که ترا مدد کنم اگر
فرمائی لشکر باد را امر کنم تا تمام جمرات آتش بر دارند و در خانهای نمرودیان افکنند و همه را بسوزانند ابراهیم
گفت که نمیخواهم که درین حال پناه بغیر ایزد متعال برم و همچنین فرشته که موکل ابر است بیامد و گفت اگر امر کنی بگویم تا
قطرات باران بر جمرات آتش افشانند و باندک زمانی آتش را فرو خشند را فرو نشانند ابراهیم فرمود که مهمات خود را
بحق تعالی کذاشته‌ام و چشم از مددکاری این و آن بر داشته فرشته که موکل است بر کوهها پیش آمد و گفت یا خلیل الله
حکم فرمای تا کوهها را بهم آورده بر سر نمرودیان فرود آرم و همه را در زیر کوههای بلند پست کنم ابراهیم فرمود که نمیخواهم
غیر حق را در مهم من مدخلی باشد فرشته که موکل است بر زمین بیامد و گفت ای خلیل طبقات زمین مامور منند
اجازه ده تا زمین را بگویم تا همه نمرودیان را فرو برد ابراهیم گفت بگذارید مرا با حبیب من تا هر چه خواهد کند و در
آخر جبرئیل آمد بوقتی که ابراهیم از منجنیق جدا شده بود و بحظیره آتش نزدیک شده نعره زد که ای خلیل هیچ حاجت
داری ابراهیم فرمود حاجت دارم اما بتو ندارم جبرئیل گفت از آنکس که حاجت داری بخواه ابراهیم گفت عِلْمُهُ بِحَالِي حَسْبِي مِنْ
سُؤَالِي دانستن او حال مرا از سؤال باز میدارد مرویست که چون جبرئیل با وی گفت که چرا با آنکس که حاجت داری نمیخواهی
گفت چون اراده دوست سوختن دوست باشد مهمل باشد و زیستن روا نیست همان لحظه خطاب عزت در رسید
که چون دوست مرا دوست خواهد سوختن روا نیست پس زمهریر قهر الهی با آتش نمرود رسید و حرارت او را فرو
نشانید و آن موضع را سرد و خشک گردانید همچنانکه میفرماید قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي گفتیم که ای آتش چون خلیل ما
بالکلیه توجه بما نموده تو هم تب خود را پاک کدا چنان باش بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ خداوند بر ودت
و سلامت بر ابراهیم یعنی برودتی که ضرر باو نرساند و بحد اعتدال باشد از ابن عباس مرویست که اگر سلاما در عقب
بردا ذکر نفرمودی ابراهیم از شدت سردی بیفسردی القصه چون ابراهیم بمیان آتش رسید فی الحال آتش فرو مرد
و غل و بند ابراهیم از و جدا شد و گویند آتش غل و زنجیر بسوخت و اصلا متعرض او نشد و بر حوالی او گل و نسرین و ریاحین
بدمید و چشمه آب شیرین بدید آمد جبرئیل پیرهنی و بالشی از بهشت بیاورد و پیرهن در وی پوشانید و هفت روز با ابراهیم
بسر برد و ایشان وی میبود چون نمرود بر بالای قصر بر آمد دید که ابراهیم ببوستان خوش و گلستان دلکش نشسته و با
ملکی سخن میگوید و بر گرد ایشان آتش شعله میزند آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او بمرتبه ایست که می‌بینم بزرگ

خدائیست

که میخواهم برای او قربانی کنم ابراهیم فرمود که خدای من قربانی از تو قبول نکند مادام بکیش خود باشی در اخبار آمده که نمرود
چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذای ابراهیم نمود مرویست که نمرود بربالای قصر ابراهیم را گفت که هیچ میتوانی که قدم
میان این آتش نهاده بیرون آیی گفت میتوانم گفت بمیان آن در آی تا ببینم ابراهیم از آن آتش مرور کرده بیرون آمد و هیچ
ضرری بوی نرسید و بصحت رسید که ابراهیم در آن روز شانزده ساله بود و در وقتی که اسمعیل را قربان میکرد نود و نه
ساله بود و اسمعیل هفت ساله القصه ابراهیم بصحت و سلامت از میان آتش بیرون آمد وَأَرَادُوا بِهِ و خواستند
نمرودیان بابراهیم كَيْدًا مکری و تدبیری در سوختن فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ پس کردانیدیم ایشانرا از زیانکاران یعنی
زیانکاری ایشان مزیت داشت بر جمیع زیانکاران چه سعی ایشان برهانی واضح شد بر حقیقت قول ابراهیم و بطلان
فعل ایشان و بروایت ابن عباس حسرت ایشان آن بود که حق تعالی لشکر پشه بر ایشان گماشت تا گوشتهای ایشانرا بخوردند و
خونهای ایشانرا بیاشامید و یکی از آنها در دماغ نمرود رفت تا او را هلاک کردانید وَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم ابراهیم را
از زمین عراق که محل نمرود و قوم او بود وَلُوطًا و برادر زاده او لوط بن هرون بن طارق را و رسانیدیم ایشانرا
إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بآن زمینی بَارَكْنَا فِيهَا برکت کردیم در آن لِلْعَالَمِينَ مر جهانیانرا یعنی زمین شام در آن زمان
اهل توحید سه کس بیش نبودند ابراهیم و لوط و ساره که دختر عم ابراهیم بود و زوجه او و برکت زمین شام از آن حیثیت
بود که تمام انبیاء در آن ولایت مبعوث شده بودند و از حیثیت کثرت اثمار و اشجار و بسیاری نعمت و ارزانی آن در روایت
آمده که همه آبی خوشتر از آب شام نیست و منبع جمیع آن آبها از زیر بیت المقدس است و در روایت آمده که ابراهیم بفلسطین نزول
فرمود و لوط بمؤتفکات و میان این دو موضع مسافت یکشبانه روز بود وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که دختر
از عم او بود پسری إِسْحَاقَ نام او اسحق وَيَعْقُوبَ و دادیم او را نبیره نام او یعقوب نَافِلَةً در حالتی که محض عطیه
بودند از ما بدون جزا و استحقاق وَكُلًّا و هریک ازین پیغمبران را که ابراهیم و لوط و اسحق و یعقوبند جَعَلْنَا
صَالِحِينَ کردانیدیم شایستگان یعنی توفیق ایشان دادیم بصلاحیت و نیکوکاری و بلطف خود ایشانرا مدد کردیم
دادیم تا در صلاح بمرتبه کمال رسیدند وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً و کردانیدیم ایشانرا پیشوایانی که بندگان اقتدا بایشان کنند
در اقوال و افعال و کردار يَهْدُونَ راه نمایند مردمان را بحق بِأَمْرِنَا بفرمان ما یعنی امر کردیم ایشانرا که
هدایت بندگان کنند وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ کردن نیکوییها یعنی انواع اعمال صالحه
که خلق را بدان ترغیب کنند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و بپای داشتن نماز وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ و دادن زکوة تخصیص نماز و زکوة
از خیرات جهة تفضیل است و موجب ثواب جمیل و اجر جزیل وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ و بودند ما را پرستندگان
نه غیر ما را یعنی موحدان بودند و باخلاص عبادت کنندگان و عابدان وَلُوطًا آتَيْنَاهُ و لوط را دادیم حُكْمًا
حکمت که آن امریست واجب العمل با نبوة وَعِلْمًا و علمی که دانستنی پیغمبرانرا باید از قواعد شریعت و طریقت
وَنَجَّيْنَاهُ و رهانیدیم او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از آن دهی که كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ بودند که میکردند اهل
آن عملهای ناپاک و آن دیه سدوم بود از مؤتفکات که اهل آن بعمل لواطه مشغول میبودند و راه زنی میکردند
و غیر آن از قبایح إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَوْمَ سَوْءٍ گروه بدکاری یعنی بدکار بودند فَاسِقِينَ
بیرون رفتگان از دایره فرمان یعنی مشرک بودند و از توحید امتناع میکردند و با وجود این مرتکب انواع
قبایح و فواحش بودند وَأَدْخَلْنَاهُ و در آوردیم لوط را فِي رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل
کردانیدیم یا در بهشت که محل رحمتست در آوردیم و در حدیث قدسی وارد شده که هذه رحمتی ارحم بها من
اشاء یعنی بهشت رحمت منست رحم کنم بآن هر کرا خواهم إِنَّهُ بدرستی که لوط مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان

وستود کانت

وستود کانت و گویند مراد بصالحین انبیاء اند و قصه لوط بر سبیل تفصیل قبل ازین گذشته وَنُوحًا
و یاد کن نوح را إِذْ نَادَى وقتی که بخواند پروردگار خود را مِنْ قَبْلُ پیش از ابراهیم و لوط یعنی دعا کرد
بهلاکت قوم خود فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت مر دعای او را فَنَجَّيْنَاهُ پس رهانیدیم او را وَأَهْلَهُ
و اهل بیت او را و فرزندان و زنان و یا هر که در دایره ایمان در آمده بود مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه
بزرگ یعنی طوفان یا از اذیت قوم و تکذیب ایشان وَنَصَرْنَاهُ و یاری دادیم او را در انتقام کشیدن
مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا از گروهی که تکذیب کردند آیات بینه و معجزات ظاهره و باهره ما را
و آنرا بدروغ داشتند إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَوْمَ سَوْءٍ گروه بد و اهل شر چه کفر سر همه
بدیهاست و بدترین افعالها فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق کردانیدیم همه ایشانرا از ذکور و اناث وَ
دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و یاد کن قصه داود و پسر او سلیمان علیهما السلام را إِذْ يَحْكُمَانِ وقتی که حکم کردند فِي
الْحَرْثِ در کشت یا در تاک انگور که خوشهای آویخته بود و بزمین نزدیک شده و این قول ابن عباس است
إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ وقتی که در شب پراکنده شده بودند و چرا کردند شبانی در آن کشت یا بوستان انگور غَنَمُ
الْقَوْمِ گوسفندان آن گروه وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ و بودیم مر حکم هردو حاکم را که داود و سلیمان بودند و مدعی
و مدعی علیه را شَاهِدِينَ دانایان یعنی دانستیم که داود و سلیمان بر مدعی که صاحب زرع بود و مدعی علیه
که صاحب غنم بود چه حکم کردند بیان این قصه بر اینوجه بود که روزی دو کس بمحکمه داود علیه السلم آمدند
یکی دهقان و او را ایلیا گفتندی و دیگری گوسفندداری که او را یوحنا گفتندی ایلیا گفت یا خلیفة الله
همسایه من یوحناست رمه خود را بچرانید بکشت زار من در آمده اند و تمام را خورده و بقول ابن عباس
ببوستان من رفته و خوشهای انگور مرا خورده داود از یوحنا پرسید که تو چه میگویی گفت آری من
در خواب بودم و صورتی چنین روی نمود فرمود که حسابی کنید که بهای زرع و گوسفندان چون است چون
حسابی کردند مساوی هم بودند پس حکم کرد که گوسفندان خود را بایلیا ده تا صاحبی کند و عادت سلیمان
چنان قرار یافته بود که داود در محکمه بنشستی وی در بر محکمه بنشستی و هر که بیرون آمدی از مهم وی و حکم
پدر استفسار کردی چون ایلیا و یوحنا از محکمه بیرون آمدند و مضمون قضیه را اعلام سلیمان کردند در
محکمه در آمد و در آنوقت او در سن یازده سالگی بود با پدر گفت اگر حکمی غیر ازین بودی بصلاح اقرب بودی
داود گفت چه نوع تو انگر د سلیمان جواب داد که گوسفندان تسلیم ایلیا باید کرد تا از آن نفع گیرد بشیر
و روغن و موی و زرع یا باغ را بیوحنا باید داد تا غم او خورده بمرتبه رساند که اول بود چون کشت بدان
درجه رسد که اول بود تسلیم ایلیا کند و گوسفندان خود بستاند تا هیچکدام بی بهره نمانند داود بر استصواب
حکم فرمود و حضرت حق تعالی را ازین قضیه خبر داد که فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ پس تفهیم و تعلیم دادیم آن حکومت را
بسلیمان یعنی بطریق وحی بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفندانرا بصاحب زرع یا باغ دهد تا از آن نفع
گیرد و بدان تلافی رونکار خود کند و زرع یا باغ را بصاحب گوسفند تا غمخوارگی کند و بمرتبه نخستین رسانده تسلیم
او کند تا من بعد از رمه غافل نشود و حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان بود که از داود صادر گشته و حکم
نعم وحی کرد بسلیمان علیه السلم بمقتضی که ناسخ آن حکم شد داود علیه السلم بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم سابق بهمین
ناسخ حکم فرموده و کسانی که قایلند بجواز اجتهاد از انبیا تمسک جسته اند باین آیه و گفته اند که سلیمان علیه السلم
این حکم را باجتهاد خود کرده باشد و اگر اجتهاد بر انبیا روا نبودی سلیمان اینچنین حکم نکردی و جواب این

آنست که نسلم که سلیمان این حکم را باجتهاد خود کرده باشد بلکه حکم هر دو از قبیل وحی بود و ثانی ناسخ حکم اول این حکم اجماع
جمیع علمای ماست که نافی اجتهاد انبیااند و نافی وجوه در ابطال اجتهاد انبیا در منهج الصادقین بسمتی مدلل مذکور است
و در خبر است که داود را پسران متعدده بود میخواست که بداند که خلافت و نیابت او بکدام از ایشان تعلق خواهد
کرفت از حق تعم درخواست تا با او باز نماید که کدام یکی از اینها خلیفه او خواهد بود حق تعم باین طریق اعلام او کرد تا بداند
که شایسته هبوط وحی الهی سلیمانست نه پسران دیکر و بدانکه این مسئله در شرع ما نمانست بر صاحب غنم اکر در حفظ آن
تقصیر کرده باشد خواه در شب و خواه در روز و دال در حکم داود و سلیمانست بطریق وحی قوله تعم وَكُلًّا آتَيْنَا و هر یک
از پدر و پسر را دادیم حُكْمًا حکم کردن وَعِلْمًا و دانش بامور دین وَسَخَّرْنَا درهم ساختیم مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ با داود کوهها را
يُسَبِّحْنَ تسبیح میکردند خدا را بموافقت وَالطَّيْرَ و مسخر فرمان او کردانیدیم مرغان را نیز بموافقت داود علیه السلم تسبیح و
تقدیس خدای تعم میکردند وَكُنَّا فَاعِلِينَ و هستیم ما کنندکان مر امثال اینها را و در جنب قدرت ما مانند این
بدیع نیست اکرچه نزد شما عجیب است و در تبیان آورده که تسبیح کوهها بدینوجه بود که هرکاه داود تسبیح میکرد از کوهها نیز
مثل آن شنیده میشد و این معجزه آنحضرت بود و بعد از آن بیان نعمت دیکر میفرماید برداود که وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموزانیدیم
داود را صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ ساختن زره برای شما ای آدمیان یعنی از برای شما این صنعت را تعلیم داود کردیم
لِتُحْصِنَكُمْ تا نکاه داریم شما را و حفص بطا میخواند یعنی تا نکاه دارد زره شما را مِنْ بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی از قتل و
جراحت بر کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما شَاكِرُونَ سپاس کویندکان درین نعمت آورده اند که اول کسی که
زره ساخت داود بود حق تعم آهن را در دست او نرم کردانید تا صفحهای آهن را بی آتش حلقهای زره میساخت
و درهم میبافت و مرویست که سبب نرم شدن آهن در دست داود آن بود که حق تعم نبوة و پادشاهی باو داده بود
و در شب کرد محلات شهر میکشت بروجهی که مردم او را نمی شناختند و احوال عمال خود را از ایشان استفسار میکرد تا
معلوم کند سلوک او و عمال او با رعایا چونست یکشب جبرئیل بصورت آدمی برو ظاهر شده و سلام کرد داود جواب
سلام او باز کفت و ازو پرسید که سلوک داود چکونه است جبرئیل کفت سیرت او بغایت نیکو میبود اکر از بیت المال
نمیخورد داود چون این سخن بشنید سوکند خورد که من بعد از بیت المال نخورد و از حق تعم طلب کسبی کرد تا از آن
معیشت کذراند حق تعم آهن را در دست او نرم کردانید که وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ تا زره میساخت و میفروخت و خرج معاش
خود میکرد و بعد از ذکر قصه داود بیان اعطای نعم خود میکند بر سلیمان و میفرماید که وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کردیم
برای سلیمان باد را عَاصِفَةً در حالتی که شدید و سخت و زنده بود بروجهی که تخت او را برداشتی و بر یکروزه یکماهه
راه بردی تَجْرِي بِأَمْرِهِ میرفت بفرمان سلیمان و اراده او هر جا که میخواست و با وجود تندی هموار میرفت و تخت
او را مضطرب و متحرک نساختی و قطع مسیر میکردی إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا بر آن زمینی که برکت کرده ایم بر آن
یعنی بولایت شام در شبانکاه بعد از آنکه سیر کرده بود در بامداد بولایت دیکر و در تخلیص آورده که در شام شهری بود
تدمر نام که دیوان برای سلیمان ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی و باز نماز شام باد ویرا آنجا آوردی و در
مختار القصص مذکور است که بامداد از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر فارس کردی و شبانکاه ببابل رفتی و روز دیکر
از کابل بیرون آمدی و چاشت در قلعه اصطخر بودی و قیلوله در اصطخر فارس کردی و شام بتدمر باز آمدی و در بعضی
تفاسیر آمده که سلیمان را بساطی بود طول و عرض آن چهار فرسخ در چهار فرسخ چون بسفر رفتی یا بغزایی ساز راه بر آن
نهادی و لشکر جن و انس را بر آن نشاندی و مرغان بر سر او صف زدندی و باد عاصف را امر کردی تا آن بساط را
برداشتی و بهوا بردی پس باد نرم را فرمودی تا آنرا راندی بجایی که خواستی بامداد یکماهه راه بردی و شبانکاه

یکماهه راه

یکماهه راه باز آوردی مرویست که سلیمان در بعلبک متوطن بود دیوان را امر کرده بود که بیت المقدس را از برای
او میساختند و هر روز باد بساط او را از بعلبک برمیداشت و بارض مقدس میبرد و کیفیت بنا را
تعلیم دیوان میکرد و باز بجای خود مراجعت میکرد پس بجهت بیان حکمت و مصلحت درین باب میفرماید
که وَكُنَّا و هستیم ما بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ بهمه چیز دانا یعنی آنچه بسلیمان عطا کرده بودیم بجهت علم ما
بوده بحکمت و مصلحت آن از خزانه کرم و انعام خود وَمِنَ الشَّيَاطِينِ و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان
مَنْ يَغُوصُونَ آنانی که غواصی کردند در دریا له برای او یعنی بجهة بیرون آوردن چیزهای نفیس در دریا
از در و مرجان و غیر آن وَيَعْمَلُونَ و میکردند عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ عملی دیکر جز این غواصی مثل بنای و
سایر صنعتهای عجیبه وَكُنَّا لَهُمْ و بودیم مر دیوان را حَافِظِينَ نکاه دارندکان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند
و بکر یزند و بر مقتضای خود افساد نکنند و ضرر بمردمان نرسانند وَأَيُّوبَ و یاد کن قصه ایوب را و او پسر
اموص بن رازخ بن روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم است علیهم السلم و مادر او از اولاد لوط علیه السلم حق تعم او را مال
بسیار داده بود و خلعت نبوة بر و پوشانیده و بولایت بثنیه فرستاده بود و از وهب بن منبه مرویست که از مردمان
آن روزکار هیچکس توانکرتر از ایوب نبود تمام سواد شام و سهل و جبل در تصرف او بود و او را کاو و شتر و کوسفند
و باغات مملو از اصناف اشجار از حد حصر متجاوز بود و پانصد جفت کاو کشت داشت بر هر جفتی غلامی موکل
کرده بود و چهارصد غلام شبان و ساربان با هر غلامی زن و فرزند و تجمل بسیار با هر یکی کاو و کوسفند و شتر
و اسب ماده سه و چهار و لد و زن او رحمه بنت افرائیم بن یوسف بود یا ماخر بنت میشا بن یوسف و از و هفت
پسر و هفت دختر داشت و بروایت دیکر دوازده پسر و هفت دختر و در حسن خلق و خلق بمرتبه کمال رسیده بود
و در عفت و صلاحیت و خیرات و مبرات از همه در پیش و بر در ویشان بغایت مشفق و مهربان و همه مال خود را
وقف فقیران و یتیمان کرده بود و بسیار شاکر نعمت و پاکیزه سیرت بود و مدت هشتاد سال در فراخی نعمت و طیب
معیشت و بصحت بسر برد اما در مدت عمر خود شب و روز بطاعت کذرانیده بود و مراسم طاعت کما ینبغی بتقدیم
رسانیده و اصلا قصور و فتور در وظایف عبادات او راه نیافته روزی جبرئیل امین نزد ایوب آمد و کفت ای
مدتی شد که در نعمت و راحت میکذرانی حالا حکم شده که حال تو منقلب شود و نعمت بمحنت مبدل کردد و توانکری
بدرویشی و تندرستی به بیماری بدل شود ایوب فرمود که چون رضای دوست چنین است باکی نیست هرچه از دوست رسد چون
مطلوب دوست بغایت زیبا و نیکوست و در بعضی روایت آمده که ابلیس لعین هرچند خواست که ایوب را وسوسه دهد و نوعی نماید که در
وظایف طاعت او خللی پیدا شود نتوانست کفت بار خدایا امروز ترا در زمین هیچ بنده عابدتر و شاکرتر از ایوب نیست ظن من آنست که
کثرت عبادت و شکر او بجهة آنست که در عافیت و وسعت عیش است جمال بسیار و فرزندان بهره وراند و اکر او را بانتزاع اموال و اولاد مبتلا
سازی از تو بر کردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعم فرمود که چنین نیست که تو کویی او مرا بنده ایست پسندیده اکر هزار بار در کوره
ابتلا اندازیم بر محک امتحان تمام عیار آید پس حق تعم بجهة آنکه بر ابلیس و تمام عالمیان واضح شود که بنده صادق الاخلاص است و محب
خالص و از مخصوصان درکاه و مقربان بارکاه او وی را در بوته امتحان و ابتلا نهاده جبرئیل را فرستاد تا ویرا خبر داد که حالی نوبت
بلیه است و تبدیل نعمت بمحنت ایوب توکل بحضرت عزت کرده رضا بقضا داد و منتظر بلا بود تا روزی نماز بامداد کذارده بود و پشت بمحراب
باز داده حاضران مجلس را موعظه میفرمود که ناکاه فریادی از در مسجد بر آمد نکاه کرد مهتر شبانان از در در آمد و فریاد کنان کفت یا نبی الله
سیلی عظیم از دامن کوه در آمد و تمامی رمهها با بیماران و شبانان در ربود و یکی از ساربانان در رسید که یا نبی الله سمومی پیدا شد که اکر
بر کوه زدی همه را ساختی و اکر بر خورشید و زیدی تیره کردی بر شتران زد و همه را هلاک کردانید باغبان بیامد جامه چاک کنان فریاد

کرد که ای پیغمبر خدای صاعقه پدید آمد و تمام زراعات و باغات را بسوخت ایوب این سخنان میشنید و ذکر حق تعالی بر زبان میراند
که مربی فرزندان در آمد سنگ بر سینه زنان و نوحه کنان و گفت ای پیغمبر خدای یازده پسر تو بخانه برادر مهتر رفته بودند بیکبار
سقف خانه بر سر ایشان فرود آمد بعضی را لقمه در دهن و بعضی را دست در کاسه همه را فرا گرفت و غبار فنا بر چهره همه نشست لشکر
گریه بر خواست که بر ایوب تازد و او را در ورطه جزع و بی صبری اندازد ایوب خود را دریافت و بسجده در افتاد و گفت باکی نیست
چون او را دارم همه چیز دارم   چون مرا هیچ نباشد نبد نیاز بعقبی که تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید   چون فرزندان و
مال و منال همه در معرض فنا و زوال رفتند انواع بیماری روی بوی آورد و تمام اعضا متألم شد بغیر از دل و زبان هیچ عضو دیگر
بسلامت نماند و اینکه از وهب نقل کرده اند که ابلیس درخواست کرد که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال
وی ظاهر گردد حق تعالی ابلیس را بر وی مسلط گردانید و وی دیوان را بر گماشت تا جمیع اموال او را فانی ساختند پس قصد بدن
وی کردند و او را بانواع امراض مبتلا گردانیدند تا آنکه چهار هزار کرم در بدن او افتادند و اعضای او را متعفن و مجروح
ساخته میخوردند و همه مردمان از اقارب و اجانب بجهة کثرت نتن و عفونت و چرک و خون که از اعضای او میرفت برمیدند
بغیر از رحمه که زوجه او بود سخنی است در غایت ضعف و نهایت رکاکت چه از جمله بدیهیاتست که حق تعالی ابلیس را که دشمن ترین شیاطین
اوست بر انبیا و اولیای خود مسلط نگرداند کدام عاقل تجویز تواند کرد که حق تعالی نقض غرض خود کند که آن ارسال انبیاست برای
هدایت بندگان و ایشان را بمرضی ممتحن سازد که طبایع همه خلایق از آن رمیده شود و بجهة آن با ایشان مجالست و مکالمه نتوانند کرد
بلکه بر وی سبحانه واجبست که از هر چه از منفرات باشد ایشان را نگاه دارد تا بندگان بصحبت ایشان مایل شده مهتدی شوند
چنانکه در کتب کلامیه بدلایل عقلیه مبرهن شده و مبین گردیده و در احقاف آمده که روایت وهب از اخبار یهودات و موثوق
بها نیست و حقیقت آنست که حق تعالی اقسام امراض شدیده که منفر طبیعت مردمان نبود بر وی گماشت بجهة امتحان نه باستدعای
شیطان چنانچه زعم بعضی است تا بر آن صابر شده شاکر شود تا اعواض مضاعفه در دنیا و آخرت باو رساند و بر بندگان ظاهر
گرداند که او از جمله محبان یکجهة و مخلصان یکرنگ درگاه حضرت عزتست و در مدت بیماری او خلافست وهب گفته سه سال بود و
و نزد کعب هجده سال و بروایت عبدالله عباس و اکثر مفسران هفت سال و بروایت مردویه از ابی عبدالله علیه السلام نیز هفت سال
بوده و در خبر آمده که در مدت بیماری او سه کس از اهل ایمان نزد او بیشتر تردد کردندی یکی از اهل یمن که او را الیفز گفتندی
و دو مرد دیگر از ولایت آن یکی بلدم نام داشت و دیگری صافر این هر سه هر روز آمدندی و بشرف خدمت او مشرف گشتندی
یکی از ایشان کهل بود و دو دیگر جوان اتفاقا روزی بیامدند و او را بسیار رنجور یافتند با هم گفتند همانا از ایوب جرمی عظیم صادر
گشته که مرضی الهی نبوده که خدای بر وی رحم نمیکند آن جوان گفت شما نمیدانید که او پیغمبر خداست و برگزیده او و حق تعالی دوستان خود را
بجهة امتحان بانواع مصیبت گرفتار گرداند تا صبر ایشان را بر مردمان نماید نه بجهة معصیت و خطیئه پس وی را اول بکثرت نعمت امتحان کرد
و بعد از آن ببلیه ممتحن ساخت تا شکر و صبر او را در حالت نعمت و محنت و بلیه بمردمان نماید از خدا بترسید و ازین گفتن توبه کنید
و گمان بد در حق پیغمبر خدا مبرید گفتند راست گفتی چون ایوب این سخن بشنید دست بدعا برداشت و گفت بار خدایا تو عالم السر
والخفیاتی که من شب خواب نکرده ام که سیر بوده باشم و در اطراف و جوانب من گرسنه بوده باشد که بانها طعام نداده باشم و هرگز لباس
نپوشیده ام با آنکه دانسته ام که مردمان برهنه اند مگر که اول ایشان را پوشانیده ام و اگر دو مرد در حضور من خصومت کردندی و یکی
از روی غضب و دلتنگی سوگند خوردی من کفاره سوگند او دادمی تا اگر بدروغ خورده باشد این کفاره گناه او باشد و تو میدانی که
هرگز در حضرت تو عصیان نورزیده ام بلکه در همه عمر کمر ایفا و فرمان برداری تو بر میان جان بسته ام و همیشه در میدان مشاهدت و
ریاضت بر توسن طاعت و عبادت سوار شده و با نفس و شیطان در مقام محاربه در آمده ام اگر غرض من ازین رضای تو بوده و امتثال
امر تو نه معلل باغراض دیگر درین قول تصدیق من کن و علامتی که شاهد باشد بر قول من بمن نمای جبرئیل امین آمد گفت ای ایوب

زمان محنت

زمان محنت بسر آمد دعا کن تا از دار الشفای عاطفت الهی شفا یابی پس ایوب دست بدعا برداشت و طلب شفا نمود
چنانکه حق سبحانه و تعالی میفرماید که یاد کن ای محمد قصه ایوب را اذ نادی ربه چون بخواند پروردگار خود را انی مسنی الضر
یا آنکه رسید مرا رنج و سختی و انت ارحم الراحمین و تو بخشنده ترین بخشندگانی و گفته اند که حق تعالی در شان ایوب علی نبینا
و علیه السلام فرموده انا وجدناه صابرا و گفتن انی مسنی الضر منافی اینست که شکایت از رنج نشان بی صبریست و جواب بر
اینوجه تقریر کرده اند که مردمان زبان نفرین دراز کرده نسبت ذنب باو میدادند چنانکه گذشت وی تاب این
سخن نیاورده این دعا کرد نه بجهة بی صبری از بیماری و یا آنکه از شماتت شیطان رنجی عظیم باو رسیده نزد وی آمد
و از روی بطر و فرح گفت ای ایوب دیدی که چندین عبادت خدای خود کردی آخر ترا بدین بلا مبتلا ساخت
اگر یک سجده من کنی ترا ازین بلا بیرون آورم و هر مدعا که داری بر آورم ایوب از ضر وی این شکایت کرد
بحضرت عزت نه از رنج خود و از حسن بصری منقولست که هر چند بیماری ایوب را اشتداد می یافت و متزاید
میشد ایوب در صبر و شکر می افزود و رحمه زوجه او در خدمتکاری او هیچ دقیقه فرو نمیگذاشت ابلیس
چندانکه خواست بحیله و تلبیس رحمه صبر و شکر او را خنک کند نتوانست با اتباع خود درین باب مشاورت کرد گفتند تو مستوای
مائی و ما آنچه دانیم از اسباب اضلال و مکر و حیله از تو تعلیم گرفته ایم و سایر حیلهای تو که بآن اهل عالم را گمراه میکردی
کجاست و آنچه آدم را بآن فریب دادی چه بود گفت بوسیله زن او بود گفتند اینجا نیز همان نوع با ایوب سلوک کن
گفت راست گفتید و مرا رای خوب نمود پس نزد رحمه آمد دید که برای ایوب چیزی می پخت گفت یا امة الله شوهرت
کجاست گفت در فلان جای بیمار و رنجور افتاده است و مدت مدیدست که مریض است و اثر شفایی باو نمیرسد چون
دید که رحمه اظهار اندوه و غم و غصه خود نمود گفت ترا یاد نمی آید آن مال و جمال و فرزندان او که مثل آن
هیچکس را نبود اکنون همه رفتند و هر روز روزگار تو تباه تر میشود و هرگز بآن حالت نخواهی رسید که بود از این
نوع سخنان میگفت تا که رحمه بگریه در آمد و فریاد و فغان میکرد گفت ای رحمه گریه و فریاد مکن و خاطر جمع دار
که من علاج آن خوب میدانم و دوای آن نیکو میشناسم اگر نصیحت مرا بشنود رحمه گفت آن چیست گفت این
گوسفند را از من بستاند و بنام من قربان کند خدا وی را عافیت دهد و همه بیماری او زایل شود رحمه آن گوسفند
را برداشت و نزد ایوب آمد و گفت یا نبی الله تا کی درین محنت بسر بری و این رنج کشی مردی طبیب آمده و مرا
نصیحتی کرده و معالجه نموده و آن قصه را باز گفت ایوب گفت ای ناقص عقل آن ابلیس است که دشمن
خداست که آمده که باینوجه ما را بگرداند و کافر سازد نمیدانی که همه نعمت و محنت از نزد خداست اگر خواهد
نعمت دهد و اگر مصلحت او باشد بنده را بمحنت مبتلا گرداند ابلیس چون دید که تیر تلبیس او بر سنگ ندامت آمد
بصورت مردی صاحب جمال بر زی پادشاهان بر اسبی نشسته نزد رحمه آمد و او را گفت حال شوهرت چگونه است
گفت بغایت رنجور است گفت مرا میشناسی گفت نه گفت من خدای زمینم و تلف مال و هلاک فرزندان وی
من کرده ام بجهة آنکه مرا گذاشته و خدای آسمان را می پرستد اگر تو مرا یک سجده کنی من همه الم و رنج از وی دور دارم
و مال و فرزندان باو کرامت کنم گفت درین امر بی شوهر کار نکنم گفت اگر این کار نمیکنی با ایوب بگو که یکبار طعام
خود در اول آن بسم الله نگوید و در آخر آن الحمد لله تا از وی خوشنود شوم و وی را شفا دهم رحمه نزد ایوب آمد
و صورت حال باز گفت ایوب بر وی خشم گرفت و گفت امروز همه روز با ابلیس که دشمن خداست در سخن بوده و گوش
با سخن او داشته بخدا سوگند اگر او سبحانه مرا ازین بیماری شفا دهد ترا صد چوب بزنم و از نزد من برو و دیگر
نزدیک من میا چون رحمه از نزد ایوب بیرون آمد وی تنها بماند و هیچکس نبود که از برای وی طعامی پزد و آبی

تهیا کند

وبیمار پرستی نماید پس روی بر زمین نهاد و گفت رب انی مسنی الضر و گفته اند جمعی شدت بیماری چنان ضعیف
شده بود که بفرض نماز قیام نتوانست نمود و بجز این بکلمات رب انی مسنی الضر زبان بگشود نه بواسطه
شدت مرض و عدم صبر بر آن تا منافی کریمهٔ انا وجدناه صابرا نباشد و یا آنکه چون بیماری او در دل و زبان
اثر نکرده بود بر آن صبر میفرمود آن هنگام که نزدیک بآن رسید که دل و زبان او که محل توحید و تمجید بود
نقصان پذیر شود گفت رب انی مسنی الضر بنزد بعضی زنش از غایت بیچارگی و بی چیزی گیسوی خود ببرید
و بفروخت و برای قوتی خرید و ایوب برین مطلع شده آواز مسنی الضر برکشید و در حقایق سلمی از امام
جعفر صادق علیه السلم نقل میکند که چهل روز وحی بوی نیامد این شکایت بجهت این کرد و نیز گفته اند هر سحرگاه
بواسطهٔ ملکی و بشری از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب بایوب مکروب میرسید که ای بیمار ما چگونه و ایوب
بذوق و شوق این پرسش کوه بلا را بجان میکشید و بآن بیماری خوش بود و در سحر آن روز که صحت میرسید
مرهم راحت بر جراحت او می آمد تحفهٔ این خطاب سرافراز نشد فریاد برآورد که رب انی مسنی الضر در لطایف
قشیری مذکور است که این سخن نه بر وجه اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه اظهار ضعف و عجز بشریت چه
منقولست که جبرئیل بوی آمد گفت چرا خاموش نشسته گفت چه کنم بغیر از صبر جبرئیل گفت بلا در خزانه حق بسیار است
و طاقت بیماری از حق تعالی عافیت طلب ایوب زبان بقول رب انی مسنی الضر بگشود و در بعضی روایت آمده
که در زمان بیماری ایوب از اطراف عالم بیماران می آمدند و از وی دعا درمیخواستند وی دعا میکرد و شفا می یافتند
وی را گفتند چرا خود را دعا نکنی گفت مرا حیا مانع میشود که مدت هشتاد سال در نعمت گذرانیده باشم اکنون که
چند روز در محنت باشم دفع آن بحضرت او رفع نمایم حق تعالی بجهت این وی را دستوری داد تا دعا کرد و گفت رب انی
مسنی الضر و انت ارحم الراحمین فاستجبنا له پس اجابت کردیم دعای او را فکشفنا پس ببردیم ما به من ضر
آنچه باو رسیده بود از رنج او و را شفا دادیم آورده اند که ایوب در وقت شدت بیماری چون خواستی بقضای حاجت
رود در حمه دست وی گرفتی و بآن موضع آوردی و وی را آنجا بگذاشتی و چون فارغ شدی زوجه را آواز دادی
وی بیامدی و دست او بگرفتی و بخوابگاه خودش آوردی آن روز که روز شفا بود بر عادت خود او را
ببرد و باز گذاشت و بنشست منتظر آنکه وی را آواز دهد حق تعالی همانجا بایوب وحی کرد که ارکض برجلک هذا
مغتسل بارد و شراب پای بر زمین زن چون پای بر زمین زد از زیر قدم او چشمهٔ آب روان شد با مر او بجانب
از آنجا غسل کرد جمیع امراض ظاهری او زایل گشت بار دیگر ندا رسید که پای بر زمین زن چون بر زمین زد چشمهٔ دیگر ظاهر شد و چون آن را
بیاشامید امراض باطنی او نیز بالکلیه زایل گشت و او را قوت و جمال و جوانی و رنگ و روی او باز آمد بر وجهی که نیکوتر و با قوت تر از تر
اول شد جبرئیل فی الحال حله از بهشت بیاورد و در وی پوشانید همانجا بر سر تلی رفت و بنشست چون وقت آواز دادن او دیر شد رحمه
پریشان شد که مبادا ناگاه او را دست داده باشد بیامد بآن موضع ایوب را بجای خود ندید بر بالای پشته نگاه کرد مردی را دید
برسن جوانی با نظارت و صباحت تمام از وی پرسید که این مرد بیمار ما کجا رفت گفت بیمار چه چیز تست گفت شوهر من گفت اگر
او را به بینی بشناسی گفت او را چگونه نشناسم که سالهاست که با هم مصاحبت میکنیم گفت صورت و شکل او بکه میماند گفت در وقتی
که جوان بود هم شکل تو بود گفت منم شوهر تو حق تعالی بر من منت نهاد و همه رنج و الم از من برداشت و بحالت جوانی باز آورد
پس دست در گردن یکدیگر کردند و از غایت فرح بگریه در افتادند هنوز دست در گردن یکدیگر داشتند که حق تعالی همه اموال
او را مضاعف گردانید و نامزد او کردانید کما قال جلت عظمته و آتیناه و عطا کردیم او را اهله فرزندان او را یعنی
ایشان را از برای او زنده کردانیدیم و مثلهم معهم و مانند ایشان با ایشان یعنی دو چندان ایشان باو کرامت فرمودیم

یامثل اولاد اولاد

یا مثل اولاد او لاد باو دادیم و در روایت آمده که رحمه بعد از عود جوانی ایوب و قوت از برای او بیست و شش پسر آورد
و اصح آنست که حق تعالی اولاد او را زنده کردانید و مثل ایشان از عدد برای او ایجاد فرمود در بطن رحمه و مواشی و اموال
را برو کرامت فرمود باضعاف آن و این قول قتاده و حسن است و مرویست از ابی عبد الله ع و از ابن عباس مرویست که حق تعالی
جمیع اموال و مواشی وی را مضاعف بوی داد و ابری سرخ یا سفید را بفرستاد تا ملخ زرین برو بارید و در احقاف آورده
که سه شبانه روز در حوالی سرای وی میبارید و در حدیث آمده که هر قطرهٔ آب غسل که از وی چکیدی ملخی زرین شدی و ایوب آن را
بدست جمع کردی وحی آمد که ای ایوب نه من ترا مستغنی کردانیدم و جمیع اموال را با ضعف آن بتو دادم از برای چه
این جمع میکنی فرمود بار خدایا چون این از بدن من جدا شده که محل ابتلا و امتحان تست پس از برکت و کرامتی دیگر خواهد
بود و مزیت تیمن و تبرک خواهد داشت بر اموال دیگر آورده اند که چون ایوب از جمیع امراض خالی شد و اولاد
و اموال بر وجه اضعاف باو رسید در اندیشه آن افتاد که آیا آن سوگند که خورده بود که رحمه را صد چوب بزند چه نوع
کند که برائت ذمهٔ او حاصل کردد و ضرری برحمه نرسد حق تعالی بوی وحی کرد که خذ بیدک ضغثا فاضرب به و لا تحنث
دسته از شاخ درختان بگیر که بعدد صد چوب باشد و ببند و یکبار بر وی زن تا سوگند راست شود و ضرری
بزوجات نرسد تفصیل این سوره در سورهٔ ص مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی القصه حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما
کشف ضر او کردیم و اعطای اموال و اولاد او نمودیم دو چندان رحمة من عندنا بجهة بخشش و انعام از نزد ما
و ذکری للعابدین و پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه او یافت از اولاد
و اموال و مواشی و غیره و اسمعیل و ادریس و ذا الکفل و یاد کن قصهٔ اسمعیل و ادریس و ذا الکفل را که یوشع
است یا زکریا یا الیاس یا الیسع و ذو الکفل یعنی خداوند نصیب است و بهره مند از نزد حضرت عزت و یا کفل یعنی ضعف
یعنی عمل او برابر عمل انبیاء زمان او بود و ثواب او دو چندان و یا برابر امتش بود و بمعنی ضمان نیز آمده یعنی او
ضامن امت خود شده بود که اگر ایمان آورند و بطریق حق سلوک نمایند ایشان را ببهشت رساند در خبر آمده که متکفل
پادشاهی جبار شد که بعد از انقیاد الهی او را ببهشت رساند و نام آن پادشاه کیسنان بود و خطی بامضمون سنت
و بوی داد و در مختار القصص آورده اند که ذا الکفل الیسع است که از الیاس تکفل نمود که با مردین قیام نماید
بعد از مفارقت الیاس از وی و بدین جهت بذا الکفل مسمی شد و صاحب تبیان و محیی السنه آورده که یکی از پیغمبران
بنی اسرائیل وحی آمد که من میخواهم که قبض روح تو کنم ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن که متکفل شود که شب نماز
کند و فتوری در تهجد او راه نیابد و در روز روزه دارد و در هیچ روزی افطار نکند و در میان مردمان حکم
بحق کند و خشم نگیرد پادشاهی خود بدو تسلیم کن و چون آن پیغمبر این سخن را به بنی اسرائیل ظاهر کردانید جوانی
از میان قوم برخاست و گفت انا اتکفل بهذا من تکفل میشوم باین گفت بنشین و بار دوم و سیوم که اعادهٔ این
کرد همان جواب گفت همینکه او برخاست آن پیغمبر ملک را بدو تسلیم کرد و او بعهد خود وفا کرد پیغمبری یافت حق تعالی
او را ذا الکفل لقب نهاد و فرو خوردن خشم او در حالت شدت غضب و ثبات قدم او در کارهای دین بر وجهی بود
که روزی شیطان آمد تا او را بتشویش اندرد و در ثبات قدم او رخنه کند و در سرای او را بسخت بزد ذا الکفل گفت
چه کسی گفت مردی ام و بحاجتی آمده ام یکی را فرستاد تا ببیند که چه کار دارد گفت ترا نمیخواهم برو تا کس دیگر را بفرستند
چون مرد دیگر بیامد همان جواب گفت ذا الکفل خود از سرای بیرون آمد و گفت که را میخواهی گفت ترا پس دست او را
بگرفت و بیازار برد و در همه بازارها او را بگردانید پس او را بگذاشت و ناپدید شد ذا الکفل باز گشت با سکینه و وقار

وبخانه آمد وهیچ اثر خشم در وی ندید بیامد از مجاهد منقولست که ذا الکفل همه شب بتهجد مشغول بودی و روز بروزه و همه اوقات
روز در میان مردم حکم میفرمود غیر از یک ساعت چاشت که بقیلوله مشغول بودی ابلیس با اتباع خود گفت علیکم بفلان بر شما باد که ظفر
یابید بر و گفتند ما را هیچ راهی برو نیست گفت چاره کار او بمن باز گذارید پس در وقتی که او میخواست که بقیلوله مشغول شود بصورت پیری بر آمد
او را بر پای بداشت و قصه آغاز کرد که بر من فلان و فلان ظلم کرده اند و چندان درین باب بگفت که وقت نماز دیگر در آمد و
زمان قیلوله گذشت فرمود که برو و خصمانت را حاضر کن که وقت آنست که من بمحکمه روم چون در محکمه بنشست و میان مردمان حکم
میکرد و انتظار کشید نیامد روز دیگر در وقت قیلوله ذو الکفل بیامد و حلقه بر در زد گفت کیست گفت فلان پیر مظلوم گفت
نه ترا گفتم که بمحکمه آیی گفت خصمانم بگریختند و ایشان مردمان ظالمند و چنین تعدی میکنند و قصه بنیاد کرد و میگفت تا آن روز نیز
وقت قیلوله بگذشت و شبی رسید ذو الکفل گفت من حالی بمحکمه میروم ایشان را نزد من حاضر کن تا داد تو از ایشان بستانم وی
برفت و باز نیامد و روز سیوم در همان وقت بیامد ذو الکفل کسی را بر در سرای خود داشته بود که اگر کسی بیاید و خواهد که در بزند
بگو بیک یکساعت صبر کن که سه شبانه روزست که ذو الکفل خواب نکرده و اکنون در خوابست تا اندک زمانی خواب کند که در عود
نشود ابلیس مبالغه آغاز کرد که دو میروم و پیش ازین تاب تعدی و ظلم ندارم و آن مرد مانع او میشد و نمیگذاشت و در آخر از
سوراخ در باندرون آمد و در نزد ذو الکفل بیدار شد و گفت تو کیستی گفت آن پیر مظلومم ذو الکفل آن مرد را آواز داد که نه ترا
گفتم که مگذار که کسی در بزند گفت عجب حالتی مشاهده کردم وی باندرون آمد بی آنکه در گشوده شود در اندرون دالان در
ذو الکفل گفت گمان من آنست که تو ابلیسی و دشمن خدایی گفت آری خواستم که ترا بخشم آرم گفت شکر مر خدای را که مرا از شر تو
نگاه داشت پس ابلیس نا امید برگشت و بعد از آن قصه اسماعیل و ثبات و صبر او که در سوره مریم و الصافات مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی و تفصیل حکایت ادریس قبل ازین گذشت و بعد ازین در بیان صبر ایشان میفرماید که کُلٌّ هر یک ازین سه
پیغمبر مِنَ الصَّابِرِينَ از صبر کنندگان بودند چه مشقت تکلیف اسماعیل در اقامت مکه و از وادی غیر ذی زرع است صبر فرمود
و در حالت ذبح نیز سر بر صبر در سر کشید و ادریس مدت مدید بر بلای قوم و اذیت ایشان صبر نمود و ذو الکفل نیز
خود را بچه متکفل ایشان شده بود وَأَدْخَلْنَاهُمْ و در آوردیم ایشان را فِي رَحْمَتِنَا در بخشش خود که نعمت نبوتست و یا
رفعت عالیه در جنب آن إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مِنَ الصَّالِحِينَ از نیکوکاران و فرمان برند کاند چه انبیا معصومند
از شایبه رفع و فساد و خالی از غیبت و ضلال وَذَا النُّونِ و یاد کن صاحب ماهی یا یعنی یونس بن متی إِذْ ذَهَبَ چون بیرون
رفت از میان قوم خود مُغَاضِبًا در حالتی که خشمناک بود بر ایشان چه مدت مدید و عهد بعید در میان ایشان بود و
هر چند دعوت میکرد و معجزه مینمود قبول نمیکردند و در اصرار و انکار و عناد می افزودند و نزد اکثر مفسران آنست که
یونس ایشان را وعده عذاب داده بود و چون عذاب دیر شد پنداشت که او را دروغ گوی خواهند انگاشت خشمناک از میان
قوم بیرون رفت از ابن عباس مرویست که یونس در میان قومش در زمین فلسطین بودند پادشاهی بجاربه ایشان آمد
نه سبط و نیم را بغارت برد و دو سبط و نیم باقی ماندند حق تعالی وحی کرد بشعیای پیغمبر که بنزدیک حزقیا رو و او پادشاه
بنی اسرائیل بود و او را بگوی که پیغمبری قوی با بسط و شوکت با ایشان فرستد که در دل او افکنده که بنی اسرائیل را با و فرستد تا
آن جماعت را که بغارت برده باز ستاند چون شعیا نزد حزقیا آمد احوال را عرض کرد گفت سمعا و طاعة کیست که این کار ازو
آید و در مملکت او پنج پیغمبر بودند مردمان گفتند که شایسته این کار یونس است پادشاه یونس را گفت که جمعی از بنی اسرائیل را
بردار و بمحاربه جمعی رو که ابنای جنس ما را بغارت برده اند یونس گفت حق تعالی مرا تعیین کرده یا حکمی مطلق فرموده گفت بطریق
اطلاق حکم کرده گفت دیگری را بفرست پادشاه گفت البته ترا میباید رفت گفت نمیتوانم درین باب مبالغه بسیار کرد پس یونس

از دوی غیظا

از دوی غیظا و خشم پادشاه و آنانکه در مبالغه شریک پادشاه بودند از انجا بیرون آمد و ذلک قوله و ذا النون اذ ذهب مغاضبا و بعضی
از مخالفین تفسیر این آیه بر وجهی کرده اند که خارج عقل و شرع است و منافی عصمت انبیاء و بیان آن و جواب از آن بر وجهی دلپذیر در
منهج الصادقین مذکورست و صحیح آنست که یونس از قوم خود که در نهایت عناد و انکار بودند خشمناک شده بیرون آمد فَظَنَّ پس
گمان برد أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ تنگ نکنیم تکلیف مشقت و مبتلا نگردانیم مجاهد و ضحاک گفته اند که معنی آنست که او پنداشت
که ما بر و حکم نکنیم و او را معاقب نسازیم بر بیرون آمدن او بدون اذن ما و یا مساهله نماییم و جمعی گفته که ظن برد که ما تنگ
نخواهیم ساخت راه رفتن برو و او را ملجا نخواهیم ساخت بکشتی نشستن و بشکم ماهی در آمدن و آنکه بعضی تفسیر آن برین
وجه نموده اند که یونس گمان برد که قادر نیستیم بر اخذ او و عاجزیم از عقوبت آن کلامیست باطل و فاسد چه آن مستلزم ظن بد است
بخدا و موجب کفر انبیا نعوذ بالله من هذا القول الفاسد و الآراء الباطل در عیون الرضا از امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا
علیه السلام نقل نموده اند که ظن بمعنی یقین است و قدر بمعنی تنگی روزی که قوله تعالی یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر پس معنی آنست که یونس
بیقین پنداشت که ما روزی برو تنگ نخواهیم کرد بلکه هر جا که خواهد رفت ما روزی بدو خواهیم رسانید مرویست که روزی ابن عباس
نزد ابن مسعود رفت ابن مسعود وی را گفت من دیشب در میان امواج معانی آیتی از آیتهای قرآنی افتادم و در آن غرق شدم
و نتوانستم که گوهر معنی مقصود را از آن بساحل بر آوردم و موجب تسلی خاطر من شود گفت آن چیست گفت آیه فظن ان لن نقدر علیه
علیه و ظاهر معنی وی آنست که ظن یونس آن بود که خدا قادر نباشد بر مؤاخذه او و چگونه پیغمبر خدا این نوع گمان بخدا داشته باشد ابن
عباس گفت نقدر مشتقست از قدر بمعنی تنگی از قدرت بمعنی توانایی و معنی آنست که یونس گمان برد که ما بتکالیف شدیده برو تنگ گیری
نکنیم بجهت بیرون آمدن او از میان قوم بدون اذن ما و برو عتابی ننماییم و حال آنکه خلاف ظن وی بوقوع آمد چون از موضع بیرون
بیرون آمد بکنار دریا رسید دریا بموج در آمد و نزدیک بآن رسید که کشتی غرق شود و اهل کشتی گفتند در میان ما بنده گریخته یا
مردی عاصی هست و از رسم عادت آن روزگار آن بود که در چنین حالتی قرعه میزدند بنام هر کس که بر می آمد حکم بعصیان
یا گریختن او میکردند و بدریا می انداختند یونس گفت همانا بنده گریخته منم مرا بدریا اندازید تا کشتی بیارامد گفتند معاذ الله تو
سیمای صالحان داری و این معنی از تو نادر است و دور است ما بی قرعه این کار نکنیم پس قرعه زدند بنام یونس بر آمد پس یونس بر خواست
بکنار کشتی بر آمد تا خود را بدریا اندازد ماهیی بیامد و دهن بگشاد گفتند مناسب نیست که او را طعمه ماهی کردانیم پس وی را بکنار دیگر
بردند آن ماهی از آنجا بگذشت و باین موضع آمد و دهن باز کرد حاصل که بهر طرف که میرفت ماهی می آمد و دهن میگشاد پس یونس
سپر توکل بر سر کشید و خود را در دریا انداخت علی الفور ماهی او را فرو برد حق تعالی بآن ماهی الهام فرمود که ما این بنده را طعمه تو
نکرده ایم بلکه بجهت امتحان چند روزی شکم ترا زندان او کردانیده ایم باید که پوست او را نخراشی و اعضای او را نیازاری همچنان
مادر که تربیت طفل خود کند او را تربیت نمایی پس ماهی دیگر بیامد و آن ماهی را فرو برد و دیگری او را و در اکثر تفاسیر
مذکور است که چهل روز در شکم ماهی بماند و هفت روز و سه روز نیز گفته اند و حق تعالی شکم ماهی را چون آبگینه کردانید
و جمیع عجایب دریا را میدید و چون ماهی او را در هفت دریا بگردانید و چون بقعر دریا رسید آوازی شنید با خود گفت آیا
این چه آواز باشد وحی آمد باو که این آواز تسبیح حیوانات دریاییست یونس در تسبیح موافقت ایشان کرده فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ پس
ندا کرد در تاریکیها یعنی در میان تاریکی شکم ماهی و تاریکی دریا و تاریکی شب و یا در تاریکی سه بطن ماهی بخواند خدای خود را
أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بآنکه هیچ معبودی نیست مستحق عبادت مگر تو سُبْحَانَكَ تسبیح میکنم ترا از نقص و عیب دور میکردانم ترا إِنِّي
كُنْتُ بدرستی که من بودم مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفس خود که بجهت ترک اولی که آن توقف بود در میان قوم تا اذن
خود بخروج صادر شود از ثواب آن محروم شدم و بجهت آن تقصیر نقص ثواب خود کردم القصه چون یونس کسر نفس با انقطاع

وبآن اکتفا نکرده بار دیگر قرعه زدند باز بنام یونس بر آمد ۱۲

از غیر بخضوع و خشوع کفت انی کنت من الظالمین فاستجبنا له پس اجابت کردیم مر دعای یونس را و نجیناه و رهانیدیم
او را من الغم از غم دریا و یا از زندان شکم ماهی و ماهی را امر کردیم تا از شکم خود او را بکنار دریا افکند بر وجهی که
ضرری بروی نرسد و تفصیل این قصه در سورهٔ الصافات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعم و کذلک و همچنانکه
یونس را از غم نجات دادیم ننجی المؤمنین نجات میدهیم و میرهانیم کروید کان را از غم کاهی که باخلاص و خشوع در درکاه
ما دعا کنند از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که هیچ اندوهناکی این دعا نکند که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
مکر که حق تعم غم او را بفرح مبدل کند از امام جعفر صادق علیه الصلوة و السلام روایتست که فرمود عجب دارم از انکس که از چهار چیز
ترسد چکونه پناه بچهار چیز نبرد اول انکه او را غمی باشد باین کلمات پناه نبرد که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
و حال انکه میشنوند که حق تعم در عقب این میفرماید که فاستجبنا له و نجیناه من الغم دوم انکه کسی ترسد نکوید حسبنا الله
و نعم الوکیل با انکه می بینند که حق تعم بعد ازین میکوید فانقلبوا بنعمة من الله و فضل سیم سیوم انکه از کید و مکر کسی
ترسان باشد نکوید افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و میدانند که حق تعم در عقب این میکوید که فوقیه الله
سیئات ما مکروا چهارم انکه از چشم بد بترسد چکونه نکوید ما شاء الله لا قوة الا بالله و حال انکه میشنود این آیه را در عقب
آن که ان ترن انا اقل منک مالا و ولدا فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک و یرسل علیها و زکریا و یاد کن قصهٔ زکریا بی
او را اذ نادی ربه چون بخواند پروردکار خود را باینوجه که رب لا تذرنی ای پروردکار من فردا مکذار مرا تنها یعنی
فرزندی بمن عطا فرما که معین من باشد در امر دنیا و دین بعد از فوت من از من میراث کیرد و میراث خور من باشد و
انت خیر الوارثین و تو بهترین وارثانی پس اکر مرا وارث ندهی باکی نیست و این ثنای زکریاست بر حق تعم بانکه او باقیست
بعد از فنای جمیع خلقان که و لله میراث السموات و الارض و چون زکریا این دعا کرد از صدق فاستجبنا له پس اجابت
کردیم مر دعای او را و وهبنا له یحیی و بخشیدیم مر او را پسری یحیی نام که باو زنده ماند معالم دین و اصلحنا له زوجه
و بصلاح آوردیم بجهت او زن او را که ایشاع بنت عمران بود یعنی بعد از عقیم شدن او را قابل آن ساختیم که آبستن شود
و کویند معنی آنست که او را خوش خلق کردانیدیم برای زکریا از انکه کج خلق بود حارث بن مغیره روایت کند که من با بی
عبد الله ع کفتم که یا ابن رسول الله جمیع اهل بیت من مرده اند و مرا فرزندی نیست تا از آن نسب من باقی ماند فرمود که
عقیب رکوع و سجود بکو رب هب لی ذریة طیبة انک سمیع الدعاء رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین تا حق تعم ترا فرزند
ارزانی فرماید من چنان کردم حق تعم مرا دو پسر کرامت فرمود یکی را علی نام کردم و دیگر را حسین بعد از آن حق تعم در صفت
انبیاء مذکوره میفرماید که انهم بدرستی که همه این پیغمبران که ذکر ایشان رفت کانوا یسارعون بودند که میشتافتند فی
الخیرات در انواع نیکوییها و پیشی میکرفتند بر اصناف شایستکیها و یدعوننا و میخواندند مارا رغبا بجهت رغبت
نمودن بثواب یا طاعت و رهبا و بجهت ترسیدن از عقوبت یا از معصیت و کانوا لنا و بودند مارا خاشعین
فروتنی و زیان پذیرندکان و مراد بخشوع خوف و ایمنی است در قلب یعنی ترسان بودند از ما و محققان کفته‌اند
که خاشعان اهل نیازند و در کشف الاسرار آورده که هرکه نیاز بر وبر تو انکرش کرداند و هرکه بجهت آن کند که آفریدهٔ
او ستعزیزش کند و کانوا لنا خاشعین نشان نیازاست و من مثلی و رب العرش المعبودی بیان نیازاست بیت سرو بلند
از آنیم ای نازنین نکارا که زخاک پست باشد حسن تو آشکارا و التی و نیز یاد کن آن زنرا که احصنت فرجها که نکه
داشت فرج خود را از حلال و حرام که و لم یمسسنی بشر و لم اک بغیا مراد مریم بنت عمرانست که خود را پاکیزه داشت و
دست هیچکس را بدامان خود نکذاشت فنفخنا پس در دمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید فیها یعنی در کریبان

کنندکان صح

یا آستین

یا آستین یا دهان او من روحنا از روحی که بامر ماست و مخلوق ما یعنی جاری کردانیدیم در وی روح عیسی علیه السلام را
و بآن عیسی را در شکم او زنده ساختیم و جعلناها و کردانیدیم حال مریم را و ابنها و حال فرزند او عیسی را که نفخه
حاصل شد بی واسطهٔ نطفه بر خلاف مردم آیة علامتی و حجتی للعالمین مر عالمیانرا یعنی تأمل نمایند در آن تا بر
ایشان ظاهر شود که ظهور عیسی بی پدر از مریم بمجرد نفخه دلالت میکند بر کمال قدرت صانع حکیم ان هذه بدرستی
که این ملت توحید و دین اسلام امتکم ملت و کیش شماست و کافهٔ مردمان که واجبست شما را استقامت بر آن امة
واحدة در حالتی که ملتی است یکانه یعنی اختلافی در آن نبوده در میان انبیا بلکه همه انبیا متفق الکلمه بوده اند در توحید
و انا ربکم و من آفریدکار شماام فاعبدون پس مرا پرستید نه غیر مرا و تقطعوا و ببریدند و پاره پاره کردند
مردمان یعنی یهود و نصاری امرهم بینهم کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند و هر فرقه مذهبی را
منقطع ساختند از برای خود و اختیار کرده و یکفرقه دیگر بودند کل الینا راجعون همه این فرقهای مختلفه
بسوی ما بازکردندکانند و مآل ایشانرا فراخور کردار ایشان پاداش خواهیم داد خلاصهٔ معنی آنست که ای اهل
اسلام به بینید قبح عمل اهل کتابرا در دین خدا که منقطع و متفرق کردانیدند امر دین خود را که حق تعم طبیعت آن امر
نموده بود و کروهی دیگر شقی دیگر اختلاف کردند که بر خلاف آن بود و حق تعم روز قیامت همه را بجهة این جزا و سزا
خواهد داد فمن یعمل من الصالحات پس هرکه بکند از عملهای شایسته که انواع طاعاتست و هو مؤمن و حال
انکه کرونده باشد بخدا و رسول چه ایمان شرطاست در ثواب یافتن از عمل خیرات و مبرات فلا کفران پس هیچ
ناسپاسی نیست لسعیه مر شتافتن او را بعمل یعنی ضایع نشود کردار او بلکه مشکور و ماجور کردد و بموقع قبول افتد
کفران مستعملست در منع ثواب همچنانکه کفر را استعمال میکنند بر اعطای نماز و ثواب و انا له کاتبون و بدرستی که
ما مر سعی او را نویسندهایم یعنی اثبات کنندهایم آنرا در صحیفهای کردار او و مراد آنست که فرشتکان بفرموده ما ثبت
نمایند کاشند در نامهٔ عمل او پس هیچ چیز از آن ضایع نکردد و حرام علی قریة و ممنع است بر اهل دیهی که ما اهلکناها
که هلاک کردیم ایشانرا انهم لا یرجعون انکه باز کردند بدنیا یعنی متصور نیست از هلاک شدکان که بدنیا رجوع
کنند برای تلافی اعمال و تدارک افعال و احوال و بکسر حا میخوانند و سکون را و همان بمعنی حرام است مانند
حل و حلال و بعضی لا را اصلی میکویند نه زاید و معنی آیه را براینوجه تفسیر میکنند و ممنع است بر هالکان یعنی نشاید
که رجوع کنند بمحشر برای حساب بلکه البته بیایند تا بجاکه ایشانرا از جنس اعمال کزیری نیست و قول اول اشهر است و
جابر جعفی که از امام محمد باقر علیه السلم حدیث رجعت بدنیا پرسید نداین آیه بر خواند پس معنی آنست که حرام است بر دیهی
که اهل آنرا هلاک کرده ایم که باز بدنیا پیند بدنیا و ابن بابویه قمی در اعتقادات خود آورده که رجعت حق است همچنان
جمعی که هفتاد هزار خانواده از طاعون کریختند و همه بر کنار دریایی نزول کردند حق تعم بر ایشان ندا کرد که بمیرید تا
همه بیکبار مردند و بعد از مدت مدید ارمیا که پیغمبری بود از بنی اسرائیل بر ایشان بکذشت و دست بدعا
برداشت و کفت بار خدایا اکر اراده تو باشد ایشانرا زنده کردانی تا شهرهای ترا آبادان کردانند و فرزندان
ترا متولد سازند و ترا بپرستند حق تعم همه را زنده کردانید و بدنیا رجوع کردند و باجال خود بمردند
و همچنین عزیر صد سال بمرد و باز خدای تعم او را زنده ساخت و بعد از آن باجل خود بمرد و نیز قوم
موسی که بمیقات رفته بودند حق تعم بصاعقه ایشانرا هلاک کرد و باز احیای ایشان فرمود و در احادیث
صحیحه آمده که هر مؤمنکه آرزوی لقای صاحب الزمان داشته باشد و تمنا کرده که در خدمت او بشرف

مرویست صح

شهادت مشرف شود حق تعالی اورا زنده کرداند و بتمنایی که داشته باشد برساند و مصداق وقوع رجعتست
در دنیا بآنکه حق تعالی خروج یاجوج و ماجوج در دنیا که از علامات قرب قیامتست در آیه مذکور کرده اینست که
حَتَّىٰٓ إِذَا فُتِحَتْ یعنی هلاک شدکان و مردکان از امت مرحومه ممتنع است که باز کردند تا وقتی که کشاده شود
يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ سد یاجوج و ماجوج یعنی چون آن سد را بکشایند رجعت واقع شود و بصحت پیوسته
که خروج مهدی علیه السلم بعد از خروج دجال و دابة الارض و یاجوج و ماجوج و نزول عیسی باشد و بعد از آنکه
دجال و دابة الارض و یاجوج و ماجوج را بکشند مدت مدید پادشاهی کند و عالم را پر از عدل و داد کند و
حذیفه یمانی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که از آنحضرت شنیدم که فرمود که اول علامتی که
در آخر الزمان واقع شود خروج دجال باشد و بعد از آن خروج دابة الارض و بعد از آن خروج یاجوج و ماجوج
باشد و بعد از آن حضرت عیسی از آسمان فرود آید و این نزدیک خروج مهدی بود و بعد از آنکه مهدی بدرجه
شهادت رسد آتش از مقر عدم بیرون آید و همه مردمان را بمحشر راند و در کشف الغمه آورده که از جمله علامات
خروج صاحب الامر است که مردکان از کورها زنده شده بدنیا رجوع نمایند و یکدیگر را بشناسند و بیکدیگر
متزوج شوند و بنا بر آنکه مراد رجوع باشد در آخرت بفتح یاجوج و ماجوج اشارتست بوقوع قیامت یعنی
ممتنع است که مردکان رجوع کنند و زنده شوند تا آنکه قیامت قایم شود و اکثر مفسران باین معنی تفسیر نموده اند
و بدانکه یاجوج و ماجوج دو قبیله اند از جن و انس و در روایت آمده که آدمیان ده جزو اند و نه جزو ایشانند
و تفصیل این در سورة الکهف مذکور شد وَهُم و هم یاجوج و ماجوج بعد از خروج مِّن كُلِّ حَدَبٍ
از هر بلندی و پستی يَنسِلُونَ شتابند و دوند یعنی همه ایشان در جوانب زمین متفرق شوند تا آنکه
هیچ بقعه از زمین نباشد که بآنجا مسارعت کنند و در روایت آمده که ایشان همه عالم را فرا گرفته آبهای دریاها
تمام بیاشامند و از خشک و تر هرچه باشد بخورند و در احادیث آمده که یاجوج و ماجوج بروند تا بکوه
بیت المقدس و با هم کویند اهل زمین را کشتیم بیائید تا اهل آسمان را بکشیم پس تیرها بطرف آسمان افکنده خون
آلود فرود آید و کار بر عیسی و اصحاب تنگ شود دعا کند حق تعالی همه را بیکدفعه هلاک سازد وَ
اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ و نزدیک رسید وعده راست که وقوع قیامتست فَإِذَا هِيَ پس آن هنگام که واقع شود
قضیه شان این باشد که شَاخِصَةٌ خیره و باز مانده شده از هول رستخیز أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا دیدهای
آنها که انکر ویده اند و کویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما قَدْ كُنَّا بدرستیکه ما بودیم در دنیا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا
در بیخبری از این روز و از این حال بَلْ كُنَّا بلکه بودیم ما ظَالِمِينَ ستمکاران بر خود که سخن پیغمبر نشنیدیم
و آنچه ایشان ما را از آن خبر میدادند قبول نکردیم و تکذیب ایشان نمودیم بعناد و لجاج در معجزات ایشان
نظر کردیم بعد از آن با کفار خطاب میفرماید که إِنَّكُمْ بدرستیکه شما ای مشرکان وَمَا تَعْبُدُونَ
و آنچه میپرستید مِن دُونِ اللَّهِ بجز از خدای از بتان و ابلیس و اعوان او حَصَبُ جَهَنَّمَ آنچیزی که
هستید انداخته شوید در آتش دوزخ همچنان حصبا که سنگریزه است که در چاهی اندازند أَنتُمْ شما با
معبودان لَهَا وَارِدُونَ بر دوزخ کذرندکانید یعنی در آیند کانید در آن و در بیان کفته که حکمت
در ایراد بتان بدوزخ زیادتی تعذیب بت پرستانست چه بدانها آتش افروخته کردد و دیگر هرگاه
معبودان خود را به بینند که با بتان در آتش دوزخ سوزند موجب زیادتی خواری ایشان شود

دیگر تصور ایشان

و دیگر تصور ایشان آنست که بتان شفیعان ایشان باشند و چون امر بر عکس این بینند هیچ چیز در نظر ایشان
دشمن تر از ایشان نباشد و نظر بوجه اعدا نوعیست از عذاب پس بر سبیل احتجاج بر کافران و تنبیه ایشان
بر خطا و عصیان میفرماید لَوْ كَانَ هَٰؤُلَاءِ اگر بودند این بتان و شیاطین آلِهَةً خدایان چنانچه کمان
میبردند مَّا وَرَدُوهَا در نیامدندی بدوزخ چه خدا عذاب کننده است نه عذاب کرده شده وَكُلٌّ
و همه بتان و دیوان و بت پرستان فِيهَا خَالِدُونَ در دوزخ جاوید مانند کانند که هیچ وجه ایشان را
خلاصی نیست در آن معذب باشند بانواع عقوبت و عقاب لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ مر ایشانراست در دوزخ
ناله زار زفیر ناله غمکینی باشد که از غم و عظیم ترحمی نباشد چون غم عظیم باشد ناله او عظیم خواهد بود
و لهذا تفسیر زفیر با واز دراز کوش کرده اند مراد از آن شدت نفس کشیدنست نزد سوختن ایشان
با تش دوزخ وَهُمْ فِيهَا و ایشان در دوزخ لَا يَسْمَعُونَ نشنوند سخنی را که بآن شاد شوند و راحتی
بایشان رسد تا بمنه هول و شدت عذاب هیچ آوازی نتوانند شنود از عبد الله مسعود مرویست که بمنه
آن نشنوند که در تابوتهای آتشین باشند که آنرا بمسمارهای آتشین محکم کرده باشند و در قعر دوزخ انداخته
هر یک از ایشان کمان برند که بغیر از وکسی دیگر معذب نیست آورده اند که روزی حضرت رسول صلی الله
علیه و آله وسلم در مسجد الحرام در آمد دید که صنادید قریش در حطیم نشسته اند و سیصد و شصت بت نهاده اند
و آنرا سجده میکنند نزدیک ایشان آمد و بنشست و با ایشان مناظره آغاز کرد نضر بن حارث با آنحضرت
مناظره آغاز کرده بمقام مجادله در آمد و آخر حضرت سمند سخن باینجایی رسانید که بر همه ایشان حجت لازم
آمد و چون ملزم شدند و جوابی نداشتند عناد و رزیده کفتند ما بر دین آباء خود راسخیم و از دین بر
نمیکردیم حضرت آیه انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم بر ایشان خواند آتش غضب بر سینه ایشان
بر افروخته برخواستند و پیش عبد الله بن زبعری که از روسای ایشان بود آمدند و شکایت آنحضرت
بدو کردند وی کفت هیچ غم مخورید که من با محمد مباحثه میکنم که او را ملزم سازم پس نزد آنحضرت آمده
کفت بخدا سوکند که آمده ام که با تو مخاصمه کنم تو میکویی که هر چه از دون الله می پرستید همه در دوزخ
خواهند بود و حال آنکه عزیر و عیسی و ملائکه معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند هرگاه این معبودان
حصب دوزخ باشند کو بتان نیز باشند حضرت فرمود معبودان ایشان شیاطین اند که ایشانرا باین
امر قبیح و فعل شنیع امر کرده اند و عزیر و عیسی و ملائکه از پرستندکان خود بیزارند حق تعالی آیه فرستاد
که إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم بدرستیکه آنانکه پیش کرفته اند برای ایشان مِّنَّا الْحُسْنَىٰ از جانب ما سابقه
نیکوتر که سعادت دینی و عقبی است یعنی توفیق طاعت و رسیدن بجنت و اینها عزیر و عیسی و ملائکه اند
أُولَٰئِكَ آن کروه مخصوص بسابقه عنایت عَنْهَا مُبْعَدُونَ از دوزخ دور کرده شدکانند
که ایشان در اعلا علیین باشند و دوزخ در اسفل السافلین مرویست که روزی امیر المومنین علیه
السلم خطبه میخواند و بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود و کفت انا منهم من از ایشانم که عنایت
الهی بر ایشان سبقت کرفته لَا يَسْمَعُونَ نشنوند دور شدکان از آتش حَسِيسَهَا آواز آتش را
بجهت دوری مسافت میان ایشان و دوزخ و حسیس آوازیست که محسوس شود وَهُمْ و ایشان
فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ در آنچه آرزو کند نفسهای ایشان خَالِدُونَ جاوید مانده کانند

یعنی مشتهیات خود را دایم یابند لا یحزنهم الفزع الاکبر و اندوهناک نکرد ایشان را ترسی و آن کلمهٔ لا بشری است
که ملائکه با اهل شقاوت گویند هرگز ایشان این کلمه را نخواهند شنید بجهت آنکه اهل سعادتند و مقربان درگاه عزّت و یا وقتی
که ملائکه ندای وامتازوا الیوم در دهند ایشان عکس نخواهند بود چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند شد
و نزد ابن عباس فزع اکبر نفخهٔ آخر است زیرا که حق تعالی فرموده یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و الارض
الا من شاء الله و تتلقیهم الملائکة و پیش باز آیند و استقبال کنند ملائکه آن بهشتیان را در وقت بیرون آمدن
از قبور و ایشان را تهنیت گفته گویند که هذا امروز یومکم الذی روز ثواب شماست که در دنیا کنتم توعدون
بودید که بدین وعده داده میشدید یعنی اینست روز ثواب و کرامت و رسیدن بمطالب خود ابو سعید خدری
از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله روایت کرده که فردای قیامت سه کس از مشک باشند و از فزع اکبر ایمن و از حساب
اندیشه نداشته باشند یکی مردی که تلاوت قرآن نماید برای محض قربت الهی و معتقد حساب و جزا باشد در عقبی
و مردمان از القراءت امر کند در وقتی که بحساب و جزای کردار خود متیقن باشد دوم مردی که اذان گوید و بمثوبت
اعمال صالحه معترف بود سیوم بنده که ادای حق خدا و حق مولای خود نماید یوم نطوی السماء یاد کن روزی را که
درهم پیچیم آسمان را و یا محو و نابود گردانیم آنرا چه غرض از نشر آن اینست که سایبان بنی آدم است و چون همه منقرض
شوند آنرا از موضع خود برکنند و درهم پیچند کطی السجل للکتب همچون پیچیدن طومار که برای کتابت
و حفص کتب خوانده یعنی همچو پیچیدن طومار که برای چیزهائیست که نوشته میشود در آن معانی مقصوده خلاصه
معنی اینست که ما آسمان را درهم پیچیم مانند درهم پیچیدن صحیفه پس از آنکه گشاده شده باشد برای نوشتن ابن عباس
گفته که سجل نام کاتب حضرت رسالتست یعنی مانند دبیر آنحضرت که صحیفه را درهم پیچید ما آسمان را درهم می پیچیم
و بروایت سدی نام ملکی است که اعمال بندگان را در صحیفه می نویسد و حفظ مینماید بعد از آن در بیان اعاده میفرماید
کما بدانا همچنانکه آغاز کردیم اول خلق بخت آفریدن بی مادّه و مدّتی نعیده باز گردانیم آنرا که آفریده ایم
اول بار چه هر دو نزد قدرت ما کمال آسانیست وعده داده ایم باعاده وعدا وعده دادنی علینا که بر ماست وفا
کردن بآن وعده انا کنا فاعلین بدرستی که ماکننده ایم بی شبهه یعنی چنانچه از اول بوجود آوردیم برای شناخت ما
دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات کردار و یا همچنانکه آفریدیم خلایق را در بطون مادران و پا
برهنه و ختنه نکرده همچنین بآن وجه در قیامت ایشان را بیافرینیم چنانکه پیغمبر فرموده که مردمان را تن برهنه و پا برهنه
و ختنه ناکرده محشور سازند و اول کسی را که جامه بپوشانند ابراهیم خلیل باشد ام سلمه گفت یا رسول الله زنان نیز
برهنه محشور شوند فرمود بلی گفت چه رسوائی باشد فرمود از شدت هول آن روز مرد نداند که زن کدام است و زن
نداند که مرد کدام است پس این آیه تلاوت فرمود که لکل امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه ولقد کتبنا و بدرستی که نوشتیم
فی الزبور در کتاب زبور داود علیه السلم من بعد الذکر از پس توریة یعنی بعد از آنکه در توریة نوشته بودیم
و در زبور نیز ثبت کردیم ان الارض آنکه در زمین بهشت یرثها میراث گیرند آنرا عبادی الصالحون
بندگان من که شایسته و ستوده اند و بصلاح و تقوی آراسته مراد همه مؤمنانند و نظیر اینست قوله تعالی اورثنا
الارض و قوله الذین یرثون الفردوس و نزد بعضی مفسران مراد بارض زمین دنیا باشد و بصالحان امت مرحومه اند
یعنی حکم کرده ایم که زمین دنیا را بندگان صالح ما که امت پیغمبر آخر الزمانند بمیراث گیرند بفتح و نصرت که قوله تعالی
لیظهره علی الدین کله و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که فرمود فراهم آورده شد برای من همهٔ زمین

پس نموده شد

پس نموده شد مشارق و مغارب آن را که زود باشد که برسد ملک امت من آنقدار که فراهم آورده شده است برای من
از زمین از ابو جعفر علیه السلم که فرموده هم اصحاب المهدی فی آخر الزمان یعنی صلحائی که همه وارث زمینند اصحاب
صاحب الزمانند که در آخر الزمان مشارق و مغارب زمین را بتصرف در آورند و بیهقی در کتاب بعث و نشور
اخبار بسیار برین معنی ذکر کرده صحیح بتخصیص بر خروج مهدی و آنکه وی از عترت رسالت است بسیار است از
جمله بیهقی باسانید صحیحه وضع کرده که حضرت رسالت فرموده که لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم
حتی یبعث فیه رجلا منی اسمه اسمی یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا یعنی هرگاه باقی نماند
از دنیا مگر یکروز که حق تعالی آن روز را دراز گرداند تا برانگیزد در آن روز مردی را از اهل بیت من و نام او نام من
باشد پر سازد زمین را از داد و عدل همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و نیز در مجمع البیان باسانید صحیحه از
پیغمبر خدا نقل کرده که المهدی من عترتی من ولد فاطمه یعنی مهدی از عترت باشد از فرزندان فاطمه زهرا ع
ان فی هذا بدرستی که در آنچه مذکور شد از هلاک کافران و دولت صلحای اهل ایمان یا از اخبار و مواعظ
این سوره لبلاغا هر آینه کفایتیست لقوم عابدین مر گروه پرستندگان را که تمامی همت خود را صرف عبادت
کرده باشند مراد امت مرحومه اند که خبر و موعظهٔ قرآنی ایشان را کافیست در رسیدن بمطلوب و ما ارسلناک
و نفرستادیم ترا الا رحمة مگر بخشایشی للعالمین مر عالمیان را زیرا که آنچه بآن مبعوث شده سبب هدایت
و سعادت ایشانست و موجب صلاح معاش و معاد ایشان که مرغوبست رحمت او نسبت بکفار و امنیت
ایشانست از عذابها که بر امم سابقه واقع شد که قوله تعالی و ما کان الله معذبهم و انت فیهم بلکه معظم رحمت او بر اهل کفر
آنست که ثواب داعی را بر ایشان عرض کرده و اگر ایشان بآن ممتدی نشده اند همچنانکه کسی طعام کثیر حاضر سازد
برای گرسنه و او تقصیر نموده از آن نخورد او را منعم میگویند و آن گرسنه را منعم علیه با آنکه قبول آن نکرده باشد و
مانند شخصی که چشمهٔ عظیم را کرد اند و صلای عام در دهد که هر که هست بیاید و از آن بخورد و مواشی و مزارع
خود را از آن آب دهد و جمعی بجهت تقصیر خود از آن نفع محروم مانند همچنین کافر بجهت تقصیر خود از نعمت هدایت
محروم گشته و در وادی ضلالت بگرسنگی و تشنگی هلاک گشته و در حدیث صحیح وارد شده که از حضرت رسالت
که از جبرئیل ع پرسید که از این رحمت چیزی بتو رسید گفت آری من از عاقبت کار خود میترسیدم پس بیمنت تو ایمن
یافتم بجهت آنکه حق تعالی ثنای من فرموده در آیه ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین در کشف الاسرار
آورده که از جملهٔ رحمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آنست که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه
معظمه بود و اگر در مدینه مشرفه اگر در مسجد مکرمه بود و اگر در حجرهٔ طاهره و همچنین چون بذروهٔ عرش و مقام
قاب قوسین بر آمد ایشان را یاد نموده فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و فردا نیز در مقام محمود
بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی تا همه را شفاعت فرموده در جنات عدن در آورد قل بگو ای محمد مر کافران را که
انما یوحی الی جز این نیست که وحی فرستاده میشود بسوی من انما الهکم آنکه جز این نیست که خدای شما اله واحد
خدای یگانه است و یکتا و معبود بی همتا فهل انتم مسلمون پس آیا هستید شما گردن نهادگان و باخلاص عبادت
نمایندگان و فروتنان مر او را فان تولوا پس اگر برگردند از توحید یعنی همه آنرا فقل پس بگو بایشان که آذنتکم
علی سواء آگاه کردم شما را از آنچه بمن وحی کردند و بر شما روشن شد و کافر و مؤمن در علم باین مساوی باشند
و ان ادری و نمیدانم من اقریب آیا نزدیکست ام بعید یا دور است ما توعدون آنچه وعده داده میشوید بدان
از حشر و نشر یا غلبهٔ مسلمانان لیکن بیقین میدانم که محقق الوقوع است و بی شک و شبهه واقع خواهد شد علم

٤١

پس [illegible] ... [illegible] آن را کرد و باشد که ... [illegible] از آنچه درکار فراهم آورده شده است ...

از زمین ... [illegible]

[illegible]

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٥) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ
يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (٦)
عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً
وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٧) لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ
لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ
وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (٨) إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ
الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَى
إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (٩) يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ
بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ
لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُمْ مَا أَنْفَقُوا وَلَا
جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا
بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا
ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (١٠)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ
لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ
اللَّهِ فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ
طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ (١٤)

سورة الجمعة مدنية وهي احدى عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ
الْحَكِيمِ (١) هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ
وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ (٢) وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٣)
ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (٤)
مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا
بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (٥) قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ
أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٦)

[illegible] ... ثم قرأ ابن ... [illegible]

... [illegible]

[illegible] و آلرح ... [illegible] ... السلام ... [illegible]

... [illegible] الله ... [illegible]

... أَنَّمَا إِلَهُكُمْ ... [illegible]

... فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ... [illegible]

... فَإِنْ تَوَلَّوْا ... [illegible]

... [illegible]

وَإِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ ... [illegible]

... [illegible] مسلمانان ... [illegible]

دیگر ... [illegible]

برهنه و ختنه نکرده ... همچنین ... در قیامت ایشان را ... [illegible]

... ابراهیم خلیل باشد ... [illegible]

... [illegible]

... لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ وَلَقَدْ كَتَبْنَا

فِي الزَّبُورِ در کتاب زبور داود ... مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ ... [illegible]

... أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ

بندگان من که شایسته ... [illegible]

الارض و قوله الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ ... [illegible]

یعنی حکم کرده ایم که زمین دنیا را ... [illegible]

لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ... صلی الله علیه و آله و سلم ... [illegible]

[illegible]

سُورَةُ الأَعْرَافِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ مِائَتَانِ وَسِتُّ آيَاتٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الٓمٓصٓ ﴿١﴾ كِتَٰبٌ أُنزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُن فِى صَدْرِكَ حَرَجٌ
مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِۦ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾ ٱتَّبِعُوا۟ مَآ أُنزِلَ
إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا۟ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ قَلِيلًا مَّا
تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾ وَكَم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَٰهَا فَجَآءَهَا بَأْسُنَا بَيَٰتًا
أَوْ هُمْ قَآئِلُونَ ﴿٤﴾ فَمَا كَانَ دَعْوَىٰهُمْ إِذْ جَآءَهُم بَأْسُنَآ إِلَّآ أَن
قَالُوٓا۟ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ﴿٥﴾ فَلَنَسْـَٔلَنَّ ٱلَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ
وَلَنَسْـَٔلَنَّ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾ فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا
غَآئِبِينَ ﴿٧﴾ وَٱلْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ ٱلْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَٰزِينُهُۥ
فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿٨﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُو۟لَٰٓئِكَ
ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا۟ أَنفُسَهُم بِمَا كَانُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾ وَلَقَدْ
مَكَّنَّٰكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَٰيِشَ قَلِيلًا مَّا
تَشْكُرُونَ ﴿١٠﴾ وَلَقَدْ خَلَقْنَٰكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَٰكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ
ٱسْجُدُوا۟ لِـَٔادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿١١﴾

قَالَ

قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا۠ خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِى
مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُۥ مِن طِينٍ ﴿١٢﴾ قَالَ فَٱهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ
أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَٱخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ ٱلصَّٰغِرِينَ ﴿١٣﴾ قَالَ أَنظِرْنِىٓ إِلَىٰ
يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤﴾ قَالَ إِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنظَرِينَ ﴿١٥﴾ قَالَ فَبِمَآ أَغْوَيْتَنِى
لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَٰطَكَ ٱلْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ لَءَاتِيَنَّهُم مِّنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ
وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَٰنِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ
شَٰكِرِينَ ﴿١٧﴾ قَالَ ٱخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَّدْحُورًا لَّمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ
لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٨﴾ وَيَٰٓـَٔادَمُ ٱسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ
ٱلْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ فَتَكُونَا
مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٩﴾ فَوَسْوَسَ لَهُمَا ٱلشَّيْطَٰنُ لِيُبْدِىَ لَهُمَا مَا وُۥرِىَ
عَنْهُمَا مِن سَوْءَٰتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَىٰكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةِ
إِلَّآ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ ٱلْخَٰلِدِينَ ﴿٢٠﴾ وَقَاسَمَهُمَآ إِنِّى
لَكُمَا لَمِنَ ٱلنَّٰصِحِينَ ﴿٢١﴾ فَدَلَّىٰهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا ٱلشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا
سَوْءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ ٱلْجَنَّةِ وَنَادَىٰهُمَا رَبُّهُمَآ
أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا ٱلشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَآ إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٢٢﴾

[illegible]

علم است بوقت معین و مقرر بر وقوع آن لا محاله اِنَّهُ بدرستی که خدای یَعْلَمُ الْجَهْرَ میداند آشکارا مِنَ
الْقَوْلِ از سخن کفار در طعن اسلام و ایذا و اهانت ایشان با اهل اسلام وَیَعْلَمُ مَا تَکْتُمُونَ و میداند آنچه
میپوشید از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان و همه را بر آن جزا و سزا خواهد داد وَاِنْ اَدْرِی و نمیدانم تاخیر
در عقوبت شما لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَکُمْ شاید این تاخیر آزمایش باشد مر شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند در کیفیت
عمل کما قال لننظر کیف تعملون مراد آنست که تا بر اهل عالم واضح شود که کدام از شما عناد و رزیده در کفر راسخ شود
وکدام از شما بوسیله معجزه ظاهره از آن رجوع نموده باسلام و طاعت توجه مینماید وَمَتَاعٌ و شاید که آن برخورداری
باشد مر شما را اِلَی حِینٍ تا هنگامی که وقت مقرر است و اجل مقدر و بجهت تتمیم حجت بر شما لا انم کرده از شعبی مرویست
که چون امام حسن بن علی علیه السلم بجهت مصلحت رعیت با معویه مصالحه نمود معویه او را گفت خطبه بخوان و مردمان
را از این خبر ده آنحضرت برخواست و باواز بلند خطبه خواند مشتمل بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله
و بعد از آن فرمود که عاقل ترین مردمان مرد پرهیزکار است و نادان ترین مردمان مرد بدکار زنبهدو زکار و بدانید
که این کار که من و معویه در آن خلاف کرده بیما حق مر دیست که بآن سزاوارتر است یا حق من و من ترک آن کردم و از
سر آن گذشتم برای صلاح امت پس این آیه تلاوت فرمود که وَاِنْ اَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَکُمْ وَمَتَاعٌ اِلَی حِینٍ قُلْ رَبِّ احْکُمْ
بگوای آفریدگار من حکم کن و حفص قال میخواند یعنی گفت پیغمبر که ای آفریدگار من حکم کن میان من و اهل مکه بِالْحَقِّ
براستی یعنی بعدل که مقتضای وقوع عقابست بر ایشان چه ایشان مستحق این شده اند و چون آنحضرت بامر الهی اینها
فرمود حق تعالی اهل مکه را در بدر معذب کردانید بشمشیر آبدار نصرت کرد ار حیدر کرار و سایر اتباع ابرار و ایشان را هلاک کردانید
بلا البوار جهنم رسانید از قتاده مرویست که هرگاه حضرت رسالت در معرکه جدال حاضر شدی قبل از شروع در قتال فرمودی
که رَبِّ احْکُمْ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمٰنُ الْمُسْتَعَانُ و پرورد کار ما بسیار بر رحمت بر بندگان الله تعالی یاری خواسته شده یعنی یاری
از و میخواهیم عَلَی مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت میکنید از حالی که بخلاف حق است که آن شوکت و تسلط مر شما را باشد
بر ما و نکونسار شدن رابطه اسلام در اندک فرصتی و تکذیب عذاب موعود و واقع شدن آن و غیر آن از صفات
باطله چون هَلْ هٰذَا اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ وَ اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَدًا مراد آنست که شما سخن ناسزا و ناروا میگوئید و ما از و سبحانه بر دفع آن
یاری میخواهیم و امید واری بحضرت باری داریم که حق را بر باطل غالب کردانید و امور باطله را در هم شکند پس حق تعالی اجابت
دعوت آنحضرت نموده همه اهل کفر را مقهور و منکوب کردانید وعده لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ را بظهور در آورده همه را
مغلوب کردانید در آنچه گمان بردند خایب و خاسر گشتند و آنچه طمع آن داشتند نقیض آن را مشاهده کردند خسر
الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةَ ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ سورة الحج وهی ثمان وسبعون آیة مکیة ابی بن کعب از سید عالم علیه و آله
السلام روایت کرده که هر که سوره الحج بخواند او را ثواب همه کسانی که حج و عمره کرده اند و کنند داده روز قیامت کرامت
فرماید از ابو عبد الله علیه السلم مرویست که هر که این سوره را در هر سه روز یکمرتبه تلاوت کند آن سال سر نیاید که
بزیارت بیت الحرام مشرف کردد و اگر در سفر فوت شود حق تعالی او را بجنت نعیم رساند و آنچه آرزوی او باشد
وی را عطا فرماید و چون خدای تعالی ختم سوره انبیا نمود بامر پیغمبر کان بتوحید و اعلام ایشان بانکه پیغمبر او رحمة للعالمین است
افتتاح این سوره کرد بامر مکلفین بپرهیزیدن از شرک و مخالفت دین و فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
یَا اَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا ای مردمان خطاب بجمیع مکلفانست از مرد و زن و مؤمن و کافر و بنده و آزاد اما کودک و
دیوانه چون از دایره تکلیف بیرونند در تحت این خطاب داخل نیستند پس میفرماید که ای مردمان که از اهل
تکلیفید و قابل خطاب بترسید از عذاب رَبَّکُمْ پروردگار خود و بجهت آن از کفر و معصیت مجتنب شوید

ان زلزلت

٣٤ ١٠١

اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ بدرستی جنبانیدن قیامت مر زمین را شَیْءٌ عَظِیمٌ چیزی بزرگ پر هول و
هیبت است و گویند این زلزله نزدیک طلوع آفتاب باشد از جانب مغرب و در زاد المسیر آورده
که قبل از نفخه اول زمین متزلزل شود و ندائی از آسمان برسد که اَیُّهَا النَّاسُ اَتٰی اَمْرُ اللّٰهِ ای مردمان حکم
خدا بوقوع قیامت در رسید پس فزعی عظیم در خلایق بدید آید یَوْمَ تَرَوْنَهَا روزی که ببینید آن
زلزله را تَذْهَلُ غافل و بیخبر کردد از دهشت آن کُلُّ مُرْضِعَةٍ هر زنی شیر دهنده عَمَّا اَرْضَعَتْ
از آن فرزند که شیر دهد آنرا یعنی با وجود شدت شفقت و مرحمت مادر بفرزند شیر خوار چون
زلزله قیامت حادث شود از شدت هول آن پستان را از دهن فرزند خود بکشد و از و غافل شود و او را
فراموش کند و یاد نیارد وَتَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ و بنهد هر زنی که خداوند بار است بار خود را
یعنی هر زن آبستن و باردار بیفکند حَمْلَهَا بار خود را یعنی از دهشت فرزند خود را از شکم بیندازد
وَتَرَی النَّاسَ و ببینی ای بیننده همه آن مردمان را سُکَارٰی در حالتی که مستان باشند یعنی مانند
مستان عقل و تمیز از ایشان زایل شده باشد وَمَا هُمْ بِسُکَارٰی و حال آنکه ایشان نباشند مستان از روی
حقیقت و اگرچه در رای العین مست نمایند و همچنین مستان باشند وَلٰکِنَّ عَذَابَ اللّٰهِ شَدِیدٌ و لیکن
عذاب خدا سخت است و بجهت هول و دهشت آن مدهوش بمانند از عمران بن حصین و ابو سعید
خدری مرویست که این هر دو آیه در شب نازل شد در غزوه بنی المصطلق که قبیله اند از بنی خزاعه مردمان
در آن شب براه میرفتند چون این هر دو آیه نازل شد رسول بفرمود تا توقف کردند در گرد آگرد آن
حضرت و حضرت این هر دو آیه را باواز بلند بر ایشان خواند و همه بگریه در افتادند و در هیچ وقت آنقدر
گریه نکرده بودند که آن شب و چون روز شد هیچکس زین از پشت اسبان فرو نگرفت و خیمه نزد و طعام
نپخت بعضی گریه میکردند و جمعی حزین و غمگین سر بزانوی خود فرو برده بودند رسول فرمود که میدانید
این روز چه روزی خواهد بود گفتند الله و رسوله اعلم خدا و رسول او بهتر میدانند فرمود آن روزیست که حق تعالی
آدم را فرماید که برخیز و بعضی از فرزندان خود را بدوزخ فرست او گوید که چند کس را بدوزخ
برم ندا رسد که از هزار نهصد و نود و نه یکی را بدوزخ فرست و یکی را ببهشت اصحاب چون
این بشنیدند صدای الله اکبر از ایشان برخواست و بهای های بگریستند و گفتند یا رسول الله آن کی
نجات یابد که خواهد بود فرمود مژده باد شما را که از جنس شما دو خلق هستند که ایشان را یاجوج و ماجوج
میگویند از غایت کثرت از حد و حصر تجاوز کنند و نهایت ایشان جز خدای نداند همه ایشان اهل دوزخ
باشند با سایر کافران دیگر و عدد شما در جنب عدد کفار مانند یکموی سفید است بر گاو سیاه امید
میدارم که ربع اهل بهشت شما باشید ایشان خوشحال شدند و بعد از آن فرمود که امید میدارم که ثلث
اهل جنت شما باشید ایشان زبان بتکبیر و تحمید بگشودند بعد از آن گفت امید من چنانست که شما دو ثلث
اهل بهشت باشید و بدانید که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد صف از آن امت من باشند
و بعد از آن هفتاد هزار امت من از آن قبیل باشند که بی حساب ببهشت روند عکاشه بن محصن برخواست و گفت
یا رسول الله دعا کن تا من از جمله ایشان باشم فرمود بار خدایا او را از ایشان کردان مردی از انصار برخواست
و همین التماس کرد فرمود عکاشه باین بر تو سبقت گرفت و از ابن عباس منقولست که آن انصاری منافق بود

بجهة این برود عا انکرد آورده اند که نضر بن حارث پیوسته با آنحضرت مجادله کردی وکفتی فرشتکان دختر خدا اند وقرآن
افسانهای پیشینیانست وخدا قادر نیست بر آنکه مرده که پوسیده وریزیده وخاک شده باشد زنده کند حق تعالی درباره او
وهرکه تابع او بود فرمود درین کفتار وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ از مردمان کسی هست که از غایت کفر وعناد جدال
ونزاع میکند فِي اللَّهِ در کتاب خدای تعالی ودر آنچه حق تعالی از آن منزه است از نسبت ولد بدو وعدم قدرت او بر زنده
کردن مردکان بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی ومعرفتی وبدون برهانی وحجتی وَيَتَّبِعُ وپیروی میکند در مجادله کردن
با حق كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ مر دیوی سرکش را که تمرد کننده وسرکشنده است از فرمان خدا ومعتزلست از صلاح
واصلاح كُتِبَ عَلَيْهِ نوشته است بر آن دیو یعنی در لوح محفوظ ثبت شده أَنَّهُ انکه شان اینست که مَنْ
تَوَلَّاهُ هرکه آن دیو را دوست دارد یعنی پیروی او کند فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ پس بدرستی که آن دیو او را کمراه کرداند
او تابع خود را از راه راست که طریق نجاتست از شقاوت ابدی وموصل بسعادت سرمدی وَيَهْدِيهِ وراه نماید
او را إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی عذاب آتش سوزنده یعنی دوست وتابع خود را بکاری دارد که مکافات آن
آتش دوزخ باشد وشبهه نیست در آنکه هرکه تابع پیشوایان ضلال واضلال ورؤسای بدعت میشود وپیروی کسانی
میکند که کردیده اند از جادهٔ اهل هدایت تنهای حضرت رسالت پناه واهل بیت سید مختار صلوات الله علیهم اجمعین
که مصباح طریق هدایتند وکواکب بروج نجات هر آینه در ظلمت ضلالت کرفتار شده مانند اتباع شیاطین ورؤسای
کفار بدار البوار شتابد وبعذاب سعیر کرفتار کردد وچونکه اکثر جدال اهل کفر وشرک در باب بعث ونشور است
از جهة حق تعالی بدلیل روشن بیان تحقق آن میفرماید بقوله يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای کروه مردمان که منکر بعثید إِنْ
كُنْتُمْ اکر هستید شما فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ در شک از برانکیختن حق تعالی همه را وکسی را اعاده مقدور وممکن
نیست مر حق سبحانه را نظر کنید در اول حال خود فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ پس بدرستی که ما آفریدیم شما را مِنْ تُرَابٍ از خاک
وهمه شما فرع اویید وهرکه قادر باشد که آدمی تمام خلقت وصورت از خاک بیافریند البته توانا خواهد بود که اجزای
ریزیدهٔ او را جمع کند وزنده کرداند پس تفکر کنید در اول آفرینش خود که آن آفریدن شماست از خاک ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ
پس از آن از منی که آن آبیست که از پشت مرد وسینه زن برهم ریخته میشود وجمع میکردد در رحم ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس
از مقداری خون بسته ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ بعد از آن از قطعه کوشت اندک بمقدار که بخایند مُخَلَّقَةٍ تمام خلقت که
در وی هیچ نقصی وعیبی نبود وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ وناتمام خلقت که بعضی از آن صورت نیافته حاصل که ما شما را منتقل
ساختیم از حالی بحالی واز هیئتی بهیئتی لِنُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کنیم برای شما باین انتقالات بر سبیل تدریج قدرت
وحکمت خود را یعنی تا استدلال کنید از مبدء ودر معاد تامل نمائید که هرچه قابل تغییر وفنا وتکون دیکر باره قبول آن می
تواند کرد وهرکه قادر باشد بر تصویر آن اولاً لامحاله قادر خواهد بود باعادهٔ آن ثانیاً وَنُقِرُّ وقرار میدهیم وباقی
میکذاریم فِي الْأَرْحَامِ در رحمهای مادران مَا نَشَاءُ آنچه را که خواهیم که قرار دهیم یعنی آن جنینی را که مشیت ما
تعلق کرفته باینکه از شکم بیفتند ودر رحم بماند إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که نام برده ومقرر کشته که زمان وضع است
واقل آن شش ماه است واکثر آن ده ماه از ابن مسعود مرویست که نطفه که در رحم قرار کیرد حق تعالی فرشته بدان موکل
کرداند آن فرشته کوید بار خدایا این نطفه مخلقه خواهد بود یا غیر مخلقه اکر ندا رسد باو که غیر مخلقه آنرا بیندازد
واکر خطاب آید که مخلقه کوید خداوندا مذکر خواهد بود یا مؤنث ورزق او از کجا خواهد بود واجل او کی است وسعید است
یا شقی وی را کویند که در لوح محفوظ نکاه کن وآنرا بنویس ونکاه دار وبعد از آن ملازم حال او باش تا هنکام وضع حمل

وبعد از آن بامر او سبحانه از شکم مادرش بیرون ارد همچنانکه میفرماید ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ پس بیرون آوریم شما را
از شکمهای مادران طِفْلًا در حالتی که کودک باشید واز غایت ضعف وناتوانی بامور خود قیام نتوانید
نمود که شیر خورید وبآن پرورش یابید وبسن جوانی در آیید ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ پس از آن برسید
بکمال نعمتهای خود در قوة وعقل که نهایت قوة وغایت فهم است ونزد وآن میان سی سالکی وچهل
سالکیست وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وبعضی از شما کسی باشد که متوفی کردد نزد بلوغ وکمال عقلها قبل از آن یعنی
در حالت کودکی یا جوانی یا سن بلوغ غیره وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ وبعضی دیکر از شما کسی باشد که رد کرده شود إِلَى
أَرْذَلِ الْعُمُرِ وفروترین وزبون ترین زندکانی که سن خرافتست ونهایت پیری وضعف بصر ودماغ
لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ تا نداند پس از دانستن امور شَيْئًا چیزی را یعنی بحالت کودکی باز کردد پس هرچه
دانسته باشد فراموش کند وآنچه شناخته از یاد او برود وحق تعالی سن خرافت را که ارذل العمر کفته در آنکه
آدمی درین سن امید بصحت وقوت ندارد بلکه هرچند برمی آید خفت عقل وضعف بدن وزوال وخواری
او بیشتر میکردد وپیوسته منتظر مرکست وفنا بخلاف حال طفولیت وضعف که در آن امید وادی تمام قوت وکمال
عقل هست از عکرمه منقولست که هرکه قراءت قرآن کند حق تعالی او را از خرافت ونقص عقل نکاه دارد بدلیل قوله تعالی
ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعمل صالح را تفسیر بقراءت کرده بعد از آن حق تعالی
استدلال دیکر میفرماید بر بعث بانکه وَتَرَى الْأَرْضَ ومی بینی ای آدمی زمین را هَامِدَةً در حالتی که خشک
وبی رونق است وپژمرده وافسرده فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس فرو فرستیم از ابر عَلَيْهَا الْمَاءَ بدان زمین آب باران را
اهْتَزَّتْ جنبش کند آن زمین بکیاه مانند کسی که از روی حرکت بنشاط در آید وَرَبَتْ وبر آید مانند خمیر مایه
وَأَنْبَتَتْ وبرویاند مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی از نبات بَهِيجٍ که تازه وتر ونیکو باشد وبهجت افزای بیننده پس قادری
که زمین مرده وافسرده را بآبی زنده سازد توانا است بر آنکه اجزای مردکان را جمع ساخته بهمان حال که بود باز برد پس
آنانکه مرده باشند وخاک کشته مانند زمین مرده وافسرده در فصل زمستان که هیچ وجه کیاه از و رویده نشود وچون
فصل ربیع در آید او را در جنبش در آرد وانواع نباتات از و برویاند البته قادر باشد که همه مخلوقات را زنده کند
پس از مردن وخاک شدن ذَلِكَ آنچه مذکور شد از آفرینش آدمی در اطوار مختلفه وتحویل ایشان واحوال
متنوعه احیای زمین بعد از مردکی وافسردکی بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود که بوجود واجب
وثابت وهمه اشیا متحقق کننده وَأَنَّهُ وبجهت آنست که او يُحْيِي الْمَوْتَى زنده میکند مردکان را چه نطفه وزمین خشک بدون موجی
زنده وتازه وباطراوت نمو اند شد وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وبرای آنست که بهمه چیزها تواناست از میراندن وزنده
کردن وغیر آن از مقدورات چه قدرت ذاتیه او نسبت بجمیع ممکنات علی السویه است وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا
وبسبب آنست که قیامت آینده است یعنی تا بآن دلایل عالم شوند بوقوع بدل قیامت که هیچ شک نیست در آمدن آن چه تغییر
از مقدمات انعدام آنست وَأَنَّ اللَّهَ وبرای آنکه بدانند که خدای يَبْعَثُ برمی انکیزاند مَنْ فِي الْقُبُورِ کسانیرا که اندر کورها اند
برای جزای کردار بمقتضای وعده خود که قابل خلف نیست ولامحاله وفا بآن مقرون خواهد بود وَمِنَ النَّاسِ واز مردمان
مَنْ يُجَادِلُ کسی هست که از روی عناد جدال میکند فِي اللَّهِ در کلام خدای یا در توحید وقدرت او ومراد ابوجهل است یا عبدالله
بن ابی یا نضر بن حارث یا مراد از اول رؤسای کفارند واز ثانی تابعان ایشان وسایر مقلدان که هریک از آنها طرح جدال
می افکند بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی وَلَا هُدًى وبی دلیلی که راه نماید بمقصد وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ وبی کتابی روشن که بدان توان
از خطا ممتاز کردد ثَانِيَ عِطْفِهِ در حالتی که پیچنده است جانب دوش وکردن خود را جهة تکبر چه متکبر دامن از هر چیز در میچید

وکردن خود را از همه چیزی منحرف میسازد و امر او اعراض است و دوری کرد از دین او از حق و بهر تقدیر این مقلد جدال
میکند در حالتی که متکبر و متجبر است یا معرض از حق لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ تا گمراه میکرد اند مردمان از راه حق یعنی
از نافرمان برداری وَلَهُ فِی الدُّنْیَا ومر او راست در دنیا خِزْیٌ رسوایی بقتل در روز بدر و فضیحت و نکوهش
بر زبان اهل اسلام وَنُذِیقُهُ و بچشانیم او را یَوْمَ الْقِیَامَةِ در روز رستخیز عَذَابَ الْحَرِیقِ از عذاب آتش
سوزان و او را گوییم در روز قیامت که ذَلِكَ این رسوایی و فضیحت و عذاب بِمَا قَدَّمَتْ یَدَاكَ بسبب آن
چیزیست که از پیش فرستاده دستهای تو یعنی کسب کرده از معصیت و کفر و شرک و جدال وَأَنَّ اللّٰهَ و بسبب آنست
که خدای لَیْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِیدِ مر بندگان را بلکه جزا این نیست که او جزا دهنده ایشانست بر قدر
اعمال ایشان نه زیاده بر آن و ذکر ظلام بصیغه مبالغه است جهة کثرت بندگان است یعنی ظلم نمیکند بر هیچ فردی از افراد
آفریدگان از ابن عباس مرویست که جمعی از اعراب بمدینه آمده قبول اسلام کردند پس هر که را از ایشان که مرضی عارض نشده
و تندرست بودند زنش پسر آورد و اسبش کره خوب آورد و مواشی او نتاج نیکو داد و گفت اسلام نیکو دینی است و مرا
بسبب آن نیکوییها پیش آمد و دل او باسلام آرمیده شد و هر که را قضیه عکس این دست داد از دین برگشت و گفت ایمان
بمن میمون نیست و بروایت مسعود یکی از یهود ایمان آورد و اتفاقا بعد از آن درد چشم او را عارض شد و نوده مال
او باریک شد و بلاها او را پیش آمد با حضرت گفت من این دین اسلام را شوم گرفتم مرا از آن معاف دار تا کیش خود
باز کردم حضرت جواب داد که دین اسلام را اقاله نتوان کرد و بدین دیگر رجوع نتوان کرد بدین سخن یهودی مرتد شد
و این آیه آمد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ یَعْبُدُ اللّٰهَ کسی هست که پرستد خدای را بوحدانیت عَلَىٰ حَرْفٍ بر طرفی
و کناره از آن نه در وسط حقیقی آن این مثلی است برای عدم ثبات در دین بدون سکون و همچنانکه کسی بر کناره لشکر
ایستاده باشد منتظر اینکه اگر فتح و ظفر ایشان را دریابد مطمئن شده و دل او آرمیده گشته در میان آن لشکر درآید و با
ایشان در غنیمت دست یکی دارد و شریک ایشان گردد و اگر آن قضیه نتیجه بر عکس این دهد فرار بر قرار دهد و از ایشان
بگریزد چنانکه میفرماید که فَإِنْ أَصَابَهُ پس اگر برسد او را خَیْرٌ نیکویی چون صحت و توانگری اطْمَأَنَّ بِهِ آرام گیرد
بدین و ثابت شود بدین سبب اخیر وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ و اگر برسد او را ابتلایی و آزمایشی چون مرض و فقر و غیر آن
از نکبات و اذیات و بلیات انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ برگردد بر روی خود یعنی از آن وجه که متوجه شده باشد باسلام
که کفرست باز بر آن عود کند مراد آنست که مرتد گردد و دین اسلام را از دست بدهد و از حسن بصری منقولست
که مراد بحرف زبانست یعنی بزبان اظهار عبادت خدا کند و انقیاد اسلام بدل که عقید خود راسخ باشد خَسِرَ الدُّنْیَا
زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید و آنچه تمنای او بود از صحت بدن و توانگری محروم ماند و بی نصیب وَالْآخِرَةَ
و زیان کرد در آخرت که بسبب ارتداد بعذاب گرفتار شد ذَلِكَ این زیان هر دو سرا هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ
آنست زیان پیدا و هویدا چه زیان ازین عظیم ترنیست که شخصی از عافیت دنیا محروم ماند و در آخرت از ثواب
و جنت نعیم بر آمده بعذاب جحیم معذب گردد نظم: نه مال و نه اعمال و نه دنیا و دین ∴ نه لامع صدق و نه
انوار یقین ∴ در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین ∴ البته زیانی نبود بیتر ازین ∴ یَدْعُوا میخواند وی
پرستندگان مرتد مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای مَا لَا یَضُرُّهُ آنچیزی را که زیان نرساند اگر نپرستد او را وَ
مَا لَا یَنْفَعُهُ و آنچه سود ندهد اگر پرستش کند آنرا که جماد است فاعل ضرر و نفع و خیر و شر نخواهد بود ذَلِكَ
آن خواندن و پرستیدن هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِیدُ آنست گمراهی دور از مقصد که آن نور هدایت ما شد
کسی در بیابان بی آب و گیاه سلوک کند و هرچند بیشتر سیر کند از آبادانی دورتر شود تا آنکه کار او بهلاکت

نزدیک شود

نزدیک شود یَدْعُو میخواند لَمَنْ ضَرُّهُ آنرا که پرستیدن آن قتل در دنیا و عذاب آخرت اقرب
مِنْ نَفْعِهِ نزدیکترست از سود آن که توقع شفاعتست از آن لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ هر آینه که ضرر او
از نفع آن البته بد یاریست او را وَلَبِئْسَ الْعَشِیرُ و بد معاشری و بد مصاحبی که با او معاشرت کند
و مخالطت و بدتر از آن بغیر از ضرری حاصل نمیشود و بعد از ذکر جزای کسانی که شاکیند در دین اسلام
و یا مقرند بر نقیض آن بیان ثواب اهل ایمان میکند که ثابت و راسخند در آن و میگوید إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که
خدای یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا در می آورد آنانرا که تصدیق کرده اند خدا و رسول را وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِی در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا غرفهای
آن جویهای آب چه نزهت باغ و بوستان بآبهای روان و سبزه و سایه درختان است إِنَّ اللّٰهَ یَفْعَلُ بدرستی
که خدا میکند مَا یُرِیدُ آنچه میخواهد از مکافات موحد و مشرک بر وجه مصلحت و حکمت و هیچکس نبود که
تا دافع اثابت و عقوبت او شود آورده اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقف نموده گفتند که ظن ما
آنست که محمد زیستن نبود اگر امروز اسلام آریم دوستی که میان ما و یهود است منقطع گردد و با وجود این
مدد اهل اسلام بما نرسد حق تعالی جهت رد قول ایشان فرمود مَنْ کَانَ یَظُنُّ هر که باشد از دشمنان خدا و
رسول که گمان برد أَنْ لَنْ یَنْصُرَهُ اللّٰهُ که نصرت ندهد خدا پیغمبر خود را فِی الدُّنْیَا یعنی در دنیا باعلاء
کلمه اسلام و اظهار حجت و غلبیت او بر دشمنان وَالْآخِرَةِ و در آخرت بعلو درجه و شفاعت و قرب و
کرامت و نزد جمعی معنی آیه آنست که ارزاق بید قدرت خداست و آن بهیچکس نمیرسد مگر بمشیت او و بنده
را ناچارست که بقسمت او راضی شود پس هر که گمان برد که حق تعالی رازق او نیست و بصبر و تسلیم راضی نشود فَلْیَمْدُدْ
بِسَبَبٍ پس باید که بنا و الحنث خود بکشد رسنی إِلَى السَّمَاءِ از سقف خانه یعنی ریسمانی از سقف خانه
بیاویزد و در خود بندد ثُمَّ لْیَقْطَعْ پس باید که ببرد آن رسن را تا بزمین افتد و بمیرد و یا رسن در گردن
افکند و راه نفس خود را در بند کند و خود را هلاک سازد همچنان کسانی که خشم بر ایشان مستولی شده
باشد چنین کنند فَلْیَنْظُرْ پس باید که در نگرد بنظر تامل که با وجود این کلفتها هَلْ یُذْهِبَنَّ آیا
میبرد کَیْدُهُ این فعل حیله آمیز او که نهایت آنچیزیست که بر آن قادر است مَا یَغِیظُ آنچه خشم آورد
او را از کار پیغمبر که مظنه و امیدوار آنست که آنحضرت منصور نشود و مظفر نگردد بر دشمنان و یا
از عدم وسعت روزی خود وَکَذَٰلِكَ و همچنانکه این آیات مذکوره فرستادیم أَنْزَلْنَاهُ الی الحکیم فرو فرستادیم قرآن را
آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ در حالتی که آیتهای روشنند در احکام و اخبار و مواعظ برای آنکه آن بر شما واضح گردد
وَأَنَّ اللّٰهَ و برای آنکه خدای تعالی یَهْدِی راه مینماید بآن آیتها یا بر هدایت ثابت دارد مَنْ یُرِیدُ هر کرا خواهد
هدایت او را یعنی آنرا که داند لطف و توفیق او را نفع خواهد بود و آنها کسانیند که طالب حقند و تفکر
در آیات و معجزات میکنند نه جماعتی که عمده جحود و عناد نظر در دلایل واضحه نکنند و استماع آیات هادیه
نمایند إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَالَّذِینَ هَادُوا و آنانکه یهود شدند
وَالصَّابِئِینَ و ستاره پرستان و یا کفاری که از دینی بدینی نقل کنند وَالنَّصَارَىٰ و ترسایان وَ
الْمَجُوسَ و گبران وَالَّذِینَ أَشْرَكُوا و آنانکه شرک آوردند یعنی بت پرستان مثل مشرکان قریش و
سایر توابع و قبایل و عشایر ایشان إِنَّ اللّٰهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ بتحقیق که خدای تعالی جدایی کند میان ایشان
یَوْمَ الْقِیَامَةِ در روز رستخیز بحکم محکم تا محق از مبطل متمیز گردد محق را بعلامات سفید رویی و مبطل را

بستانند سیه روی و بنوع جزا و مکافات آنها را اعتبار کرده اند یعنی هر کدام را برو جهی که لایق او باشد مجازات
نماید در موضعی که مهیاست و فراخور اوست فرود آورد اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
شَهِيدٌ بر همه چیز گواه است و از حال همه آگاه پس همه را بر وفق اعتقاد جزا خواهد داد در روز معاد
مقاتل گفت که اهل ملل بر پنج قسم اند یکی از آنها که از اهل ایمان اند تابع رحمن اند و ناجی و رستگار در دنیا
و عقبی و باقی فرق شیطان اند که هالک بهلاک ابدی اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی خطاب با حضرت است و مراد
امتند یعنی ای اهل تکلیف نمی بینید اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای يَسْجُدُ لَهُ سجده میکند مر او را یعنی کمال خضوع
و خواری برای او بجای می آورند مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ هر که در آسمانهاست از انواع ملائکه بطوع و رغبت
وَمَنْ فِي الْاَرْضِ و هر که در زمینست از مؤمنان جن و انس از روی طاعت و عبادت و خاضع و
خاشع واستکانت وَالشَّمْسُ و سجده میکند آفتاب او را بطلوع و غروب که متضمن خضوع و مذلت است او
در انقیاد که آن مدلول علیه سجود است و بر بیضاس است قول وَالْقَمَرُ و سجده میکند مر او را ماه به برون
آمدن و فرو رفتن بر وجه فرمان برداری وَالنُّجُومُ و ستارگان برفتن و فرود آمدن بر وفق امور
وَالْجِبَالُ و کوهها بجاری شدن چشمهای آب از آن و پرورش معادن بر وجه انقیاد وَالشَّجَرُ
و درختان بسایه که موجب پستی و مذلت است وَالدَّوَابُّ و چهارپایان بعجایب ترکیب و بجواری و انتا
حاصل که ذوی العقول سجده حضرت احدیت میکنند و از روی طوع و رغبت و طاعت و عبادت و غیر
ذوی العقول بر سبیل طوع متحیر شدن و عدم امتناع از تدبیر ملک قدیر یا از روی دلالت کردن آنها بذل
خضوع خود بر عظمت مدبر خود و در وجود صانع خود که مستجمع جمیع صفات کمالست که بجهة آن مستحق عبادات
و سجودات وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ و سجده میکنند او را سجدهٔ طاعت بسیاری از مردمان وَكَثِيرٌ
و بسیاری از ایشان که ابا کردند از سجود حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ سزاوار شده است بر ایشان عذاب یعنی بجهة
امتناع از سجود و انقیاد و اصرار بر کفر و معصیت حکم شده است بر آنها بعقوبت در دنیا و آخرت و
از مجاهد نقلست که هر که سجده نکند خدای را سایه او سجده قیام نماید که قوله تعالی وظلالهم بالغدو والآصال
در احقاق آمده که بحسب حقیقت نهادن پیشانی بر زمین چه اگر کسی از روی استهزا پیش کسی پیشانی بر
زمین نهد آن را از حساب سجده نمی شمارند بلکه سجده نشان خضوع دل و بنهایت تواضع و تضرع و غایت
تعظیم و تکریم است و همه ذرات عالم مر خدای را خاشع و خاضع اند و دلالت چنانچه اوضح و اظهرست
از دلالت مقال و صاحب کشاف آورده که مراد بسجود متابعت مخلوقاتست مر او را در آنچه احداث نموده
در آنها از افعال و در آنچه اجرای افعال نموده در آنها از تدبیر و تسخیر خود مر آنها را و بدانکه این سجدهٔ ششم است از سجدات مندوبه
قرآنی باتفاق علما و در فتوحات این سجده را سجدهٔ مشاهده و اعتبار فرموده از همه اشیا غیر از آدمیان را تبعیض کرده
پس بنده باید که مبادرت کند بسجده تا از کثیر اول باشد که از اهل سجده و اقرار اند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقاب اند
وَمَنْ يُهِنِ اللّٰهُ و هر که را خوار کرده اند خدای یعنی او را بجهة کفر یا عصیان و فسق بشقاوت آخرت که عذاب دوزخ است
گرفتار کرده اند فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ مُكْرِمٍ هیچ گرامی کننده و نوازنده بسعادت مثوبت در آوردن او
بجنت که دار کرامتست چه مالک مثوبت و عقوبت نیست مگر او سبحانه اِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدا میکند مَا
يَشَاءُ آنچه از اهانت و اکرام بر وفق مقتضای عمل عاملان و اعتقاد معتقدان و هیچکس او را منع نتواند کرد
چه او قادر مطلق است و ماسوای در نهایت عجز و افتقار و مذلت و احتیاج از ابن عباس مرویست که اهل کتاب

بازمرهٔ اصحاب

بازمرهٔ اصحاب در مقام مخاصمه در آمده گفتند پیغمبر شما را با جمیع پیغمبران پیشین تصدیق میکنیم و بکتاب خود و شما و
سایر کتابهای آسمانی ایمان داریم و شما آنکه پیغمبر و کتاب ما را میشناسید از روی حسد و حقد بوی نمیگروید
پس حق بطرف ما باشد نه در جانب شما حق تعالی آیه فرستاد که هٰذَانِ خَصْمَانِ این دو گروه دشمن یکدیگرند اخْتَصَمُوا
جنگ و جدل نمودند فِي رَبِّهِمْ در دین پروردگار خود و بخاری در صحیح خود آورده که از ابوذر غفاری رحمه الله
منقولست که سوگند میخوردم بخدای که این در حق شش کس است از مؤمن و کافر که در روز بدر سبقت کردند بر یکدیگر
بمبارزت از جانب کفار عتبه بود و شیبه و ولید بن عتبه و از طرف مؤمنان حمزه و علی و عبیده بن حارث بن
عبد المطلب حمزه مبارزت کرده عتبه را بکشت و امیر المؤمنین علی ولید را بقتل آورده و عبیده شیبه را و تفصیل
این قصه در آیات بدر مذکور است و در تبیان نیز از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده که آنحضرت فرمود که این در باب
مبارزان ما و کفار بود که نازل شده در بدر و در بسیط آورده که فرقهٔ خمسهٔ مذکوره یعنی یهود و صابیان و نصاری
و مجوس و مشرکان یک گروهند از این دو خصم و مؤمنان علیحده یک گروه و این هر دو خصم پیوسته در ذات و صفات
حق تعالی جنگ میکنند فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه نگرویدند قُطِّعَتْ لَهُمْ بریده شود برای ایشان بمقدار جثهٔ ایشان
ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ جامها از آتش که همه جسد ایشان را فرو گیرد مانند جامه که احاطهٔ جمیع بدن کند و با وجود این شدت عذاب
يُصَبُّ ریخته شود مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ بر زبرهای سر ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان الْحَمِيمُ آب جوشان که از
غایت حرارت يُصْهَرُ بِهِ گداخته شود بآن مَا فِي بُطُونِهِمْ آنچه در شکمهای ایشانست از آلات و احشای اندرونی وَ
الْجُلُودُ گداخته شود پوستهای ایشان یعنی اثر مرارت و حرارت بر ظاهر و باطن ایشان برسد وَلَهُمْ و مر تعذیب
ایشان راست مَقَامِعُ گرزها در دست زبانیه مِنْ حَدِيدٍ از آهن که بعنف بر ایشان کوبند كُلَّمَا اَرَادُوا و هرگاه
خواهند کفار اَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا اینکه بیرون آیند از آتش مِنْ غَمٍّ از جهة کثرت غم و الم و بی طاقتی اُعِيدُوا باز گردانیده
شوند بآن گرزها فِيهَا در آن آتش یعنی چون بکنار دوزخ رسیده نزدیک بخروج شوند زبانیه گرزهای که در دست
داشته باشند بزنند بر ایشان و باز گردانند ایشان را بدرکات دوزخ و از حسن مرویست که زبانیه آتش بر ایشان خورد
و ایشان را بالای دوزخ اندازد و زبانیه بمقامع ایشان را بقعر دوزخ اندازد و بعد از هفتاد خریف بقعر دوزخ رسند
و باز زبانیه آتش ایشان را بالا اندازد و باز ایشان را بمقامع بقعر دوزخ افکنند و بر همین منوال معذب باشند و گویند
بایشان که ذُوقُوا و قوا بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزان را و در حدیث آمده که اگر گرزی از آن گرزها
بر زمین دنیا نهند و همهٔ پریان و آدمیان بر آن جمع شوند و خواهند که آن را بر دارند نتوانند و راوی این حدیث ابو سعید
خدریست و عذاب موصوف برای یکی از آن دو خصم باشد که کافرانند پس در حق خصم دیگر که اهل ایمانند میفرماید که اِنَّ اللّٰهَ
بتحقیق که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ اٰمَنُوا در آورد آنانرا که گرویده اند بخدا و رسول او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای
شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانهایی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر اشجار یا مساکن آن جویهای آب يُحَلَّوْنَ
فِيهَا آراسته کرده اند و زیور و پیرایه بسته در آن بهشتها مِنْ اَسَاوِرَ از دستوانها مِنْ ذَهَبٍ که از جنس طلا
باشد وَلُؤْلُؤًا و زیور بسته شوند از مروارید یا از دستوانهای از طلا که مروارید در آن نشانده باشند و عاصم مفر
لؤلؤاً میخواند یعنی داده شوند مروارید با آن و خود را مزین کرده اند وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا و جامه که پوشند ایشان در بهشت
حَرِيرٌ ابریشم خالص است و در حدیث آمده که هر که در دنیا حریر پوشد در آخرت نپوشد مراد مردانند که لباس حریر بر ایشان
حرامست و طلا هم مثل اینست وَهُدُوا و راه نموده شوند مؤمنان اِلَى الطَّيِّبِ بچیزی پاکیزه مِنَ الْقَوْلِ از گفتار

یعنی حق تعالی در آخرت ایشان را بکلمه طیبه راه نماید و آنچنان باشد که نطق ایشان که بهشت را فتد بگویند الحمد لله الذی هدینا
لهذا و چونکه بهشت روند گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند گویند الحمد لله الذی
صدقنا وعده یا قول پاکیزه آن باشد که در بهشت لهو و فحش و باطل نگویند که لا یسمعون فیها لغوا ولا تأثیما و یا مراد تحیت
باشد با یکدیگر که وتحیتهم فیها سلام و اکثر مفسران برآنند که مراد بقول طیب کلمه شهادت است در دنیا که قوله تعالی الیه یصعد الکلم
الطیب و ابن زید تکبیر را با کلمه شهادت ضم میکند و میگوید قول طیب لا اله الا الله والله اکبر است و نزد سید
قول طیب قرآنست و نزد بعضی دیگر ذکر الهی مطلق یا استغفار است و یا هر قول که مطیب نفوس مردمان باشد و سلمی
آورده که ذکر الله است و یا نصیحت و موعظه مسلمانان یا دعای مؤمنان یا امر بمعروف و نهی از منکر و صاحب کشف الاسرار
گفته که کلام پاکیزه آنست که از دعوی و ریا و عجب دور باشد و به نیاز نزدیک و سهل تستری فرموده که در این کلام نظر کردم
هیچ راهی نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجابی صعبتر از دعوی ندیدم وهدوا و ایشان راه یافته شوند الی صراط الحمید
براه خداوند ستوده که مستحق حمد است مراد طریق بهشت یا صراط مستقیم که دین اسلام است بعد از آن از صفات ذمیمه
کفار خبر میدهد که ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه منکر دین اند ویصدون و باز میدارند مردمان را عن
سبیل الله از راه خدای که ایمان و طاعتست والمسجد الحرام و از طواف مسجد با حرمت اشهر مراد روز حدیبیه است
که پیغمبر و اصحاب را از طواف مسجد و خانه باز داشتند الذی جعلناه آن مسجد که ساختیم آنرا للناس برای مردمان مخصوص
نیست بعضی دون بعضی سواء العاکف فیه یکسانست مقیم در او والباد یعنی آینده از بادیه یعنی شهری و غریب
در اداء مناسک حج و اداء لوازم تعظیم خانه کعبه مساویند در ایمان بودن از قتل و غارت ومن یرد فیه بالحاد
بظلم و هرکه اراده کند در حرم کاری که مقارن باشد بمیل کردن و گردیدن از راه حق و بپیوسته بستمکاری که آن
شرکست و کسب معصیت یا هرکه خواهد در زمین حرم گردیدن از راه راست بسبب ظلم و تعدی از منهج صواب
نذقه بچشانیم او را من عذاب الیم از عذاب دردناک در دنیا و در آخرت از ابن عباس و ضحاک و مجاهد
و ابن زید مرویست که مراد بالحاد و ظلم استحلال حرام است و گویند مراد هر چیزیست که منهی است حتی دشنام دادن
بخادم که ذنوب آنجا عظیم است نسبت بمواضع دیگر و عقاب آن مضاعف و اکثر علما برآنند که اراده گناه در حرم
موجب استحقاق عذابست و هرکه اراده گناهی کند در غیر حرم اگر بفعل آورد بر او نویسند و اگر نه ننویسند مگر در حرم
که اگر اندیشه گناهی کند بی آنکه کند بر وی نویسند و عبد الله مسعود فرموده که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند
بمکه یعنی قصد کند که کسی را بمکه بکشد او را عذاب الیم بچشاند علم الهدی رحمة الله علیه فرموده که چون مکه محترم مخصوص است بتضاعف
حسنات نمازی در آن با چندین نماز در غیر برابر است پس جزای سیئات در آن مضاعف باشد از سایر مواضع و نزد جمعی مراد بالحاد
و ظلم قصد کشتن کسی است که وی قصد ظلم او نکند و ظلم کند بر کسی که وی قصد ظلم او نکند و ممکن است استدلال کردن
باین آیه بآنکه هرکه در حرم احداث امری کند که موجب حد یا تعزیر باشد عقوبت او را زیاده کرده اند چنانکه فرموده نذقه
من عذاب الیم واذ بوأنا و یاد کن ای محمد که چون تعیین مرجع کردیم لابراهیم برای ابراهیم علیه السلم مکان البیت جای
خانه کعبه را در وقت ساختن یعنی آنکار امرجع وی گردانیدیم تا رجوع بآن نموده در آن خانه بنا کند و عبادت نماید و در
روایت آمده که حق تعالی رفع خانه کعبه کرد باسمان در زمان طوفان نوح و آن از یاقوت سرخ بود پس حق تعالی بابراهیم امر کرد
تا در موضع آن خانه بسازد با این وجه که ابری بفرستاد تا سایه افکند بر آن اعتقاد که زمین خانه بود و ابراهیم خانه بنا کرد و گویند
بادی برانگیخت تا بدان اندازه زمین را برفت و یا جبرئیل بیامد و گرد اگرد آن خطی کشید و ابراهیم بر اساس قدیم بنا نمود

وکفیتم اورا

وکفیتم او را ان لا تشرک که شریک میار و انباز مگیر بی شیئا بمن چیزی را که من از شرک منزهم پس مرا بوحدانیت پرستش کن
وطهر بیتی و پاک کن خانه مرا از بتان و از جمیع چیزهای ناشایسته مانند نجاستها للطائفین برای طواف کنندگان گرد
آن والقائمین و برای ایستادگان در نماز والرکع السجود و رکوع کنندگان و سجده نمایندگان مراد بقائمین و راکعین
و ساجدین نماز گذارندگانند و اکثر مفسران برآنند که مراد بطائفین اول آفاقیند که بطواف خانه توجه نموده باشند و بقائمین کسانی
که مقیم آن بلدند و متوطن در آن و براکعین و ساجدین نماز گذارندگان هذا اسافران را در آنجا طواف کردن افضل است از نماز
و مقیمان را نماز گذاردن افضل است از طواف کردن حاصل که میفرماید ای ابراهیم خانه کعبه را از اصنام و اجناس پاک گردان
تا آنرا طواف کنند و در آن نماز گذارند و این قول بزبان اهل عالم است اما بزبان اشاره میفرماید که دل خود را که دار الملک
کبریای منست از همه چیزها پاک کن و غیر را بدان راه مده که بیمانه محبت ماست در خبر است که وحی آمد بداود که ای داود برای
من خانه پاک بساز که نظر عظمت من بر آن فرود آید داود علیه السلم گفت کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل
بنده مؤمنست و او گفت آنرا چگونه پاک دارم خطاب آمد که آتش محبت ما در آن زن تا هرچه غیر ماست همه را بسوزد آورده اند
که چون ابراهیم علیه السلم خانه کعبه را تمام کرد وحی آمد بوی که همه مردمان را بزیارت خانه آواز ده ابراهیم ع فرمود که آواز من بکجا رسد
خطاب آمد که از تو آواز کردن و از من رسانیدن پس خلیل بامر ملک جلیل در مقام و بروایتی اشهر در کوه بو قبیس بر خواست و
هر دو انگشت بگوش نهاد و آواز بلند کرد که یا ایها الناس حجوا بیت ربکم ای مردمان حق تعالی حج خانه خود را بر شما نوشت
و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق تعالی آواز او را بجمیع مردمان اهل عالم و هرکه در اصلاب مردان و رحمهای زنان بود و از
مشرق تا مغرب رسانید و هرکه در علم الله بود که حج گذارد بجواب لبیک اللهم لبیک زبان بگشاد و حق تعالی این قصه را باین وجه
بحبیب برگزیده خود اخبار فرموده میفرماید که واذن فی الناس و ندا در ده ای ابراهیم در میان مردمان بالحج
بدعوت حج و امر بآن یعنی بخوان ایشان را بطواف خانه خدا و باداء مناسک آن یأتوک تا بیایند بسوی تو
رجالا در حالتی که پیادگان باشند وعلی کل ضامر و بر حالتی که سواران باشند بر هر شتر لاغر شده از کثرة
بحمد بعد صیغ ماید که بعد تمام یأتین آیند آن شتران من کل فج عمیق از هر راه فراخ که دور باشد مراد آنست
که مردمان را بوجوب حج دعوت کن که سواره و پیاده خواهند آمد مرویست از سعید بن جبیر که عبد الله عباس
پسران خود را گفت که ای پسران من حج کنید پیاده در حالت آمدن و بازگشتن که از رسول خدا صلی الله علیه و آله
شنیدم که فرمود که هرکسی که سواره بحج آمده باشد هر قدمی که راحله او بردارد هفتاد حسنه است و هر شخصی را که پیاده
آمده باشد حج گذارده هفتصد حسنه است از حسنات حرم گفتند یا رسول الله حسنات حرم چه چیز است فرمود هر حسنه آن مقابل
صد هزار حسنه است در غیر آن و در کشف الغمه از علی بن زید بن جدعان نقل کرده که حضرت امام حسن بن علی علیه السلم
پانزده حج مقبول گذارده بود و ملازمان او اسبان رهوار خوش رفتار را با او میکشیدند تا بمکه معظمه و هر چند مسافت
دورتر باشد ثواب آن بیشتر خواهد بود انس زبید عالم نقل کرده که شنیدم که آنحضرت فرمود که حق تعالی بر فرشتگان مباهات
میفرماید باهل عرفات و میفرماید که ای فرشتگان من نظر کنید بر بندگان من که همه ژولیده موی و گرد آلوده توجه نموده اند
از راه دور و دراز پس گواه میگیرم شما را که بتحقیق که من اجابت دعای ایشان کردم و اذن شفاعت ایشان دادم در هر که را
غایب باشند و بخشیدم بدکار ایشان را به نیکوکار ایشان و عطا فرمودم نیکوکار ایشان را جمیع آنچه از من طلبیده اند غیر از
حقوقی که در میان ایشان باشد یعنی غیر از چیزی که در ذمت یکدیگر داشته باشند بطریق امانت نزد یکدیگر گذاشته
پس چون حاجیان از عرفات بمشعر آیند و وقوف کنند و عود کنند در مطالب خود و مقاصد یعنی آنها را بحق تعالی رفع نموده طلب

انجاح آن کنند حق تعالی بملائکه گوید که ای فرشتگان من بندگان من وقوف نموده اند مستغرق و مطلوب خود
کرده طلب آن از من میکنند پس گواه میگیرم شما را که اجابت نمودم دعای ایشان را و زمام شفاعت بدست ایشان
دادم تا در حق هر که رغبت داشته باشند شفاعت نمایند و بدکاران ایشان را به نیکوکاران بخشیدم و جمیع آنچه طلب
کرده اند بایشان ارزانی داشتم و ضامن شدم جمیع حقوق را که در ذمت یکدیگر دارند و آنرا در کف کفایت خود نهادم
و فردای قیامت خصمان ایشان را از ایشان خوشنود گردانم بر وجهی که هیچکس دعوی بایشان نداشته باشد و نزد بعضی
خطاب متوجه حضرت رسالتست و مقصد این قولست آنچه از امام جعفر صادق علیه السلم ماثورست که پیغمبر قبل از
حج الوداع ده سال در مدینه اقامت فرمود و درین مدت بحج نرفت و چون این آیه نازل شد منادی خود را امر فرمود
که ندا در ده در میان مردمان از عزم حج رفتن پس در مدینه خلایق بسیار از اعراب و غیر ایشان جمع شدند و اکثر اهل
مدینه بودند و آنحضرت در بیست و ششم ذی القعده از مدینه مبارکه بیرون رفت و چون بمسجد شجره رسید وقت زوال
بود همانجا غسل کرد و نیت حج قران فرمود و بعد از آنکه ظهرین را ادا فرموده بود متوجه مکه شد و مناسک حج الوداع را
بجا آورد پس میفرماید که ای محمد ندا کن مردمان را بطواف خانه خدا تا پیاده و سواره بیایند نزد تو لیشهدوا و جمله
انکه حاضر شوند منافع له نزدیک منفعتهای که مر ایشان راست یعنی بمنافع دنیا یا دین خود برسند که آن ارباح تجارات
در دنیا یا رسیدن بجنات اعلی در عقبی اول قول ابن عباس و ابن جبیر است و دوم قول سعید بن مسیب و عطیه ماثور
از ابی جعفر علیه السلم و نزد مجاهد هم تجارتست در دنیا و هم ثواب در آخرت و صاحب کنز العرفان نیز گفته مراد منافع
دینیه و دنیویه است که مختص است باین عبادت و در غیر آن از انواع عبادات چون نماز و روزه و زکوة و این منافی
قولین مذکورین نیست ویذکروا اسم الله و جمله انکه یاد کنند خدا را از تلبیه و تکبیر فی ایام معلومات بمعدودات
در روزهای دانسته شده نزد مردمان معلوم و مفهوم در میان ایشان که آن دهه اول ذی الحجه است و مراد
در آیه واذکروا الله فی ایام معدودات ایام تشریقست که روز عید قربانست و سه روز بعد از آن و نزد ابن عباس ایام
معلومات ایام تشریقست و معدودات ایام عشره و این قول از ابی جعفر صلوات الله علیه منقولست و مقوی قول ثانیست انکه
میفرماید بعد ازین که علی ما رزقهم یعنی ذکر خدا کنند بر ذبح آنچه روزی داده شده ایشان را من بهیمة الانعام
از بسته زبانان چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند مراد آنست که در حین ذبح و نحر نام خدا ببرند و باسم او بکشند نه باسم بتان
چنانکه شعار کفارست و از امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که مراد تکبیرات منی است در عقب پانزده نماز که اول آن ظهر عید است
و این نیز موید قول ثانیست و صورت تکبیر اینست اَللهُ اَکبَرُ اَللهُ اَکبَرُ لا اِلٰهَ اِلاّ اللهُ وَاللهُ اَکبَرُ وَلِلّٰهِ
اَلحَمدُ اَللهُ اَکبَرُ عَلیٰ ما هَدانا وَلَهُ الحَمدُ عَلیٰ ما اَولانا وَاللهُ اَکبَرُ عَلیٰ ما رَزَقَنا مِن بَهیمَةِ الاَنعامِ آورده اند
که کفار باسم بتان قربان میکردند و از گوشت قربانی نمیخوردند و حق تعالی رسوم باطله ایشان را درهم شکسته با اهل ایمان امر
میکند که بنام من قربان کنید فَکُلوا مِنها پس بخورید از گوشت آن وَاَطعِمُوا البائِسَ الفَقیرَ و بخورانید از آن قربانی
درمانده محنت کشیده محتاج تنگدست را و بدانکه اگر مذبوح هدیست امر باکل و اطعام از برای وجوبست و اگر قربانیست از برای
ندب و اگر ذبح از برای کفارتی باشد یا نذر کرده باشد صاحب مذبوح را جایز نیست خوردن آن چنانچه در احادیث
صحیحه اهل البیت علیهم السلم ثابت گشته و بائس کسی است که اثر شدت و محنت فقر بر وظاهر شده از جوع و برهنگی و یا آنست
که دست خود را برای سؤال دراز کند و کف دست برای طلب بگشاید و یا کسی است که مردمان عار داشته باشند از مجالست
آن جمله نهایت پریشانی و خواری و فقیری نه بآن مرتبه است و لهذا حق تعالی نقل بر اسم او نموده بر فقیر ثُمَّ لیَقضوا تَفَثَهُم

وبعد از آن

وبعد از آن بکن ادای مناسک حج را از سر تراشیدن و ناخن چیدن و رمی جمار ثلثه کردن و غیر آن از اعمال حج که بعد از
ذکر ایام است وَلیوفوا نُذورَهُم و باید که وفا کنند بنذرهای خود یعنی آنچه نذر کرده باشید از حج و غیر آن از طاعات
که در این مکه بجای می آورید وَلیَطَّوَّفوا و باید که طواف کنند طواف زیارت و طواف نسا و طواف عمره بِالبَیتِ العَتیقِ
بخانه آزاد از غرق روز طوفان و یا از تملک مردمان و تسلط جباران از سعید بن جبیر مرویست که تبع متوجه مکه شد
بقصد خراب کردن خانه کعبه چون بغدیر رسید مفلوج شد و هر چند اطبا در معالجه آن کوشیدند فایده نداد و بعضی از
اهل اسلام نزد او آمدند و گفتند ای ملک این خانه را خدایی هست که هر که قصد آن کند ویرا ببلایی مبتلا سازد و اورا
از آن باز دارد اگر خواهی که به روی عزم را جزم کن که تعرض بآن خانه نرسانی تا خدای آنخانه ترا شفای دهد ملک این
عزم متوجه مکه شد حق تعالی اورا از آن مرض شفا داد وی بمکه آمد و بفرمود تا خانه کعبه را کسوت فاخر بپوشانیدند و اول
کسی که خانه کعبه را کسوت پوشانید وی بود و هزار شتر قربان کرد و اهل حرم را بصله و عطا نوازش نمود و در آن موضع که
فرود آمده بودند آنرا مطابخ نام کردند زیرا که طبخ بسیار آنجا کردند و مردم مکه را طعام نمودند و اینکه حجاج تخریب رکنی
از کعبه نمود حق تعالی اورا هلاک نگردانید بنزول عذاب بر آن جمله آن بود که مقصود او گرفتن عبد الله زبیر بود که بخانه کعبه
پناه برده بود نه قصد تخریب خانه و لهذا بعد از آنکه ابن زبیر را از آنجا بیرون آورد تعمیر آن نمود و بطریق اول بنا نمود
و یا جمله برکت و میمنت سید عالم بود چه همه امت او محفوظند از عذاب استیصال در دنیا و این وجه اوجه است
چه اقدام او برین فعل قبیح مخالفة کریمة وَمَن دَخَلَهُ کانَ آمِنًا بود و نزد بعضی عتیق یعنی قدیم است زیرا که بانی خانه کعبه
آدم علیه السلم بود که قوله تع اِنَّ اَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذی بِبَکَّةَ مُبارَکًا و بعد از طوفان ابراهیم ع تجدید آن نمود و بعد از آن
عمالقه و در بعضی روایت آمده که بنای آنخانه قبل از آدم بوده بدو هزار سال و آنرا اصراح میگفتند ذٰلِکَ امر حج و
مناسک آن اینست که مذکور شد وَمَن یُعَظِّم حُرُماتِ اللهِ و هر که بزرگ دارد حرمتهای خدا را یعنی حرمت احکام
حج را نگهدارد و هتک آن نکند و حرمت بجای آورد فَهُوَ پس آن تعظیم که حفظ او احکام او سبحانه است و
امتثال آن نمودن خَیرٌ لَهُ بهترست مر او را عِندَ رَبِّهِ نزد پروردگار او از پاداش و جزا وَاُحِلَّت لَکُمُ
و حلال کرده شد مر شما را در حال احرام الاَنعامُ همه چهارپایان و حکم آنها حکم صید بر نیست که بر محرم حرام است اِلّا
ما یُتلیٰ عَلَیکُم مگر آنچه خوانده شود بر شما تحریم آن چنانکه آن میته است و آنچه بنام غیر خدا کشته باشند که قوله تع
حُرِّمَت عَلَیکُمُ المَیتَةُ تا آخر و چون حق تعالی ترغیب بندگان نمود بر تعظیم حرمات خود در عقب آن امر کرد باجتناب
اوثان و قول زور چه توحید خدا و نفی شریک از و و صدق قول از اعظم حرماتست و فرمود فَاجتَنِبُوا الرِّجسَ پس
دور شوید از پلیدی مِنَ الاَوثانِ که آن بتانست یعنی بتان را شریک خدا مگردانید بلکه بر طریق توحید خدا را پرستید
وَاجتَنِبوا قَولَ الزّورِ و اجتناب کنید از گفتار دروغ که دعوی شرکت بتانست بخدا و غیر آن و یا مراد مطلق
کذب و بهتان حاصل که میفرماید از عبادت بتان و قول زور دور شوید حُنَفاءَ لِلّٰهِ در حالتی که میل کننده باشید
از همه ادیان باطله بدین اسلام از برای خدا یعنی خاص و خالص از برای او غَیرَ مُشرِکینَ بِهِ نه شرک آرندگان بخدا و مراد
آنست که ادای مناسک حج کنید در حینی که مخلص باشید برای خدا بخلاف عادت کفار و در تلبیه حج غیر را شریک
او مگردانید یا آنکه مراد اخلاص است در همه عبادات یعنی همه طاعات خاص و خالص کرده اید از برای او وَمَن یُشرِک
بِاللهِ و هر که شرک آرد بخدا فَکَاَنَّما خَرَّ پس گوییا در افتاده مِنَ السَّماءِ از آسمان بروی زمین و هلاک شده
جدا و از اوج عزت ایمان بحضیض ذلت کفر و طغیان افتاده فَتَخطَفُهُ الطَّیرُ پس در میربایند او را مرغان
مردارخوار از روی زمین و اجزای او را متفرق میسازند و میدرند اَو تَهوی بِهِ الرّیحُ یا گوییا می افکند

اورا بادها از موضع بلند فی مکانٍ سحیقٍ درجایی دور از دستگیری و فریادرسی چه شیطان اورا در چاه عمیق
ضلالت می افکند مراد آنست که هر که شرک آرد بخدا پس تحقیق که نفس او هلاک گشته مانند هلاکت کسی که از آسمان بر زمین
افتاده یا باد او را از جای بلند بزیر افکنده و هلاک ساخته چه هر که از اوج عزت ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را بر نشان
و پایمال سازند یا باد وسوسهٔ شیطان او را در وادی ضلالت افکند ذلکَ حقیقت امر اینست که مذکور شد پس ابتدا
بکلام دیگر کرده میفرماید وَمَن یعظم و هر که تعظیم کند شعائرَ اللهِ نشانهای خدا را که مناسک حج است و باعتقاد
حقیقت آن نماید و بر وجه اخلاص آنرا بجای آورد فانها پس بدرستی که بزرگ داشتن آن شعائر من تقوی القلوب
از پرهیزکاری دلهاست یعنی تعظیم شعائر خدا از افعالی است که قلوب ایشان پرهیزکار است از موجبات غضب
الهی یا پاکیزه است از شائبهٔ اعتقاد فاسد و مصفاست از زنگ لکم فیها مر شما راست در مناسک حج
منافعُ منتفع شدنها که آن کسب تجارتست در طریق آن یا رسیدن بثواب عظیم آخرت و نزد بعضی مراد شعائر
شترانند که اشعار یا تقلید کرده باشند پس معنی آنست که مر شما راست در شتران منفعتها از شیر و پشم و موی
و سواری و حمل و توشه و سایر اسباب و انتقال بر آن اِلی اجلٍ مسمّی تا وقتی که زمان کشتن است یا تا
قیامت این اخذ منافع شما را جایز است تا از آن منتفع شوید تا هنگام مردن آنها ثمّ محلّها پس جای مناسک
حج یا موضع کشتن شتر منتهی است اِلی البیتِ العتیقِ بخانهٔ آزاد از غرق یا از تسلّط جباران یا خانهٔ ازلی
مراد خانهٔ کعبه است بدانکه فقهای ما متفقند بر جواز اخذ منافع مذکوره از شتران و اگرچه بعد از اشعار تقلید
باشد وقتی که ضرری بآن و ولد آن نرسد و این از امام محمد باقر علیه السلم نقل کرده اند و محل کشتن شتران در
مکه است بحرو وه اگر هدی برای عمره باشد و در منی اگر از حج باشد ولکلّ امةٍ و مر هر گروهی را از اهل ادیان
که پیش از شما بودند جعلنا منسکاً گردانیدیم محل عبادتی که ذبح کنند در آن از تقرب جستن لیذکروا اسم
اللهِ تا یاد کنند نام خدا را علی ما رزقهم بر ذبح آنچه داده ایشانرا من بهیمةِ الانعامِ از بستهٔ زبانان
چهارپایان یا هر کس را مندین کردانیده بودیم بنوع طاعتی تا یاد کنند و حمد و شکر ما را بجای آورند
بر آنچه روزی ایشان کرده بودیم از چهارپایان و معنی اول اصح و اشهر است فالهکم پس خدای شما ای آدمیان
اِلهٌ واحدٌ یک خداست فله اسلموا پس او را گردن نهید و تقرب و ذکر را خالص گردانید و قربان
بشرک و کفر مخلوط مسازید یعنی با او ثان وبشّرِ المخبتین و بشارت ده ای محمد فروتنان و متواضعان را
در درگاه که بذکر ما آرمیده و مطمئن شد و گویند مخبتین کسانی اند که ظلم نکنند و اگر بر ایشان ظلم کنند انتقام
نکشند و مطمئن باشند تا دوزخ تخیر پس در صفات حمیدهٔ ایشان میفرماید بقوله الّذین اذا ذکر اللهُ
آنانکه چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وجلت قلوبهم بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال ذات
و طلوع انوار عظمت سبحانی و هر گاه تخویف کرده شوند بعذاب و عقاب الهی دلهای ایشان خایف و هراسان
شود والصّابرین و دیگر مژده ده صبر کنندگان را علی ما اصابهم بر آنچه رسیده بر ایشان و میرسد از تکالیف
و محنتها والمقیمی الصّلوةِ و بپای دارندگان نماز را و ادا کنندگان در اوقات خود همچنانکه مامور و ماجورند
بآن ومما رزقناهم ینفقون و از آنچه روزی داده ایم ایشانرا نفقه میکنند در وجوه خیرات از مصارف
واجبه و مندوبه و باز سر رشتهٔ سخن را بذکر ذبایح کشیده میفرماید والبُدنَ و شتران فربه و بزرگ را جعلناها
لکم من شعائرِ اللهِ گردانیده ایم یعنی مقرر ساخته ایم برای شما که از نشانهای دین شما باشد و از علامت

مناسک حج خانه وی که آن اشعار و تقلید و اطعام آنهاست لکم فیها خیرٌ مر شما را در آنها نیکوئیهای بسیار است
از منافع دینیه و دنیویه که موجب جمیل و ثوابست فاذکروا اسمَ اللهِ پس یاد کنید نام خدا را علیها بر کشتن آن
یعنی در حین کشتن آن تکبیر گویید که آن الله اکبر است یا مطلق ذکر صوافّ در حالتی که صف زدگان باشند یعنی
بر پای ایستاده و چهار دست و پا را بر ترتیب نهاده و این طریق استحبابست و کیفیت آن چنانست که هر دو دست
آنرا از خف تا رکبه بر یکدیگر ببندند و تیغ را بر گوسینهٔ او فرو برند و این طریق از ابو عبدالله مرویست و معمول
همه فقهای ماست و در گاو چهار دست و پای او ببندند و ذنب او را رها کنند و در گوسفند دو دست
و یک پای او را درهم بندند فاذا وجبت پس چون بیفتد بر زمین جنوبها پهلوهای شتران و روح
از آن مفارقت کند فکلوا منها پس بخورید از آن یعنی از گوشتهای آن واطعموا القانع و بخورانید
درویش قناعت کنندهٔ ناخواهنده را والمعترّ و سؤال کنندهٔ خواهنده را و بدانکه ظاهر روایات اهل البیت
و فتوای مجتهدان امامیه بر قسمت هدیست بر سه قسم و خلاف در وجوب و ندب ثلثی است و اشهر و اصح
وجوب تصدق ثلث آنست و اهدای ثلث دیگر و اکل آن از ثلث آخر اما همه ثلث آن واجب نیست
بلکه مسمّی کافیست و واجبست که هدی واجب تمام خلقت باشد و لاغر نباشد کذلکَ همچنانکه یاد کرده شد
یعنی آنچه وصف آن کردیم از امر کشتن شتران که ایستاده باشند آنجا سخّرناها رام کردانیدیم آنها را
با وجود قوة و عظم جثه لکم برای شما که بی تعب و مشقت آنها را میگیرید و می بندید و میکشید
لعلکم تشکرون تا شاید شما سپاسداری کنید خدا را بر نعمتهای او و بتقرب و اخلاص آورده اند که
اهل جاهلیت خون قربانیهای خود را بر دیوار کعبه میمالیدند و آنرا سبب تقرب میجستند در اول زمان اسلام
مؤمنان نیز بهمان قاعده داعیهٔ آلودگی دیوار محترم کعبهٔ معظمه داشتند حق تعالی ایشانرا از آن نهی کرده فرمود
که لن ینالَ اللهَ هرگز نرسد بخدای تعالی یعنی بمحل رضا و قبول او لحومها گوشتهای قربانی که صدقه میدهید
ولا دماؤها و نه خونهای ایشان که بوقت قربانی میریزید ولکن یناله و لیکن میرسد بمحل قبول
و رضای او التقوی آنچه با پرهیزکاریست منکم از جانب شما یعنی از تقوای قلوب شما که داعی
شماست بتعظیم امر خدا و تقرب و اخلاص و بقربانی کردن کذلکَ همچنانکه مذکور شد سخّرها لکم
رام کرد و مسخر فرمان کردانید انعام را برای شما از روی انقیاد لتکبّروا اللهَ تا ببزرگی یاد کنید خدا را
و بشناسید عظمت و اقتدار او را بر چیزی که غیر او بر او قادر نیست و در کبریا و جبروت وی را متوحد دانید علی
ما هداکم بر آنچه راه نمود شما را بطریق تسخیر و نحر قربانیها و کیفیات تقرب بدان و گویند مراد تکبیر است در
حالت ذبح وبشّرِ المحسنینَ و مژده ده ای محمد نیکوکاران مخلص را ببهشت یا بقبول طاعت یا بوعدهٔ
نصرت همچنانکه میفرماید که انّ اللهَ یدافع بدرستی که خدای دفع میکند و باز میدارد فتنهٔ مشرکان را عن الّذین
آمنوا از آنانکه گرویده اند و مؤمنان را نصرت دهد بر ایشان انّ اللهَ لا یحبّ بدرستی که خدای دوست نمیدارد
کلّ خوّانٍ هر خیانت کنندهٔ را که در امانت دین خاین است بجمیع شرک کفورٍ ناسپاس بر نعمت او که
بعض انعام بر ایشان میفرستد و ایشان بنام بتان قربان میکنند یعنی حق تعالی راضی بفعل ایشان نیست پس
هرگز نصرت ایشان ننهد و همه را مغلوب گرداند آورده اند که کفار مکه بدست و زبان در آزار مؤمنان
میکوشیدند و هر ساعت از اصحاب بعضی سر شکسته و جمعی دست بسته بنزد حضرت نبوة آمده شکایت مینمودند

وحضرت میفرموده که صبر کنید که من بقتال ایشان مامور نیستم وچون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید
واول آیتی که درباب جدال نازل شد این بود که اُذِنَ دستوری داده شده کارزار کردن لِلَّذِینَ یُقاتَلُونَ
مر آنانرا که خواهند کارزار کنند با جماعت کفار بِاَنَّهُم ظُلِمُوا بسبب آنکه ستم رسیده شده اند وجفاهای بیشمار
از دشمنان کشیده وحفص بنا میخواند یعنی آنانرا که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری دادیم که مقاتله کنند
وَاِنَّ اللهَ وبدرستیکه خدای عَلی نَصْرِهِم بیاری دادن مظلومان که مؤمنانند لَقَدِیرٌ هر آینه تواناست
پس مرخص شدند در قتال اَلَّذینَ اُخْرِجوا آنانکه بیرون کرده شدند مِن دِیارِهِم از سراهای خود که در مکه داشتند
بِغَیْرِ حَقٍّ بناحق ونارو او اصلا مستوجب اخراج نبودند وچیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن
ایشان باشد اِلّا اَن یَقولوا مگر آنکه میگفتند رَبُّنا الله پروردگار ما خدای یگانه است از ابوجعفر علیه السلم
مرویست که این نازل شد در شان مهاجرین وجاری گشته در آل محمد علیهم السلم که از دیار خودشان بیرون کردند وجفا
وستم وجور وتنگی بر ایشان روا داشتند وَلَولا دَفْعُ اللهِ النّاسَ واگر نه دفع کردن خدا بودی مردمانرا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ
بعض ایشانرا ببعضی به تسلیط مؤمنان بر مشرکان لَهُدِّمَت هر آینه ویران کرده شدی باستیلای کافران مشرک بر
ملل مختلفه اهل صَوامِعُ صومعهای راهبان در زمان عیسی علیه السلم وَبِیَعٌ کلیساها وکلیسهای ترسایان در آن زمان در صحراها وسر کوهها
از اطراف وَصَلَواتٌ وکنیسهای یهودان در زمان موسی علیه السلم وَمَساجِدُ ومسجدهای مسلمانان در
زمان پیغمبر آخر الزمان صلوات الرحمن وسلامه علیه یُذْکَرُ فیهَا که همیشه یاد کرده میشدی در آن مساجد یا جمیع
بقاع مذکوره اسْمُ اللهِ کَثیرًا نام خدای بسیار وَلَیَنْصُرَنَّ اللهُ وهر آینه یاری دهد خدای مَن یَنْصُرُهُ کسی را که
دین او را یاری دهد ومردمانرا بطاعت او ترغیب نماید اِنَّ اللهَ لَقَوِیٌّ بدرستیکه خدای تواناست بر نصرت مؤمنان
عَزیزٌ غالبست بر همه کس وبر همه چیز وهر که را خواهد غلبه دهد درین آیه وعده داده مظلومانرا بنصرت ووفا نمود
بوعده خود چه تسلیط مهاجر وانصار نمود بر صنادید قریش واکابر واکاسره عجم وقیاصره ایشان وزمین ودیار ایشانرا
بمسلمانان تفویض نمود پس آیه اخبار است از غیب چه این نصرت بعد از ین بظهور رسید دیگر بصفت ماذونان تعالی
میفرماید که اَلَّذینَ اِن مَکَّنّاهُم یعنی آن جماعت ماذونان آنانند که اگر جای دهیم ایشانرا وتمکین وقدرت واقتدار بخشیم ایشانرا
فِی الْاَرْضِ در زمین وزمام حکومت بکف کفایت ایشان دهیم اَقاموا الصَّلوةَ بپای دارند نمازرا جهت تعظیم و
آتَوُا الزَّکوةَ وبدهند زکوة را جهت یاری دادن بندگان ما وَاَمَروا بِالْمَعروفِ وبفرمایند بنیکوئی یعنی آنچه در شرع وعقل
نیکو باشد وَلِلّهِ عاقِبَةُ الْاُمورِ وخدایراست سرانجام همه کارها وهمه چیزها بتقدیر اوست واین تاکید وعده نصرت است
از عکرمه نقل است که این ممکنان همه امت مرحومه اند وابوجعفر علیه السلم فرموده که نحن هم آن ممکنانیم چه منصب امامت و حکومت
وعصمت تا مردم ماست ودر نشر علم وفضل وطهارت وتقوی وسایر صفات کمال لازم احوال ما بعد از آن جهت تسلیه خاطر
عاطر سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم که بسبب تکذیب او میکردند وانکار مینمودند میفرماید که وَاِن یُکَذِّبوکَ واگر تکذیب میکنند
ترا مشرکان قریش غم واندوه بخود راه مده که آن تکذیب مخصوص بتو نیست فَقَد کَذَّبَت پس بتحقیق که تکذیب کردند قَبْلَهُم
پیش از صنادید مکه که تکذیب تو میکنند قَومُ نوحٍ گروه نوح را وَعادٌ وگروه عاد هود را وَثَمودُ وگروه ثمود صالح را وَقَومُ
اِبْراهیمَ وگروه ابراهیم مر ابراهیم را وَقَومُ لوطٍ وگروه لوط او را وَاَصْحابُ مَدْیَنَ واهل مدین شعیب را وَکُذِّبَ
موسی وتکذیب کرده شد موسی یعنی فرعونیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَاَمْلَیْتُ پس مهلت
دادم لِلْکافِرینَ مر آن ناگرویدگانرا تا وقتی که آجال مقدره ایشان در آید ثُمَّ اَخَذْتُهُم پس بگرفتم ایشانرا بعد از طوفان

وریح صرصر وصیحه ولشکر پشه وخسف وحجاره وعذاب یوم الظله وغرق شدن فَکَیْفَ کانَ پس چگونه بود نَکیرِ
ناپسندیدن من ایشانرا چه نعمت را برایشان بمحنت بدل ساختم وحیوة بهلاک وعمارت را بویرانی وخرابی فَکَاَیِّن
مِن قَرْیَةٍ پس بسا از دیه وشهرها که ما اَهْلَکْناها هلاک کردیم آنرا باهلاک اهل آن وَهِیَ وحال آنکه آن دیه
یعنی مردمان آن ظالِمَةٌ ستمکار بودند بر خود یعنی مشرک فَهِیَ پس آن دیه خاوِیَةٌ عَلی عُروشِها افتاده است
بر سقفهای خود یعنی اول سقفهای آن بناها بیفتاد وبعد از آن دیوارهای آن بر بالای آن فرود آمد وَبِئْرٍ
مُعَطَّلَةٍ وبسا از چاه معمور پر آب در بادیه که باز کن اشته ودست باز داشته شده است که اهل آن آب هلاک
شده اند وکسی نیست که از آن آب بر کشد وَقَصْرٍ مَشیدٍ وبسا کوشک بلند افراشته وگچ کاری کرده شده و محکم
که از ساکنان خالیست بجهت استیصال ایشان در اکثر تفاسیر آمده که این چاه در پایان کوهیست بحضرموت
وقصر مشید بر قله آن کوه ودر لباب گفته که بنا کننده آن قصر عاد ثانی بود که او را منذر گویند ودر اشهر
روایات واقع شده که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح علیه السلم با چهار هزار کس بدین آمد ودر بعضی از منازل آن
ولایت موت بر وحاضر شد ودر اینجا بلده ساختند وحضور نام نهادند واصحاب او خلاس بن سوید وبروایتی
جلیس بن خلاس را بر خود امیر ساختند ووزارت او بر سخادیب بن سواده دادند وبسر این چاه که بئر معطله
است نشستن با وقرار گرفتند وقصر مشید را ساختند واولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز کرده از دین پدران
برگشتند وحنظله بن صفوان را که مردی شتربان بود به پیغمبری بدیشان آمد وباز او را بکشتند بخواری وزاری تمام و خوف
بجهت ایشان امنا امل ساخت وچاه ایشان معطل وکوشک ایشان خالی ماند ویک کس از ایشان نماند که از آن
آب بر کشد ودر قصه نشیند ودر تیسیر آورده که پادشاهی کافر بر وزیری مسلمان غضب کرده گفت او را بکشند
وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان ودر کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت وهر چند
چاه میکندند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسیده موضعی چاه نشان کرده چون بکندند آبی
در غایت لطافت وشیرینی بیرون آمد ایشان آنچاه را بسنگ ساختند واز پایین تا بالا بخشتهای زر ونقره بر آوردند
وبپرستش پروردگار خود مشغول شدند بعد از مدتی شیطان بصورت زنی پیر بر آمده زنان را دلالت کرد بر آنکه
در وقت غایب شدن شوهران بسحق مشغول شدند ودیگر بشکل مرد پیری بر ایشان ظاهر گشت مردانرا
بوقت دوری از زنان بوطی بهایم داشت وچون این عمل قبیح درمیان ایشان پدید آمد حق تعالی حنظله بن صفوانرا
یا قحافه بن صفوانرا به پیغمبری فرستاد ونگرویدند آب چاه ایشان بزمین فرو رفت وبعد از وعده ایمان آن
پیغمبر دعا فرموده آب باز آمد دیگر باره آغاز نافرمانی کردند وتکذیب او نمودند حق تعالی بآن پیغمبر خبر داد که بعد از
هفت سال وهفت ماه وهفت ساعت عذاب بر ایشان خواهم فرستاد ایشان قصر مشید بنا کردند بخشتهای
زر ونقره وبیاقوت وجواهر مرصع کردانیدند وبعد از انقضای زمان مهلت رجوع بآن قصر کرده درها بستند
جبرئیل فرود آمده ایشانرا با قصر بزمین فرو برد اکنون چاه ایستاده است ودود سیاه متعفن از آنجا بیرون می آید
ودر آن نواحی ناله هلاک شدگان میشنوند اَفَلَم یَسیروا آیا نرفتند کفار مکه وسیر نکردند فِی الْاَرْضِ در
زمین یمن وشام یعنی با آن موضع میرسند در وقت تجارت ومشاهده میکنند پس چرا از آن عبرت نمیگیرند وتا
از کفر وشرک باز ایستند وبعد از گرفتار نشوند همچنانکه ایشان چنانکه میفرماید فَتَکونَ لَهُم پس باشد مر ایشانرا
قُلوبٌ یَعْقِلونَ بِها دلهائی که تعقل کنند بچیزی که سبب عبرت ایشان شود اَو آذانٌ یَسْمَعونَ بِها یا باشد

و ... حضرموت نام شهریست ... بعضی جاها ...

ایشان اگوشها اگر بشنوند بآن آنچه واجبست شنیدن آن از وحی که آن خبر دادن خوشم است از استیصال
جماعت مذکوره فَإِنَّهَا پس قصد ایشان آنست که لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ کور و نابینا نیست دیدهای ظاهر ایشان
چه همه چیزها می بینند وَلَٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ولیکن نابیناست از مشاهده اعتبار آن دلهایی
که هست در سینهای ایشان یعنی چشم و دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان و بی بصیرتست از
دیدن وقایع ایشان که نزول عقوبا تست بر ایشان و بجهة این عبرت نمیگیرند و ذکر صدور بجهة مبالغه و تاکید است
و مرویست که آیه وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ نازل شد ابن مکتوم مغموم شد نزد حضرت رسالت آمد
و گفت یا رسول الله من در دنیا اعمی ام پس در آخرت نیز اعمی خواهم بود حق تعالی این آیه را نازل کردانید و چون ابن
مکتوم این آیه بشنید شادمان گشت آورده اند که چون کفار قریش چون نضر بن حارث و امثال آن به تعجیل
عذاب میکردند و با پیغمبر میگفتند که اگر در دعوی نبوة و انزال عذاب صادقی از خدای خود درخواه تا بر ما عذاب
نازل سازد آیه آمد وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و شتاب میخواهند از تو کافران مکه که نضر بن حارث و امثال اویند و تعجیل
مینمایند بِالْعَذَابِ بنزول عذاب موعود وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ و هرگز خلاف نکند خدای وعده خود را
که در انزال عذاب ایشان فرموده و اگر چه بعد از مدة متطاوله باشد لیکن او سبحانه صبور است و حکمت او
مقتضای آن نیست که بعقوبت تعجیل فرماید وَإِنَّ يَوْمًا و بدرستیکه روزی از روزها عِندَ رَبِّكَ
نزد پروردگار تو مانند هزار سالست مِّمَّا تَعُدُّونَ از آنچه میشمرید و این بیان نهایت صبر او سبحانه است
بمرتبه که زمانهای دور و دراز را کوتاه میشمرد و حقیر میداند چون یکروز و هزار سال هر دو علی السویه اند نزد او سبحانه و قلت
و کثرت نزد او یکسان پس هرگاه خواهد عذاب فرستد و بر استعجال زمان عقوبت هیچ اثری بر و مرتب نگردد و گویند معنی
آنست که کفار استعجال عذاب میکنند و حال آنکه روزی از روزهای عذاب ایشان در آخرت همچون هزار سالست و ابن
عباس معنی آنست که یکروز عذاب او سبحانه در حکم هزار سال عذاب غیر است بجهة شدت و سختی عذاب او وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ
و چندین از دیهها که من بمحض حمایت خود أَمْلَيْتُ لَهَا مهلت دادم مر اهل آنرا بتاخیر عذاب وَهِيَ ظَالِمَةٌ
و حال آنکه مردمان آن دِه ستمکار بودند بر خود بجهة شرک و معصیت و مستوجب عقوبت مهلت من بجهة آن بود
که توبه کنند بحق باز گردند ثُمَّ أَخَذْتُهَا پس گرفتم ایشانرا چون توبه نکردند یعنی ابتلا سخت در دنیا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ
و بسوی منست بازگشت همه در آخرت و آنجا نیز جزا خواهند رسید و حال شما ای کفار قریش چنین خواهد بود و نیز بجهة
تخویف ایشان میفرماید که قُلْ بگو ای محمد با اهل روزگار خود که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّمَا لَكُمْ
بدرستیکه من شما را نَذِيرٌ مُّبِينٌ بیم کننده ام هویدا یعنی روشن کننده آنچه شما را بدان انذار مینمایم پس بجهة زیادتی حسیم
کافران حال مومنان بیان میفرماید که فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای شایسته از انواع طاعات لَهُم مَّغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش از گناهان گذشته وَرِزْقٌ
كَرِيمٌ و روزی بزرگوار و نیکو که نعیم بهشت است و نزد بعضی مراد برزق کریم روزیست که بی رنج و تعب و منت
باشد خواه در دنیا و خواه در عقبی وَالَّذِينَ سَعَوْا و آنانکه شتافتند از روی مجادله فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما برد و
ابطال یعنی سعی نمودند که آیات قرآنی را باطل کردانند و بجهة آن زبان طعن گشوده نسبت شعر و سحر و اساطیر
الاولین بآن دادند مُعَاجِزِينَ درحالتیکه پیشی گیرندگانند بعاجز کردانیدن ما یعنی زعم ایشان است
که از ما پیشی گیرند و بر ما غالب شوند در عاجز کردانیدن ما و بجهة این عذاب ما از ایشان فوت شود أُولَٰئِكَ

انگروه اصحاب

آنگروه أَصْحَابُ الْجَحِيمِ اصحاب درکه جحیم اند که از درکات اسفله دوزخ است و آتش آن افروخته تر
خلاصه معنی آنست که کفار در مجادله با خدای و سعی در باب ابطال آیات قرآن مانند کسانند
که معارضه کنند با شخصی تا ویرا عاجز کردانند و بر و غالب شوند از ابن عباس نقل کرده اند که چون وَالنَّجْمِ
نازل گشت سید عالم آنرا در مسجد الحرام بر مجتمع قریش میخواند و در میان آیتها توقف میفرمود تا مردم یاد
گیرند پس بطریق عادت بعد از تلاوت آیه أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ توقف
نمود و شیطان در آن میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلك الغرانيق العلى وان شفاعتهن
لترتجى این بتان بندگان قومند با حسن و طراوتند امید بشفاعت ایشان میتوان داشت کفار باستماع
این کفتار خوشدل شده پنداشتند که این حضرت رسالت خوانده و بتان ایشانرا ستایش کرده لاجرم در
آخر سوره که آنحضرت سجده کردند با مومنان اکثر اهل شرک اتفاق نمودند در سجده و جبرئیل فرود آمده صورت حال
با حضرت رسانید دل مبارک آنحضرت بسیار اندوهناک شد حق تعالی بجهة تسلیه خاطر آنحضرت این آیه فرستاد وَمَا
أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما مِن قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو مِن رَّسُولٍ هیچ رسول وَلَا نَبِيٍّ و هیچ نبی فرق میان رسول
و نبی آنست که رسول صاحب شریعتست و نبی تابع او در آن شریعت چون لوط که بشریعت ابراهیم دعوت میکرد
و یوشع و شمعون که بشریعت موسی و عیسی دعوت مردمان میکردند یا رسول آنست که جامع معجزه و کتابی باشد
که برو نازل شود و نبی آنکه صاحب کتاب نباشد و بمجرد معجزه دعوت کند و یا رسول اعم از ملائکه و بشر است و نبی
مخصوص به بشر یا رسول آنست که فرشته وحی بوی فرود آورد و نبی آنکه آوازی شنود یا ملهم گردد یا خواب بیند ابا ذر
غفاری از حضرت نبوی پرسید که انبیا چند کس بودند فرمود مائة الف واربعة وعشرون صد و بیست و چهار هزار گفت
رسولان چند بودند فرمود ثلثمائة و ثلث عشر سیصد و سیزده حاصل که حق تعالی میفرماید که هیچ رسولی و نبی نفرستادم
إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ مگر چون تلاوت کرد أَلْقَى الشَّيْطَانُ بیفکند شیطان فِي أُمْنِيَّتِهِ در نزد تلاوت او آنچه خواست
چنانچه در وقت تلاوت تو شیطانی که او را ابیض گویند بهنجار آواز تو این کلمات برخواند و مشرکان گمان
بردند که آن تلاوت تست و بجهة آن خوشحال شده سجده افتادند و تمنی یعنی تلاوت در کلام عرب شایع است
و گویند تمنی بمعنی ظاهر خود است که آن آرزوست یعنی ما نفرستادیم هیچ رسولی و نبیی را مگر چون دل او آرزوی امری
از امور جایزه میکرد شیطان وسوسه او میداد در آن بباطل و او را بر خلاف حق میخواند فَيَنسَخُ اللَّهُ پس زایل
باطل میکرداند خدای مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ آنچه در می افکند شیطان از کلمات کفر یا از وسواس ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ
پس ثابت میکرد خدای آيَاتِهِ آیتهای خود را که پیغمبر میخواند یا علامات امر حق را که تا بت میکرداند در دلها و امر باطل
را دفع میکرد وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای نیز داناست باحوال بندگان حَكِيمٌ محکم کار در آنچه کند یعنی فعل که کند بر وجه
حکمت و مصلحت باشد و بعضی از اهل خلاف قصه القای شیطان در تلاوت پیغمبر بر وجهی ایراد کرده اند
که مرضی اهل حق نیست و از آنجمله گفته اند که چون رسول دید که مردمان از و متنفرند و هر چند ایشانرا بیشتر دعوت
میکند از و دورتر میشوند تمنی کرد در نفس خود که چه بودی اگر خدای آیاتی فرستادی که موافق خاطر ایشان بودی
و ملایم طبیعت ایشان تا بایمان نزدیک شدندی و بعد از آنکه پیغمبر أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ تا آخر تلاوت نمود شیطان
بجهة آنکه محبت کفار را در نفس پیغمبر متمکن یافت بر زبان او القا کرد که تلك الغرانيق العلى وان شفاعتهن لترتجى
و کافران آنرا از پیغمبر شنیده و خوشحال شده همه سجده کردند در آخر آن سوره مگر ولید بن مغیره که بجهة کبر سن و ضعف

نتوانست که سجده کند واخر سنکی چند بر بالای یکدیکر نهاد و بر آن سجده کرد جبرئیل از روی عتاب بر پیغمبر خطاب
کرد که این چه سخن بود که کفتی وچیزی که ما بر تو نخوانده بودیم غرانیق را خواندی رسول از انفعال دلتنک شد حق تعالی
برای خوشحالی او این آیه فرستاد و علم الهدی رحمة الله علیه در تنزیه الانبیا نقل این قول کرده و بعد از آن
کفته که این سخنی است باطل و منافی عصمت انبیا واز کلمات مزخرف حشویه است و ظاهر آیه اصلا دلالتی
ندارد بر آن وظاهر آن یکی از دو امر بیش نیست یکی آنکه تمنی بمعنی تلاوت باشد و معنی آنکه هیچ پیغمبر پیش از تو
نفرستادیم مکر که چون میخواند بقوم خود آنچه بآن مامور میبود ایشان بواسطه وسوسه شیطان والقای
کلام خود بر زبان ایشان تحریف وتغییر آن میکردند و بر مراد آن چیزی را در آن می افزودند یا کم میکردند همچنانکه
یهود که چیزی که پیغمبر ایشان نکفته بود نسبت بوی میکردند بعد از آن حق تعالی ابطال میکرد آنرا بظهور حجج و بینه دفع آن
میفرمود بآیات واضحه دوم آنکه بمعنی آرزو باشد و معنی آنکه ما ارسال هیچ رسولی و نبیی نکردیم که چون در خاطر خود
امری تمنا میکرد شیطان او را وسوسه میداد بباطل پس حق تعالی نسخ آن مینمود وارشاد او میفرمود بمخالفت
شیطان و دیکر اقاویل این قصه درین آیه در منهج الصادقین هست حاصل که حق سبحانه و تعالی تمکین شیطان داد
والقای کلام باطل برین طریق که کذشت لیجعل تا کرداند او سبحانه ما یلقی الشیطان آنچیزی را که القا کند شیطان
فتنة آزمایشی وابتلایی للذین فی قلوبهم مرض مرانانرا که در دلهای ایشان بیماری شک و تردد است
یعنی دلهای منافقان ومشرکان والقاسیة قلوبهم ومرانانرا که سخت است دلهای ایشان یعنی که کافران مراد
آنست که تا منافقان معاند و مشرکان جاحد که امید ایمان از ایشان مسلوبست از القای شیطان شک و تردد ایشان
بیشتر کردد و در کفر خود بیفزایند بجهت علم وتفکر در فرق میان حق و باطل از غایت عناد وجدال وان الظالمین
وبدرستی که ستمکاران را یعنی دو کروه لفی شقاق بعید هر آینه در خلاف ونزاع دور و دراز بعد رسیده و عناد
وجحود دور افتادند از طریق صواب که متابعت سید انام است ولیعلم الذین و دیکر حکمت در تمکین
شیطان از القای آنست که تا بدانند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند دانش و بینش یعنی اهل ایمان که عالمند
بطریق صواب و منهج حق بدانند انه الحق آنکه قرآن حق است من ربک نازل از پروردکار تو و شیطان را در
تغییر آن مجال تصرف نیست فیؤمنوا به پس بکروند بفرمان قرآن یا بخدا یعنی ثابت و راسخ شوند در ایمان فتخبت
له پس نرم شود و بیارامد بر قرآن یا بخدا قلوبهم دلهای ایشان بانقیاد وخشیت بجهت قوت ایمان واحکام آنرا
قبول کند و کویند معنی آنست که تا آنانکه عالمند بحکمت و مصلحت حضرت عزت بدانند که تمکین شیطان از القا
محض حکمتست نزد خدا برای امتیاز میان اهل کفر و نفاق واهل ایمان وان الله وتحقیق که خدای لهاد الذین
آمنوا هر آینه راه نماینده است آنانرا که کرویده اند الی صراط مستقیم بسوی راه راست یعنی هرچه بر مؤمنان مشکل
ومتشابه کردد در دین حق تعالی ایشانرا راه نماید بنظر صحیح وفکر سلیم بتاویلات صحیحه که از مقتضای قوانین حق است
تا بمنهج صواب رسند وشبهه از ایشان زایل کردد و یا هدایت کند خدا ایشانرا براه راست بهشت ولا یزال الذین
کفروا وهمیشه باشند آنانکه نکرویده اند فی مریة منه در شک از قرآن یا از رسول حتی تأتیهم الساعة تا وقتی
که بیاید بدیشان قیامت مراد قیامت صغری است بغتة ناکهان او یأتیهم یا بیاید بدیشان عذاب یوم عقیم
عذاب روزی نازاینده یعنی روزی که نسل ایشان برافتد مراد روز بدر است که همه کشته شدند و بجهت آن کسی از
ایشان نماند تا فرزندی از ایشان بوجود آید یا در روزی که بریده شوند از خیر و هیچ نفعی بایشان نرسد بلکه همه

بشر عذاب

بشر عذاب که قتل بود هلاک شدند وشبهه نیست که این آیه خاص است بکفاری که علم الهی تعلق کرفته بود
بآنکه بر صفت کفر بمیرند و بدانکه بنابر قول کسانی که مراد بالقای شیطان حدیث نفسانیست که شیطان
بقلوب انبیا اندازد معنی لیجعل تا آخر آنست که ما تمکین میدهیم وسوسه شیطانی را در قلوب انبیا تا کسانی
که منافق و کافر اند بعد از استماع آنرا موثر دانسته تجویز خطا وعصیان نمایند در حق ایشان و بجهت آن شرک
و کفر را زیاده کردانند و جمعی که صادق باشند اعتقاد آن نمایند که حق تعالی عاصم وحافظ پیغمبران خود است از آن
وعیکذار که بجهت وسوسه از ایشان منحرف شوند وخفایی نیست در اینکه ظاهر آیه با معنی اولست که آن تمکین
شیطانست از القای کلام در میان تلاوت والله اعلم بحقایق الامور و بعد از آن در بیان احوال قیامت میفرماید
که الملک پادشاهی وفرمان دهی یومئذ لله در آن روز مر خدا راست بیمدعی و منازعی مراد آنست که در آن روز
ملوک وسلاطین را دعوی سلطنت و ملکداری هست در آن روز کمر تجبر از میان متکبران بکشاید وتاج تکبر از
سر خسروان برباید ودعویها منقطع وداعیها مرتفع کردد ومالک الملک رخت تخیلات وتصورات ملوک
را در قعر دریای عدم افکند و رسوم توهمات وتفکرات سلاطین را بصدمه لمن الملک در هم شکند همه را
جزا طهارت عبودیت واقرار بعجز وبیچارکی چاره نباشد و مالکیت و ملکیت مخصوص کردد با وسبحانه یحکم
حکم کند بمجازات بدون شرکت کسی بینهم میان بندکان از مؤمن و کافر فالذین آمنوا پس آنانکه کرویدند
وعملوا الصالحات وکردند کردارهای ستوده وافعالهای شایسته فی جنات النعیم در بوستانهای
نعمتند بیرنج وتعب والذین کفروا وآنکسانی که نکرویده اند وکذبوا بآیاتنا وتکذیب کردند مر آیتهای
ما را فاولئک پس آن کروه لهم مر ایشانراست عذاب مهین عذابی خوار کننده ورسوا سازنده و در بعضی تفاسیر
آمده که این آیه در باره بعضی از کفار آمد که رسول ایشانرا بزشت ترین نوعی وعقوبتی کرد بجهت جزای آنکه در روز
احد بعضی مسلمانانرا مثله کرده بودند بزاری والذین هاجروا وآنانکه هجرت کردند از مکه بمدینه واز دیار
خود ببریدند فی سبیل الله در راه خدا یعنی در طاعت او و برای طلب رضای وی ثم قتلوا پس کشته شدند
در جهاد با دشمنان دین او او ماتوا یا مردند بی آنکه شربت شهادت چشند لیرزقنهم الله هر آینه روزی دهد خدای
ایشانرا رزقا حسنا روزی نیکو که نعیم بهشت است نه نعیمی رسد ایشانرا در تحصیل آن ونه علتی طاری شود در
تناول آن ونه دغدغه انقطاع باشد در آن بعضی از اصحاب سید عالم صلعم بعرض رسانیدند که یا رسول الله ما با
جمعی از برادران دینی بجهاد میرویم ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی اختصاص می یابند اکر ما در آن جهاد نمیریم
وشهید نشویم حال ما چون باشد این آیه فرود آمد که چون همه در نیت جهاد متفق اند بهمه ایشان رزق حسن که جنت
نعیم است عطا خواهیم فرمود و کویند رزق حسن آنست که چون آنرا مشاهده کند از غایت التذاذ نفس عزا دهند
که چشم از آن بر دارند و بچیزی دیکر نکرند واین مقدور غیر خدا نیست ولهذا فرموده که وان الله وبدرستی که
خدای لهو خیر الرازقین هر آینه اوست بهترین روزی دهندکان چه بحساب و بی حصر وعدد روزی دهد
از سلامان بن عامر روایتست که روزی دو جنازه از معرکه جهاد بیاوردند یکی کشته و دیکری مرده مردمان تشییع جنازه
کشته بیشتر کردند و در عقب جنازه مرده چندانی رغبت نکردند فضل بن درس کفت ای قوم میل ورغبت شما در تشییع جنازه
کشته بیشتر می بینم بخدا سوکند که من باک ندارم در دین که در جهان از کشته یا مرده و هر دو را علی السویه میدانم زیرا
که حق تعالی فرموده که والذین هاجروا فی سبیل الله ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم الله رزقا حسنا وان الله لهو خیر الرازقین
لیدخلنهم هر آینه در آرد همه ایشانرا از کشته و مرده بهشت مدخلا یرضونه در آوردنی که پسندند او وا چه ملایکه را

باستقبال ایشان فرستند و بتعظیم هر چه تمامتر ببهشت درآورند در موضعی که هیچ چشم آنرا ندیده باشد و هیچ
گوش آنرا نشنیده و در خاطر هیچکس خطور نکرده باشد وَاِنَّ اللّٰهَ لَعَلِيمٌ و بدرستی که خدای تعالی داناست باحوال ایشان
و اعادهٔ ایشان حَلِيمٌ بردبار است در عقوبت اعدا و تعجیل نکند چه شتاب کسی کند که از فوت ترسد و هیچکس نتواند
که از قبضهٔ قدرت او بجهد ذٰلِكَ امر خدا اینست که مذکور شد در باب مؤمن و کافر در تبیان آورده که قومی از مشرکان
در دهه آخر از ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه حرام اجتناب نموده گفتند صبر کنید
تا ماه محرم بگذرد کافران باین راضی نشدند و در مقام محاربه درآمدند مسلمانان بالضروره کارزار میکردند و مظفر
و منصور گشتند حق تعالی این آیه فرستاد و ازین صورت خبر داد وَمَنْ عَاقَبَ و هر که عقوبت کند بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ
بمانند آنکه با او عقوبت کرده شود یعنی هر که از اهل اسلام با مشرکان مقاتله کند بمثل آنکه مشرکان با او مقاتله کرده اند بدون
زیادتی قصاص ثُمَّ بُغِيَ پس ستم کرده شود بر وی یعنی مشرکان باز معاودت نمایند با عقوبت عقوبت کننده و انتقام
کشندهٔ ایشان بود لَيَنْصُرَنَّهُ اللّٰهُ هر آینه نصرت دهد خدای او را اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَعَفُوٌّ هر آینه عفو کننده است
غَفُورٌ آمرزنده منتقم را که در حرم مقاتله نموده چه غرض او از مقاتلهٔ اهل شرکست در قصاص نه زیاده بر آن و این
جایز است در شرع در موضح خود آورده اند که این آیه در بیان حکم جراحات است یعنی هر که شخصی را مجروح سازد و وی در مقابل
جراحت کنندهٔ خود را مجروح گرداند دیگر باره آن شخص مجروح اول اعادهٔ جراحت کند خدای تعالی شخص ثانی را نصرت
دهد برا قول ذٰلِكَ این نصرت و یاری خدای مظلوم را بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای قادر مطلق است بر آنکه بعضی
امور را بر بعضی غالب گرداند و عادت او جاریست بر آنکه اشیای متعانده و متضاده را متبدل سازد و از آنجمله است
که يُولِجُ اللَّيْلَ در می آورد شب را فِي النَّهَارِ در روز باین وجه که ساعت اجزای افزاید در روز یا ظلمت شب را
بجای روشنائی روز می نهد وَيُولِجُ النَّهَارَ و در می آورد روز را بمحض قدرت کامله از شب کم میکند و میکاهد
و در روز می افزاید و از روز میکاهد و در شب می افزاید وَاَنَّ اللّٰهَ و بسبب آنست که خدای سَمِيعٌ شنواست
قول عقوبت کننده را در دعا کردن بنصرت و او را بر اعادی مظفر ساختن بَصِيرٌ بینا باحوال کشنده پس دعای او را
اجابت کند ذٰلِكَ این وصف حق تعالی بکمال قدرت و علم در خلق لیل و نهار و احاطهٔ او باقوال و افعال آفریدگان
بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای تعالی هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود نه غیر او و وجوب وجود لذاته مقتضای
آنست که مبدء وجود ماسوای خود باشد و عالم بالذات باعدای خود یا آنکه اوست ثابت در الهیت نه غیر او پس الهیت
قادر و عالم باشد بر جمیع مکونات وَاَنَّ مَا يَدْعُونَ و بسبب آنست که آنچه شما می پرستید ای مشرکان و حفص بیا میخواند
یعنی آنچه میخوانند و می پرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ بجز از خدای از اصنام هُوَ الْبَاطِلُ باطل و معدوم است در حد
ذات یا باطل در الوهیت وَاَنَّ اللّٰهَ و بسبب آنکه خدای تعالی هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر همه اشیا و متعالی از اشباه
و انداد و اضداد الْكَبِيرُ بزرگوارتر از آنکه او را شریکی باشد چه شأن او اعلی است از ماسوی و اکبر است ما عدی
و جمیع ممکنات در جنب عظمت و جلالت او در نهایت حقارت و صغارند و در غایت افتقار و مذلت اَلَمْ تَرَ
آیا ندیدی و ندانستی یعنی البته دانسته اَنَّ اللّٰهَ که خدای اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان مَاءً
آبی را فَتُصْبِحُ الْاَرْضُ پس گشت زمین مُخْضَرَّةً سبز و خرم گشته بعد از پژمردگی و افسردگی و خشکی اِنَّ اللّٰهَ بدرستی
که خدای لَطِيفٌ لطف کننده است یعنی رسیده است لطف و فضل او بجمیع آفریدگان که از جمله آن رویانیدن گیاه است
تا ایشان از آن روزی خورند خَبِيرٌ داناست بحال روزی یابنده است علم او بدقایق همه اشیا که بر غیر او متعذر است
علم بآن و آگاه است بمصالح و منافع همه بندگان یا لطیف است بارزاق همه بندگان که روزی ایشان بوجهی بایشان میرساند

که از آن خبر ندارند

که از آن خبر ندارند و خبیر است بآنچه در قلوب ایشانست لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست
وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمینها یعنی خالق و مالک همه علویات و سفلیاتست وَاِنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدای لَهُوَ
الْغَنِيُّ هر آینه اوست بی نیاز در ذات خود از ماسوی الْحَمِيدُ ستوده شده یعنی مستوجب ستایش بصفات
و افعال خود سزاوار آنکه همه کس او را بستاید اَلَمْ تَرَ آیا ندانستی یعنی هر آینه دانسته اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای سَخَّرَ لَكُمْ
مسخر گردانید و رام ساخت برای شما مَا فِي الْاَرْضِ آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی هر چه بآن
منتفع شوید وَالْفُلْكَ و رام گردانید مر شما را کشتیها و گویند مراد بما فی الارض مراکب بر است عطف بر مقابله یعنی
مسخر شما گردانید چهارپایان را برای سواری و کشتیها را که مراکب بحر است تا بر آن نشینید تَجْرِي فِي الْبَحْرِ میروند در
دریاها بِاَمْرِهِ بفرمان او وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ و نگاه میدارد خدای آسمان را از آنکه میل کند اَنْ تَقَعَ از آنکه بیفتد عَلَى
الْاَرْضِ بر زمین یعنی بر صورتی آفریده که بر زمین نیفتد اِلَّا بِاِذْنِهِ مگر بمشیت و خواست او که در آن وقت ما
آلات حفظ آن از آن منع نماید و بر زمین افتد و این در روز قیامت است و واضح آنست که آسمان بالذات
نگهدار خود نیست بقرینهٔ اِلَّا بِاِذْنِهِ و لیکن حق تعالی بمحض قدرت کاملهٔ خود آنرا نگهداشته است از سقوط و روز قیامت که
ارادهٔ افتادن داشته باشد البته بیفتد اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ بدرستی که حق تعالی بمردمان لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ هر آینه مهربانست
و غنایت که اسباب استدلال وحدانیت و قدرت باهرهٔ خود بدیشان مینماید و ابواب منافع بر روی مقاصد
ایشان میگشاید و انواع مضار از ایشان رفع مینماید وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه اَحْيَاكُمْ زنده کرد شما را بعد از آنکه نطفه
بودید که از قسم جماد است ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس میراند شما را چون اجل در رسد و عمر باتمام رسد ثُمَّ يُحْيِيكُمْ
پس زنده گرداند شما را در روز قیامت برای جزای کردار اِنَّ الْاِنْسَانَ لَكَفُورٌ بدرستی که آدمی ناسپاس است
که با وجود چنین نعمتها که او سبحانه بدیشان عطا فرموده پرستش غیر او میکنند و منعم حقیقی خود را فراموش کرده
و منکر نعمت او میشوند لِكُلِّ اُمَّةٍ مر هر گروهی را از اهل ملت ماضیه و حاضره جَعَلْنَا مَنْسَكًا ایشان [illegible]
آنند و عمل نمایندگان بان بروجه الفت و رغبت و اصل منسک جائیست که مردم الفت گرفته باشند بآن
برای عبادت یا بامری از امور خیر و نزد بعضی مراد بمنسک عید است یعنی از برای امتی تعیین کرده ایم که
نگهدارندهٔ آنند و بجای آرندگان مراسم آن فَلَا يُنَازِعُنَّكَ پس باید که نزاع نکنند ارباب ادیان با تو فِي الْاَمْرِ
در کار دین یعنی التفات مکن بقول ایشان و ایشان را تمکین مده از آنکه با تو مناظره کنند که مؤدی بمنازعت شود چه مناظره
نفع نمیدهد مگر بطالب حق و ایشان اهل عناد اند و لجاج مراد کفار خزاعه بودند که جهال آن قوم بودند و هیچ وجه
طریق حق را میل نشدند و خبر از کیش خود هم نداشتند و در نهایت عناد و جحود بودند وَادْعُ و بخوان مردمان را
اِلٰى رَبِّكَ بتوحید و عبادت آفریدگار خود اِنَّكَ بدرستی که تو لَعَلٰى هُدًى مُسْتَقِيمٍ هر آینه بر راستی که موصل است بحق
یعنی چون شریعت تو ناسخ جمیع شرایع است پس همه را بشریعت خود دعوت کن که منهج مستقیم است و هادی بدار
جنت نعیم و ثواب عظیم وَاِنْ جَادَلُوكَ و اگر جدال کنند با تو و خصومت ورزند از روی لجاج و عناد و از
نزاع ممتنع نشوند با آنکه حق ظاهر شده و حجت بر ایشان لازم و جازم گشته فَقُلِ اللّٰهُ اَعْلَمُ پس بگوی که خدای داناتر
است بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عناد و جدال باطل بر آن شما را جزا خواهد داد و در زاد المسیر آورده که این آیه
به آیة السیف منسوخ است اَللّٰهُ يَحْكُمُ خدای حکم کند بَيْنَكُمْ میان شما ای مؤمنان و کافران يَوْمَ الْقِيٰمَةِ در روز
رستخیز فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ در آنچه هستید که در آن تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنید امروز از امر دین و حکم حق تعالی در آن روز بر اینوجه باشد

که عوض آن به جات ثواب درآرد و کافر را در درکات عقاب افکند همچنانکه در دنیا حکم کرده میان حق و باطل
و امتیاز آن نموده بیکدیگر از دلایل واضحه حق تعالی درین آیه طریق ادب را باهل ایمان آموخته که اگر کسی از منکران
با ایشان جدال کند و استماع حجج بینه نکند از جمله عناد و لجاج ایشان با او منازعه ننموده حواله او را با حکم خدا کنند
و با او گویند که در قیامت ظاهر گردد که محق و مبطل از ما و شما کیست بجهة تسلیه خاطر سید عالم صلی الله علیه و آله
میفرماید اَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانسته یعنی البته دانسته اَنَّ اللهَ یَعْلَمُ اینکه خدای تعالی میداند مَا فِی السَّمَاءِ آنچه در
آسمانهاست از عجایب علویه وَالْاَرْضِ و آنچه در زمین است از غرایب سفلیه و هیچ چیز برو پوشیده نیست اِنَّ ذٰلِكَ بدرستیکه
آنچه در آسمان و زمین است نوشته شده است فِی کِتَابٍ در لوح محفوظ که نزد ماست قبل از آنکه حادث شود و هرگاه ما عالم
باشیم بهمه اشیا و حافظ آنکه از جمله مجادله و منازعه کفار قریش است بر عملکین واند و هنالک متو از قول و فعل ایشان که ما عالمیم
بآن و حفظ آن نموده بآن جزا خواهیم داد اِنَّ ذٰلِكَ بدرستیکه علم بهمه اشیا عَلَی اللهِ یَسِیرٌ بر خدای تعالی آسانست وَیَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللهِ و می پرستند کفار مکه بجز از خدای مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ آنچیزیرا که خدای تعالی پرستش آنرا سُلْطَانًا
حجتی و برهانی که دلالت کند بر جواز عبادت آن وَمَا لَیْسَ لَهُمْ و نیست آنچیزی مر ایشانرا بِهِ عِلْمٌ بآنچیز
دانشی یعنی نه علم ضروری دارند و نه علم استدلالی عقلی و نقلی بر پرستیدن آنچیز بلکه از محض جهل و
تقلید می پرستند او را وَمَا لِلظَّالِمِینَ و نیست مر ستمکارانرا که در گذشته اند از طریق حق و مرتکب ظلم
عظیم شده اند که شرکست مِنْ نَصِیرٍ هیچ یاری که مذهب ایشانرا بصواب آورد یا دفع عذاب کند از ایشان
بعد از آن از شدت عناد ایشان خبر دهد که وَاِذَا تُتْلٰی عَلَیْهِمْ و چون خوانده میشود بر ایشان آیَاتُنَا
آیتهای ما که قرآنست بَیِّنَاتٍ در حالتیکه آن آیتهای روشنند و هویدا یعنی دلالت واضحه دارند
بر عقاید حقه و احکام الهیه بی تناقض و اختلاف و اختلال تَعْرِفُ میشناسی ای محمد فِی وُجُوهِ
الَّذِینَ کَفَرُوا در رویهای آنانکه نگرویده اند الْمُنْکَرَ انکار و ناشناخت یعنی چون قرآن بر کافران خوانی
اثر کراهت و نفرت در روی ایشان بر بینی از غایت خشم و عناد و لجاج که با حق دارند یَکَادُونَ یَسْطُونَ
نزدیک باشند که از فرط غضب و غیظ بر جهند و بگیرند بشدت هر چه تمامتر بِالَّذِینَ یَتْلُونَ عَلَیْهِمْ
آنانرا که میخوانند بر ایشان آیَاتِنَا آیتهای ما را و بزنند و هر نوع اذیت و بدی که توانند بدیشان رسانند
قُلْ بگو ای محمد بایشان که اَفَاُنَبِّئُکُمْ آیا خبر دهم شما را بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِکُمْ ببدتر از آنکه میخواهید بخوانندگان
قرآن النَّارُ آن آتش دوزخ است که سخت و مکروه تر است از غیظ و اخذ شما وَعَدَهَا اللهُ وعده
داده است آن آتش را خدای الَّذِینَ کَفَرُوا آنانرا که نگرویده اند وَبِئْسَ الْمَصِیرُ و بد موضع بازگشتی است
آتش خلاصه معنی آنست که ای کافران شما بجهة آنکه مؤمنان آیات قرآنی بر شما میخوانند غرتر خشمناک و غضبناک
میشوید که میخواهید دست بر ایشان بگشایید و انواع ضرر و آزار بر ایشان رسانید پس حال شما در شدت
غضب و غیظ چگونه باشد در وقتیکه آتش دوزخ را ببینید که مراتب بدتر و سخت تر از آن بعد از آن
خطاب بایشان کرده میفرماید که یَا اَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان ضُرِبَ مَثَلٌ زده شده است مثلی برای
عبادت شما مر بتانرا فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید و گوش فرا دارید مر آن مثل را بگوش و هوش و در آن تأمل
نمایید و مراد بضرب مثل درینجا بیان قصه عجیب است و آنست اِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ بدرستیکه آنانرا
که میخوانند از بتان و آن سیصد و شصت بت بودند بر حوالی خانه کعبه نهاده یعنی این بتان که میپرستید
مِنْ دُونِ اللهِ بجز از خدای لَنْ یَخْلُقُوا ذُبَابًا هرگز نیافرینند یعنی قادر نباشند که بیافرینند مگسی را با وجود

خوردی وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ و اگرچه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای آفریدن آن وَاِنْ یَسْلُبْهُمُ
الذُّبَابُ و اگر برباید مگس از ایشان شَیْئًا چیزیرا از طیب و عسل و غیر آن که بدیشان آلوده باشد
لَا یَسْتَنْقِذُوهُ نتوانند رهانیدن آنرا یعنی باز نتوانند ستدن آنچیزرا مِنْهُ از مگس رسم مشرکان آن بود که
آن بتانرا بعسل و بوی خوش می اندودند و درهای بتخانه بر ایشان می بستند مگسان اندرون
در آمده آنها را میخوردند و بعد از چند روز که اثر عسل و طیب در آن بتان نبودی شادی میکردند
که خدایان ما آنها را خورده اند حق تعالی از ضعف و عجز بتان خبر داد که آنها نه بر آفریدن مگس قادرند
و نه بر دفع ایشان از خود و حکم بجهالت ایشان کرد که شریک ساختند بخدای که قادر است بر جمیع مخلوقات
و متفرد در ایجاد همه موجودات صورتهایی را که عاجزترین همه اشیااند و بجهة غایت عجز قادر نیستند
بر خلق کمترین آفریدگان و خوارترین ایشان و اگرچه همه مجتمع شوند بر آن بلکه قدرت ندارند بر دفع ایشان
از خود و خود را از آنها نمیتوانند که برهانند ضَعُفَ الطَّالِبُ سست و عاجز است جوینده یعنی مگس که
رباینده طیب و عسل است از بتان وَالْمَطْلُوبُ و ضعیف است طلب کرده شده یعنی بت در کمال عجز
و یا سست و عاجز است پرستنده و پرستیده شده که مشرکست و بت پرست و بحقیقت معبود و مشرک
بمراتب ضعیفترست و از مگس چه بتان از قسم جمادند و مشرک و مگس از نوع حیوان مَا قَدَرُوا اللهَ
تعظیم نکردند کفار خدای را حَقَّ قَدْرِهِ آنچه سزای تعظیم اوست یا او را نشناختند چنانچه
حق شناختن او باشد یا وصف نکردند او را بآنچه لایق او باشد چه اگر او را شناختندی و مرتبه عظمت
و بزرگواری او را دانستندی با و شریک نساختندی چیزیرا که در نهایت زبونی و عجز است و مروی است
که مالک بن ضیف و کعب بن اشرف با جمعی از یهود گفتند که خدای تعالی عالم را در شش روز آفرید پس روز شنبه
برای آسایش بر پشت تکیه کرد حق تعالی این آیه فرستاد که یهود تعظیم نکردند خدایرا چنانچه حق تعظیم اوست
که رنج و تعب را نسبت با و دادند محققان گفته اند که همچنانکه اهل شرک و کفر بحق معرفت او نرسیده اند
و او را چنانچه سزاوار باشد ندانستند و بجهة این بد و شرک آوردند و نسبت عجز و ضعف و تعب با و را
دادند اهل علم نیز بحقیقت معرفت او نبردند زیرا که حاجب درگاه وَلَا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْمًا کسی را در
حوالی بارگاه کبریا راه نمیدهد و بستر نبوت و حقیقت خود هیچ راه نمایی را نمیدهد و اسطی گفته
لا یعرف حق قدره الا هو حق قدر او را جز او نداند و بستر معرفت او جز او پی نبرد میان او
و ما سوای او هیچ نوع نسبتی نیست تا بطریق معرفتش شروع توان کرد و معرفت بی مناسبت
از قبیل محالاتست ؛ ما للتراب و رب الارباب ؛ چه نسبت خاک را با حضرت پاک ؛ و تفکروا
فی آلاء الله و لا تتفکروا فی ذات الله دلالتی واضح است بر این ؛ عقلها عاجزند از اوصافش
فکر بیهوده میزند لاف ز جلالت عظمته و عظم شانه اِنَّ اللهَ بدرستیکه خدای لَقَوِیٌّ هر آینه تواناست بر خلق
همه اشیا عَزِیزٌ غالبست بر همه چیزها که هیچ چیز برو غالب نتواند شد و خدایان شما ای مشرکان عاجزند
و ذلیل ترین همه ممکنات و مغلوب و مقهور همه کاینات پس بچه وجه ایشانرا بحق تعالی نسبت میدهید و نام
خدا بر ایشان می نهید اَللهُ یَصْطَفِی خدای میگزیند مِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ رُسُلًا از فرشتگان فرستادگانرا
که واسطه باشند میان وی و پیغمبران وی برسانیدن وحی چون جبرئیل و میکائیل وَمِنَ النَّاسِ
و از آدمیان که پیغمبرانند تا خلق را با و دعوت کنند اِنَّ اللهَ سَمِیعٌ بدرستیکه خدای شنواست گفتار

پیغمبر ازاد در وقت تبلیغ رسالت بَصِيرٌ بينا بحال او در ردّ و قبول دعوت این آیه ردّ انکار مشرکانست که میگفتند
رسول خدا از جنس بشر نشاید و بیان آنکه رسولان خدا بر دو نوعند ملایکه و بشر و در بعضی تفاسیر آمده که مشرکان
بر سبیل انکار میگفتند که آیا خدا محمد را از میان بر گزید که یتیم ابو طالبست و کتاب بر وانزال نمود حق تع ردّ انکار
ایشان نمود که این چه انکار و تعجبست حق تع بر میگزیند از فرشتگان آنرا که خواهد چون جبرئیل و میکائیل و غیر
ایشان و از آدمیان آنرا که اراده فرماید چون نوح و ابراهیم و غیر ایشان یَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ میداند آنچه در
پیش آدمیانست از عملهایی که کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست از کارهایی که خواهند کرد وَإِلَى اللَّهِ و
بسوی خدا تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده میشود همه کارها و کسی که باین صفت متصف باشد هیچکس را نرسد
که در حکمتها و مصلحتهای او و تدابیر اختیار رسولان از آدمیان و فرشتگان اعتراض کند و بعد از اثبات
وحدانیت خود و نفی شرکت از خود بندگان را بعبادت خود میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی
که گرویده اید ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا رکوع و سجود کنید که از ارکان افعالست مرویست که در اول اسلام در نماز
همچنین نشستن و برخواستن بود بدین سبب آیه رکوع و سجود داخل شد و از جمله مواضعی که قاریرا سنت است
سجده کردن نزد تلاوت این آیه است باتفاق ما این سجده واجب نیست در حین تلاوت این چه مراد امر است
برکوع و سجود در نماز مطلقا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ و بپرستید آفریدگار خود را در جمیع آنچه بدان متعبّد بدانید
نماز و روزه و حج و زکوة و جهاد وَافْعَلُوا الْخَيْرَ و بکنید نیکویی را یعنی عملی را که در شرع پسندیده باشد
و مزیت و رجحانی داشته باشد بر افعال مباحه چون نوافل طاعات و صله ارحام و مکارم اخلاق و امثال آن
حق تع اول مؤمنانرا بصلوة دعوت کرده که ذکر خالص است و اعظم عبادات و بعد از آن بمطلق عبادت امر
فرموده و اگر چه امر بعبادت شامل این نیز هست امّا بجهت شرف و مزیت و فضیلت نماز را ذکر کرده و مقدم داشته
و بعد از آن بر سبیل عموم و ترغیب بندگان کرده بر سایر خیرات بجهت آنکه بندگان تکیه بر عمل خود نکنند و بکثرت
طاعات مغرور نشوند میفرماید که لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید و آیه مذکوره اگر چه
امر بجهاد نیز بود امّا چون جهاد موجب هدم بنیاد کفر و شرکست و سبب اعلان کلمه اسلام که توحید است و باعث
اظهار شعایر ایمان از بجهت او را بذکر ممتاز کرده از آن همچنانکه نماز فرمود وَجَاهِدُوا و جهاد کنید با دشمنان خدا
و اگر چه پدران و پسران شما باشند فِي اللَّهِ در راه خدا و محض فرمان برداری او حَقَّ جِهَادِهِ چنانچه سزاوار جهاد
باشد یعنی نیت جهاد را خالص سازید از برای رضای خدای تعا و امتثال امر او و اصلا آنرا بغرضی دیگر آلوده
مسازید و کمال جدّ و جهد در آن مرعی دارید و اکثر مفسران حمل جهاد کرده اند در این مقام بر جمیع اعمال طاعت
و حق جهاد یعنی نیت خالص و صادق در جمیع عبادات و جدّ و جهد نمودن و مبادرت کردن بر اقسام طاعت
تفسیر کرده اند و از عبد الله مبارک مرویست که آن جهاد است با نفس امّاره که دشمن باطنست همچنانکه کفار
که از دشمنان ظاهر اند چنانچه حضرت رسول صلّی الله علیه و آله بعد از رجوع جنگ تبوك فرمود که رجعنا من الجهاد
الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی رجوع کردیم از جهاد اصغر که محاربه است با کفار بجهاد اکبر که مجاهده است با نفس
که بزرگترین دشمن اینکس است همچنانکه آنحضرت فرمود که اعدا عدوك ما بین جنبیك یعنی دشمن ترین دشمن تو آنکس است
که میان هر دو پهلوهای تست که آن نفس است قشیری گفته که حق جهاد آنست که یک چشم زدن از مجاهده باز نه ایستد
زیرا که از وی هیچ وجه ایمن نتوان بود در هیچ وقت هُوَ اجْتَبَاكُمْ او سبحانه بر گزید شما را برای نصرت دین خود

پس بر جهاد اصغر

پس بر جهاد اصغر و اکبر ثابت قدم و راسخ باشید وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ و نساخت و مقرر نکرد بر شما فِي الدِّينِ
مِنْ حَرَجٍ در دین هیچ تنگی یعنی احکام دین را بر شما تنگ فرا نگرفت و تکلیف ما لا یطاق نفرمود شما را در آن
بلکه بوقت ضرورت رخصتها فرمود چون رفع تکلیف جهاد در حالت مرض و رخصت افطار روزه و قصر نماز
در سفر و جواز تیمم در وقت نیافتن آب و خوردن میته در حالت خوف تلف نفس و نیافتن طعام حلال و غیر آن
و مثل اینست آیه يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ از ابن عباس معنی این آیه را پرسیدند فرمود مراد آنست که خدای
تعا دین اسلام را بر امت مرحومه سهل و آسان گردانید و ایشانرا از گناه خلاصی داد بکفارت بخلاف بنی اسرائیل
که کفارت ایشان رفع گناهان ایشان نمیکرد و شداید تکالیف ایشان بمراتب زیاده از این امت بود پس حق تع در دین
اسلام تنگ گیری نکرد همچنانکه بر امت عیسی بلکه توسیع فرمود که مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ مانند و واسع گردانید ملت
پدر شما که ابراهیم است و تنگ نکردن در آن چنانکه با بنی اسرائیل و یا معنی آنست که پیروی کنید و لازم خود گردانید
ملت پدر خود را که ابراهیم است و چون عرب از ذریت اسمعیل بودند که پسر ابراهیم است از این جهت ابراهیم را پدر ایشان
خواند و یا آنکه وی پدر پیغمبر ماست و آنحضرت در حکم پدر امت است و پدر پدر بحکم پدر داد و ابوت پیغمبر ما نسبت
بامت باعتبار آنست که وی سبب حیوة ابدی ایشانست و منشا وجود ایشان بر وجه متعدیه در آخرت و مراد از
ملت ابراهیم احکام شریعت اوست که موافق شریعت پیغمبر ماست چه رسول بشرع هیچ پیغمبر متعبّد نیست و نبوده
ذکر ملت وی بجهت آن فرمود که تا همه مردمان باین شریعت رغبت کنند چه طبیعت بموافقت آثار آبا و اجداد
مایلند هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ خدای نام نهاد شما را مسلمانان مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن در کتب منزله وَفِي
هَٰذَا و در قرآن نیز و یا ابراهیم شما را مسلمانان نام نهاد در زمان خود و در زمان نیز چه در قرآن مذکورست که
ابراهیم گفت وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ و اول اوضح است و بر هر تقدیر بر شما تسمیه یافته اید بمسلمین لِيَكُونَ
الرَّسُولُ تا باشد پیغمبر یعنی محمد در روز قیامت شَهِيدًا عَلَيْكُمْ گواه بر شما بر آنکه کدام از شما طاعت نموده بدین اسلام و کدام عصیان
ورزید و قبول آن نکرده وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ و تا باشید شما گواهان بر مردمان بر سانیدن انبیاء دعوت
حق را بایشان یعنی چون پیغمبر بایمان و اطاعت شما گواهی داده و تعدیل شما نموده پس شما گواهی دهید بر وجه عدالت بر امم ماضیه
بآنکه رسولان تبلیغ دعوت کردند و ادای رسالت پروردگار خود نمودند بایشان و آنانکه قبول آن نکرده اند مستوجب دوزخ
و عذاب جحیم و جماعتی که ایمان آوردند با و مستحق جنت نعیم اند و این اشرف مراتب شماست و چون حق تع شما را باین کرامت
خاص گردانید و این مرتبه و منزلت کرامت فرمود فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بپای دارید نماز را بجهت تعظیم امر او و سپاس داری
بر آنچه بشما کرامت فرموده و آنرا ارزانی داشته وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را برای شفقت بر خلق خدای یعنی
بانواع طاعت بدنی و مالی متقرب بخدا شوید بجهت خاص گردانیدن خدای تع شما را باین فضل و کرامت وَاعْتَصِمُوا
بِاللَّهِ و چنگ در زنید بفضل خدای یعنی در همه امور خود اعتماد بر و کنید و یا بدین او اعتصام نموده بر آن استقامت
ورزید هُوَ مَوْلَاكُمْ اوست یار بندگان و متولی کار درماندگان و سالک امر جمیع آفریدگان و طاعت کنندگان
و پیروی نمایندگان فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ پس نیکو یار و خداوندیست او وَنِعْمَ النَّصِيرُ و نیکو مددکاری و یاوری
بیاری عیبها بپوشد و بمددکاری گناهان ببخشد و بولایت روز بر قرار خوبه بندگان مستمر دارد و اگر چه در حق او
عصیان ورزند و بنصرت محتاجانرا دستگیری کند پس یاری از وی خواه که از یاری در نماند و مددکاری از وجوی که از مددکاری
عاجز نگردد چه در ولایت و حکومت بی نظیر است و در نصرت بی مثل بت از یاری خلق بگذر رای مرد خدای

سورة المؤمنون
تسع وتسعون آیه

یاری طلب آنجا نکه از روی وفا. کار تو تواند که بسازد همه وقت. دست تو تواند که بگیرد همه جای

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که هر که سورة المؤمنون را قرآءت کند ملائکه مقربین
ویرا بشارت دهند بروح وریحان ودر وقت آمدن ملک الموت بقبض او ویرا مژده دهند بچیزی که چشم او بدان روشن کرده
ودل او بآن شادمان وخرم شود وبنشاط تمام روح از او مفارقت نماید وواصل شود بدار السلام واز ابو عبد الله علیه السلام
روایتست که هر که سورة المؤمنون را بخواند حق تعالی ختم کار او را بسعادت خود مقرون دارد وهر که در هر جمعه بقرآءت آن
مداومت نماید منزل او با پیغمبران مرسل در فردوس اعلی باشد واز حضرت رسالت مرویست که ده آیه بر من نازل شده که هر که
قرآءت کند ببهشت رود وبعد از آن از اول این سوره تلاوت فرمود تا ده آیه را تمام کرد ونیز از آنحضرت منقولست که فرمود
اول این سوره وآخر آن از گنجهای بهشت است هر که عمل کند بسه آیه از اول این وپند گیرد بچهار آیه از آخر آن ناجی ورستگار
گردد وچون حق تعالی ختم سورة الحج بامر مکلفان بعبادت وافعال خیر بطریق اجمال افتتاح این سوره کرده بتفصیل آن مجمل
تبیین آن افعال نمود وامر فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون بدرستی که رستگار شدند
وبمقاصد دنیوی واخروی خود رسیدند گرویدگان بخدا ورسول الذین هم آنانکه ایشان فی صلوتهم خاشعون
در نماز خود ترسکاراند از خدای ومتزلزل ومتواضع در آن وچشم بر موضع سجده نهادگان وبدل بدرگاه مناجات
حاضر شدگان آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در وقت ادای نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون این آیه نازل شد
نظر بموضع سجده گماشت وبهیچ جهت دیگر نظر نینداخت ودر لباب گفته که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد
مگر در مکه معظمه که در خانه مکرمه باید نگریست چه نظر در آن عبادتست وگفته اند که خشوع آنست که مصلی نداند که بر دست راست
وچپ او کیست ودر بحر الحقایق مذکور است که خشوع در ظاهر آنست که سر به پیش افکند ودیده را از التفات بچپ وراست
منع کند وقرآءت او اندوی حضور قلب بود ودر باطن آنکه خواطر وحواس را منع کند از ماسوی وبالکلیه توجه نماید
بمولی ودر بحر شهود مستغرق گشته از شعله آثار ظهور انوار جلال بگدازد وتحقیق گفته اند که در نماز اول از خود بیخبر
باید شد پس طالب وصول بقرب یار باید گشت چنانچه در اخبار صحیحه متواتره آمده که پیکان مخالفین در بدن اطهر
امیر المؤمنین علیه السلام نشست واز غایت وجع نتوانستند که آنرا بیرون آورند صورت حال معروض حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله وسلم داشتند فرمود که وقتی که او در نماز باشد پیکان را از بدن اطهر آن سرور بیرون کشید چه در اعمال
توجه او بحضرت عزت بر وجهیست که خود را فراموش میکند پس در آن حال که بنماز مشغول شد جراح را آورده اند وپیکان را از
بدن اطهر آنسرور بیرون آوردند وخون بسیار بر سجاده آنحضرت ریخته شد چون از نماز فارغ شد آن خون را مشاهده فرمود
پرسید که این چیست گفتند که چون که پیکان را از بدن شما بیرون آوردیم خون از جراحت بیرون آمد فرمود بخدائی که جان
علی در قبضه اقتدار اوست که در نماز بودم واقف نشدم که در وقت بدن مرا شکافتند وپیکان را بیرون آوردند از
رسول خدا صلی الله علیه وآله روایتست که چون بنده در نماز بایستد خدای تعالی بنظر رحمت بوی نگرد وچون بجای دیگر
نگرد حق تعالی گوید ای بنده من بتو مینگرم تو بکه مینگری روی بمن کن که از من بهتری نیست عطا گوید خشوع در
نماز آن باشد که بجوارح خود بازی نکند وخود را باز نکشد ودهن دره نکند وانگشتان باز پس نشکند در خبر
آمده که رسول خدا مردی را دید که نماز میکند ودست بر محاسن خود فرود می آرد فرمود اگر دل این مرد خاشع
بودی اعضای وی نیز خاشع بودی ابو ذر غفاری رحمة الله علیه از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده
که چون یکی از شما روی بنماز آرد رحمت خدا روی باو آرد پس باید که بسنگریزه مسجد وغیره بازی نکند حسن بصری

مرد را دید

مرد را دید که بسنگریزه مسجد بازی میکند در تعقیب نماز گفت بار خدایا حور العین را جفت من گردان
حسن گفت بد خواستگاریست که میکنی از خدا طلب حور العین میکنی وبدست بازی میکنی واسطی گفته که
خشوع در نماز خاص وخالص کردانیدن نماز است برای خدا نه بقصد طمع ثواب وخوف عقاب چنانکه
امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده که پرستش ترا نه بترس آتش دوزخ وطمع ثواب میکنم بلکه ترا از اهل عبادت
وپرستش یافتم وبجهت این پرستش تو کردم ونیز در صفت اهل ایمان میفرماید والذین هم ومؤمنان
آنانند که ایشان عن اللغو از آنچه بیهوده وبیفایده است از گفتار وکردار واعمال وافعال معرضون
اعراض کنندگانند ودوری کرده گانند از ابن عباس مرویست که تفسیر لغو را باطل کرده اند ونزد حسن
بصری مراد بلغو جمیع معاصی است واین درست قول ابن عباس احسن است واز ابو عبد الله نقل است
که اعراض از لغو آنست که شخصی از روی بهتان امر باطل را بتو نسبت دهد وچیزی که در تو نباشد
بر تو بندد وتو خالصا لله وقربة الی الله بجواب او التفات نکنی واز او اعراض نمائی وقشیری گفته
که هر چه برای خدا نیست حشو است وآنچه از خدای باز دارد سهو است وآنچه بنده را در حظ باشد
لهو است وآنچه از خدای نبود لغو است وحقیقت آنست که لغو هر چیزیست که بهیچ کاری نیاید وفایده
بر آن مترتب نشود از اقوال وافعال چنانچه در اول مذکور شد والذین هم وآنانکه ایشان لفروجهم
مر فرجهای خود را حافظون نگاه دارندگانند یعنی ضبط نمایندگان آنرا ومنع کنندگانند از مباشرت
ومجامعت وموافقت الا علی ازواجهم مگر بر زنان منکوحه خود او ما ملکت ایمانهم یا بر آنکه
مالک شده اینان از دستهای ایشان یعنی کنیزان فانهم پس بدرستیکه ایشان که اقدام نمایندگانند بر زوجات
وکنیزان خود غیر ملومین ملامت کرده نشده اند مگر بجهة امر عرضی که آن حیض است ونفاس
وروزه واحرام واعتکاف وغیر آن از عروض موانع شرعیه فمن ابتغی پس هر که جوید برای مباشرت وراء
ذلک غیر زنان وکنیزان خود فاولئک پس آنگروه جویندگان هم العادون ایشان در گذرندگانند از حلال بحرام واستمنا بید واتیان بهایم نیز از آن گروهند واز حد شرع بیرون رفتگان
والذین هم وآنانکه ایشان لاماناتهم مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را در آن امین ساخته باشند
از امانات وودایع وشهادت خلق یا آنچه امانات حق است چون نماز وروزه وغسل جنابت وامثال
آن وعهدهم ومر عهدهای خود را که با خلق یا با حق بسته اند از نذور وعقود راعون رعایت
کنندگانند یعنی نگهداشت آن میکنند وشبهه نیست در وجوب وفا نمودن بجمیع نذور وامانات
وعهود والذین هم وآنانکه ایشان علی صلواتهم بر نمازهای خود یحافظون محافظت میکنند
یعنی بدان مداومت نموده وبشرایط وآداب وارکان آن در اوقات ادا میکنند ومحافظت غیر
خشوع است پس موجب تکرار نباشد اولئک آنگروه مؤمنان که جامع این شش صفت اند ذکر این
کرده شد هم الوارثون ایشان میراث برندگانند یعنی سزاوار اینکه اسم میراث وارث بر ایشان
اطلاق کنند نه غیر ایشان پس در بیان آنچه آنرا بمیراث برند میفرماید که الذین یرثون الفردوس
آنانکه از روی استحقاق میراث برند فردوس را که بلندترین جایهای بهشت است همچه استحقاق وارث
بمیراث بجهة نسبت وگویند مراد آنست که ایشان منازل اهل دوزخ را در جنت میراث گیرند چنانکه

در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آمده که هیچکس از شما نباشد مگر که او را دو منزل باشد یکی در
بهشت و دیگری در دوزخ پس اگر هیرد در دوزخ در آید بجهة عصیان اهل بهشت منزل او را
میراث گیرند در روضه جنان و در دار المسیر آورده که بهشت را در نظر کفار در آرند و مقام های
ایشان اگر ایمان آوردندی نامزد ایشان شدی بایشان نمایند و در مشاهد ایشان آنرا باهل
باهل بهشت دهند تا حسرت ایشان زیاده کردد هُمْ ایشان که وارثان فردوسند فِیهَا
خَالِدُونَ در آن منازل جاوید مانند کانند که هرگز از آن موضع باکرامت بیرون نیایند و در روایت
آمده که حق تعالی فردوس را بنا کرد از خشت طلا و نقره ملاط آن خشتها بجای کل مشک از فر نهاد و فواکه
لذیذه و ریاحین طیبه را در آنجا غرس فرمود و چون بیان نعمت جنت فرمود برای اهل ایمان تنبیه
ایشان نمود بر نعمت دنیوی بر ایشان فرمود که وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که آفریدیم ما آدم را
مِنْ سُلَالَةٍ از خلاصه نقاوه بیرون کشیده شده مِنْ طِينٍ از کل مراد آدم است که ابو البشر است
یا مراد اسم جنس است زیرا که همه آدمیان مخلوق شده اند از سلالتی که نطفه شده ا نگر چه نطفه از نباتات
حاصل شده و بی واسطه چون حنطه یا بواسطه چون لحوم حیوانات که تولد از حیوانات بطن آدم است
زیرا که وی از آن مخلوق گشته و سلاله نطفه او یعنی بیافریدیم آدمیان از منی که بیرون آمد از کل
که آدم است ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً پس کردانیدیم نسل آدم را از نطفه یعنی آفریدیم ذریت او را
از آب منی یا کردانیدیم سلاله را بنطفه بنابر تفسیر ثانی فِي قَرَارٍ مَكِينٍ نطفه قرار گرفته در قرار
گاه استوار یعنی رحم که محفوظ است از ضعف ماسکه حاصل که سفر ماید ما نطفه را در رحم جا دادیم
و تا چهل روز در آنجا نگاه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ پس کردانیدیم آن نطفه سفید را علقه
یاره خون سرخ بسته تا چهل روز دیگر کردانیدیم آن خون بسته را مضغه اعتقاد گوشتی که یکبار
بخایند چهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ پس ساختیم آن گوشت را عِظَامًا استخوان تا آنکه محکم کردانیم آنرا بعد از
سه اربعین فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا پس پوشانیدیم بر آن استخوانها گوشتی را یعنی گوشتی بر آن استخوان بر رویانیدیم
بعد از رستن عروق و اعصاب بر آن ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ پس بیافریدیم آنرا خَلْقًا آخَرَ آفریدن دیگر در شکم
مادر یعنی روح در دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه جماد بود یا صورت انسانی بر آن قابض کردانیدیم یا بعد از خروج
از شکم او را دندان و موی دادیم و از مقام شیرخوارگی بتدریج تربیت فرمودیم بغذاهای گوناگون و
بمراتب جوانی و دوموی و پیری رسانیدیم و تشریح ایجاد آدمی از ابتداء نطفه تا محل ولوج روح و
تفصیل آن حوالة منهج الصادقین است و بدانکه مخلوقات بر سه قسم اند یا همه روحانی محض اند و یا جسمانی
محض و یا مرکب از جسمانی و روحانی آنها که روحانی محض اند ملائکه اند که محض نورند و مبرا از صفات شهوت
و غضب و غیر آن از صفاتی که لازم جسمانیست و آنها که جسمانی محض اند مانند نباتات و معادن و قسم سیوم
که مرکب از جسمانی و روحانیست اگر روحانیت غالبست بر جسمانیت جنیانند و بعکس آدمیان حاصل که حق تعم
آدمی را از هفت مرتبه بحد انسانیت رسانیده اول سلاله دوم نطفه سیوم علقه چهارم مضغه پنجم عظام
ششم لحوم و این شش تعلق بجسد دارد و مرتبه هفتم ایلاج روح است در آن کما قال الله تعالی ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ
فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس بزرگست و بلند شان و عظمت و قدرت و حکمت خدای که أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ نیکوترین تقدیر

کند کانست

٤ ل

کنندگانست و اندازه نمایندگان چون انسان را از سلاله بحد انسانی رسانیدن و ترکیب دادن میان روح
و تن از عجیب ترین امور عجیبه و غریب ترین اشیاء غریبه است و مقرر است که روح نورانی علویست و جسم
ظلمانی سفلی و روح لطیف است و جسم کثیف پس ترکیب میان این دو ضد غریب از محالاتست پس این
ترکیب دلیل ظاهر است بر کمال قدرت و جلال عظمت صانع و لهذا حق تعم بعد از بیان خلق عرش و کرسی و لوح
و قلم و ملائکه و نجوم و سموات و ارضین ذات اقدس خود را این نوع ثنای ستایش نفرموده که بعد از آفریدن
انسان ذکر کرده و از این کلام تفضیل و تکریم ایشان بر غیر استشمام میتوان کرد آورده اند که عبد الله بن ابی السرح
کاتب وحی بود چون این آیه آمد حضرت فرمود آنرا بنویس چون انشأناه خلقا آخر بنوشت از روی تعجب
بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت فرمود این آیه را نیز بنویس که جبرئیل آنرا از
نزد ملک جلیل انزال نمود عبد الله با خود گفت اگر محمد پیغمبر است و قرآن برو وحی میکند من نیز پیغمبرم
که در دل من آیات قرآنی القا میکنند پس مرتد شد و از مدینه بمکه رفت و با کفار ملحق شد و این آیه در
باره او فرود آمد وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ و بنابر صحت روایت
این قدر از کلام معجز نیست و ممتنع نیست که موافق گفتار یکی از ما باشد لیکن این امر بر عبد الله مشتبه شد
و یا بجهة فرط نفاق آنرا بر خود مشتبه ساخت و مرویست که وی در روز فتح باز باسلام رجوع کرد و از
اهل ایمان شد و آیه مذکوره را از آیات احکام گرفته اند چنانچه در کنز العرفان تصریح بآن شده
و بیان تفصیل آن حواله منهج الصادقین است بیت گر تو خواهی که زین پری بویی : رو تماشای
آن گلستان کن : از حضرت رسالت صلعم منقولست که چون نطفه در رحم در آید حق تعم آنرا تا چهل روز
بحالت نطفه باز میگذارد و بعد از آن علقه میکرداند و تا چهل روز بر آن موضع میباشد و پس از آن آنرا مضغه میسازد
تا چهل روز بعد از آن فرشته میفرستد تا نفخ روح میکند در وی پس آنرا میفرماید تا مینویسد روزی او را و مدت
عمر او را و کردار او را و شقاوت و یا سعادت او را و این حدیث مشعر است بر آنکه کمال اعضا و تمامیت آن و
دمیدن شدن در آن و ولوج روح در آن بعد از مضی سه اربعین است ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما
بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آفرینش اعضا و زنده شدن و لوج روح لَمَيِّتُونَ هر آینه میرندگانند نزد انقضای
اجل پس البته مآل حال شما بمرگ خواهد کشید و بلا شبهه ساغر فنا از دست ساقی اجل خواهد چشید ثُمَّ
إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز تُبْعَثُونَ برانگیخته خواهید شد برای محاسبه و مجازات
و نیز بجهة بیان تعداد نعمتهای خود میفرماید بر بندگان که وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بدرستی و بتحقیق که آفریدیم زبر
سر شما سَبْعَ طَرَائِقَ هفت آسمان که بر طبق و طریقه یکدیگرند طبقه اول بالای طبقه و چنانی که هفت سموات را
طرائق گفته زیرا که راههای فرشتگانست و آمد و شد ایشان و یا آنکه طریق کواکبست و سیران یا باعتبار آنکه
غلظ هریک از آنها و ما بین آنها راههای دور است و مسافت دراز چه در خبر است که ما بین آسمانی تا آسمانی
پانصد ساله راه است و غلظ هریک از آنها همچنین وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ و نیستیم ما از این مخلوقی که آسمانست
غَافِلِينَ بیخبر که مر آنرا مهمل بگذاریم بلکه آنرا از خلل و زوال نگه میداریم و تدبیر امر آن میکنیم تا بوقتی که حکمت
ما تعلق گیرد بزوال آن و یا معنی آنست که ما از همه بندگان خود نا اهل و غافل نیستیم و بر خیر و شر و شرک و
کفر و کفران و طغیان و عصیان و انکار و جحود و عناد ایشان غافل نیستیم وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ

ماءً

ازآسمان آبی یعنی آب باران بِقَدَرٍ باندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ پس ساکن
کردانیدیم آن آب را یعنی ساکن و مستقر ساختیم آنرا در زمین یا بندریج از چشمه و کاریز بیرون آید و ازاینجا
معلوم میشود که هیچ آبهای زمین از عیون و انهار و قنات از آسمانست و در تبیان از ابن عباس نقل میکند که
پیغمبر فرمود که حق سبحانه و تعالی پنج جوی آب از یک چشمه از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل نهاده از آسمان فرو فرستاد
یکی سیحون که نهر هند است دوم جیحون که نهر بلخ است سیوم فرات چهارم دجله و این دو نهر عراق اند پنجم
نیل که نهر مصر است و آنها را بودیعه بکوهها داده و بقدر مصلحت خلق جاری میکرده اند و از بعضت که
میفرماید آب در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ و بدرستی که ما بردن آن آب و زایل
ساختن آن یا بالا بردن بوجهی که متعذر باشد استنباط آن لَقَادِرُونَ توانائیم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم
پس بر بقای آن شکر گذاری کنید تا آنرا بر حالت خود بگذاریم در اخبار آمده که بعد از خروج یاجوج و ماجوج
جبرئیل بزمین آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم و تابوت سکینه و پنج نهر که مذکور شد باسمان برد و بعد از آن
بروی زمین اثر هیچ خیری و برکتی نماند بقوله فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ پس بیافریدیم برای شما به سبب این آب جَنَّاتٍ
بوستانها مِنْ نَخِيلٍ از خرمابنان وَأَعْنَابٍ و از تاک بنان چون نخل و عنب در زمین حجاز از همه بیشتر است
از جهت تخصیص یاد این هر دو نمود و بعد از آن بر سبیل عموم فرمود لَكُمْ فِيهَا شما را در این بوستانها فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ
میوهای بسیار است غیر از تمر و عنب وَمِنْهَا و از آن بوستانها از اثمار و زروع آن تَأْكُلُونَ میخورید
روزیهای خود را وَشَجَرَةً تَخْرُجُ و بیافریدیم برای شما درختی یعنی درخت زیتون که بیرون می آید آن درخت
مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ از کوه سینا که کوه موسی است میان مصر و ایله و بر آن مناجات میفرمود و گویند این کوه
در فلسطین است و آنرا طور سینین نیز میگویند و اصح آنست که سینا اسم مکانیست که این کوه در آن واقع شده
و تخصیص این کوه بزیتون جهت آنست که اول کوهی بود که زیتون در آن روئیده بود و نیز اول درختی که در
زمین رست بعد از طوفان درخت زیتون بود تَنْبُتُ میروید این درخت بِالدُّهْنِ در حالتی که با آن
روغنست وَصِبْغٍ و نانخورش لِلْآكِلِينَ مر خورندگان آنرا یعنی میروید درختی که جامع دهنیت و صبغیت است
که هم بدان روغن چراغ توان افروخت و هم از آن نانخورش توان ساخت از پیغمبر مرویست که روغن زیت
درختی با برکتست بآن نانخورش سازید و بخود مالید و حق تعالی در وصف برکت آن فرمود که يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ
مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ پس در بیان نعمت دیگر میفرماید وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستی که مر شما راست فِي الْأَنْعَامِ در چهارپایان
از شتر و گاو و گوسفند لَعِبْرَةً چیزی که بدان اعتبار گیرید و بآن بر قدرت حضرت عزت استدلال کنید
و از جمله آنست که نُسْقِيكُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهَا از آنچه در شکم آنهاست یعنی شیر خالص
وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست در ایشان مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ منفعتهای بسیار که آن سوار شدن شماست بر آنها
و بار نهادن بر آنها و اولاد از آنها گرفتن و بر پشم و موی و کرک آنها منتفع شدن و غیر آن وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ
و از ایشان یعنی از گوشت و چربی آنها میخورید و آنرا سبب معیشت خود میسازید وَعَلَيْهَا و بر آنها یعنی
بر بعضی از آنها که شتر و گاو است در خشکی و اکثر بر آنند که مراد شتر است یعنی بر شتران وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها
در تری تُحْمَلُونَ برداشته میشوید یعنی شتر و کشتی شما را بر میدارند و از موضعی بموضعی میبرند پس بر نعمتها شکر
منعم بجای آرید تا آن بر شما علی الدوام بماند و موجب مزیت آن گردد و به پرستش غیر او مشغول شوید که سبب زوال

نعمت کردد

نعمت گردد و باعث استیصال چنانکه بر امم ماضیه واقع شد کما قال الله تعالی وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا بتحقیق که فرستادیم
قبل از این نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح را بگروه خود فَقَالَ پس گفت از روی دعوت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من
پرستش کنید خدای را از روی بندگی مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست مر شما را معبودی که مستحق عبادت باشد غَيْرُهُ بجز از
وی که معبود بحق است أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب وی که خالق و رزاق نعمت بر شما یعنی البته از او
بترسید تا بجهت کفر و کفران شما نعمت را از شما زایل نگرداند و بعذاب مستاصل نسازد و بیم فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا
پس گفتند گروهی از اشراف بندگان که بدو نگرویدند مِنْ قَوْمِهِ از قوم وی چون اکابر قوم اصاغر را بدین و دعوت
نوح مایل دیدند گفتند از روی عناد مَا هَٰذَا نیست اینکه میخواند بتوحید خدا یعنی نوح إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ
مگر آدمی مانند شما در خوردن و آشامیدن و راه رفتن و غیر آن مثل بازار رفتن و نحو آن يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ
میخواهد که افزونی جوید عَلَيْكُمْ بر شما و مهتر شما گردد و شما را محکوم حکم خود سازد بجهت این دعوی چنین میکند
و اگر نه پیغمبر خدا چگونه از جنس بشر باشد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خدای خواستی که رسول فرستد بر بنی آدم لَأَنْزَلَ
مَلَائِكَةً هر آینه فرو فرستادی فرشتگان را مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا نشنیدیم که آدمی رسول خدا تواند بود بخلقان و پیغام آورده
از جانب پروردگار خود فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در میان پدران ما که گذشته بوده اند و یا از آبای خود نشنیده ایم که نوح
پیغمبر خداست و یا میان ادریس و میان ایشان مدتی مدید گذشته بود و نشنوده بودند که اولاد آدم پیغمبری بوده
و یا عبادت خدا باید کرد نه غیر او إِنْ هُوَ نیست نوح إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ مگر مردی با نوعی دیوانگی چه اگر جنون نداشتی
و دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد و یا آنکه این کلمات که نفی آلهه است از و صادر نشدی فَتَرَبَّصُوا بِهِ پس
انتظار برید و چشم دارید با و حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی بمیرد و از وی برهیم
یا از جنون بهوش باز آید و ترک این سخنان کند و پی کار خود گیرد و چون نوح از ایمان ایشان نا امید شد بطریق
مناجات قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من انْصُرْنِي یاری ده مرا و انتقام مرا از ایشان بکش یا هلاک کن
ایشان را بِمَا كَذَّبُونِ بسبب آنچه مرا تکذیب کردند فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ پس وحی کردیم بسوی نوح أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ
آنکه بساز کشتی را بِأَعْيُنِنَا بنگاه داشت ما یعنی ما محافظت تو کنیم تا خطا نکنی در ساختن آن یا مفسدی
آنرا بر تو تباه نسازد مانند کسانی که بچشمهای خود حفظ چیزی نمایند وَوَحْيِنَا و بامر ما و تعلیم ما یعنی ترا می
نمائیم که چگونه بسازی فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَمْرُنَا فرمان ما بسوای شدن یا نزول عذاب ما بر ایشان وَفَارَ
التَّنُّورُ و بجوشد تنور یعنی فتحه که زن تو نان پزد از میان آن آب برآید و مرویست که وحی آمد بنوح که کشتی را
بطریق سینه مرغ بساز و چون با نوح تمام کرد خطاب رسید که چون آب از تنور برجوشد در کشتی نشین و کسان
خود را در آن در آر و نوح بمقتضای این وعده انتظار میکشید تا آنکه روزی زن او نان می پخت و شوهر را آتش
بود فی الفور آب از آن برجوشید وی بیامد و شوهر را از این خبر داد نوح اتباع خود را جمع کرد و همه در کشتی نشستند
و موضع تنور در مسجد کوفه بود از جانب راست نزدیک باب کنده و نوح کشتی را در وسط مسجد ساخته بود و در
عین ورده که از ولایت شام است و باد دهند و بر هر تقدیر میفرماید که چون آب از تنور برجوشد فَاسْلُكْ فِيهَا
یعنی در آور در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر دو صنف از حیوانات که جفت یکدیگرند اثْنَيْنِ دو تا یعنی نر و
ماده و در روایت آمده که نوح بکشتی در نیاورد مگر آنهائی را که میزایند و بیضه می نهند وَأَهْلَكَ و دیگر در کشتی
داخل ساز کسان خود را از اهل بیت و مومنان إِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنان را که پیشی گرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ منهم

بر و کفتار عذاب از ما از کسان تو عمه بکفر و عناد و آن زن نوح بود که با وجود انکه مشاهده معجزات ظاهره میکرد
از نوح و بوی میکروید و لا تخاطبنی و خطاب مکن با من بدعا کردن فی الذین ظلموا در باب نجات آنها
که ستم کردند بر خود بشرک و کفر انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرقه شدکانند بلا شك و شبهه بجهة شرك
و طغیان و عصیان فاذا استویت انت پس چون وقت ظهور عذاب راست شده باشد بر وجه استوی
نشسته باشی تو و من معك و هر که با تست علی الفلك بر بالای کشتی فقل الحمد لله پس بکو که همه
ستایش و سپاس مر خدایراست جل جلاله و عم نواله و عظم شانه و لا اله غیره الذی نجانا که نجات داد
ما را من القوم الظالمین ازجفای کروه ستمکاران یعنی مشرکان و ناکرویدکان و قل و بکو ای نوح
در وقت کشتی نشستن رب انزلنی ای پروردکار من فرود آر مرا منزلا مبارکا منزلی با برکت در
کشتی یا در زمین پس از بیرون آمدن از کشتی که سبب سلامت نجات مؤمنان باشد و کلبی کفته فرود
آر مرا منزلی که کیاه و اشجار با برکت باشد و مقاتل بر آنست که معنی برکت در کثرت ذریتست یعنی
فرزندان بسیار از ایشان بوجود آمد و حفص منزلا بفتح را و ضم میم خوانده یعنی فرود آر مرا فرود آوردنی
و انت خیر المنزلین و تو بهترین فرود آورندکانی در منزل مبارک چه هیچکس قادر نیست که غیر خود را از
آفات و بلیات و حوادث و عاهات منزلکاه نکاه دارد و کفایت جمیع مایحتاج مکر تو که دافع جمیع بلیاتی
و مرا از نقص و عجز سالم داری و اشهر آنست که نوح در وقت دخول و خروج این دعا فرمود و سلمی از ابن عطا
نقل میکند که منزل مبارک منزلیست که در و از هوای نفسانی و وسواس شیطانی ایمن باشد و آثار قرب
از محال قدس بدان نازل باشد چه هر کجا پرتو انوار جمال بیشتر باشد برکت آن منزل از همه منزلی افزونتر بود
از حسن بصری مرویست که در سفینه با نوح بیش از هفت کس از اهل ایمان نبودند و نزد بعضی دیکر
هشتاد تن و باقی در امواج طوفان غوطه خورده با آتش دوزخ بپیوستند ان فی ذلك بدرستی که در قصه
نوح و آنچه با قوم او رفت لآیات هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را که بادبان تامل و تفکر کشتی نجات
را از امواج ضلالت بساحل هدایت رسانند و ان کنا و بدرستی که بودیم لمبتلین هر آینه رسانندکان
بلای عظیم و عقاب الیم بقوم نوح یا امتحان کنندکانیم همه بندکان را بدین آیات تا حال مصدقات
و مکذبات بر اهل عالم ظاهر کردد و یا امتحان کنند کان قوم نوحیم بارسال نوح و وعظ و تذکیر او تا
معلوم شود که کدام میشنوند و کدام پیروی او مینمایند ثم انشانا پس بیافریدیم بقول من بعدهم از پس
قوم نوح علیه السلم قوما آخرین کروه دیکر یعنی قوم عاد یا ثمود فارسلنا فیهم پس فرو فرستادیم در میان ایشان
رسولا منهم پیغمبری از نوع ایشان که هود بود یا صالح و کفتیم مر آن قوم را بزبان آن رسول و فرستاده که ان
اعبدوا الله آنکه بپرستید خدای را ما لکم من اله غیره نیست مر شما را هیچ خدائی که استحقاق پرستش داشته
باشد مکر او سزاوار پرستش اوست ایدوست که خلاق زمین و آسمان اوست افلا تتقون آیا پس
نمیترسید از عذاب او که غیر او را میپرستید یعنی از عقوبت او بپرهیزید و عبادت غیر او مکنید و قال الملا و کفتند
کروه اشراف من قومه از کروه آن رسول الذین کفروا آنانکه نکرویدند و کذبوا بلقاء الآخرة و دروغ
شمردند برسیدن قیامت یعنی بعث و حشر و ثواب اعمال و عقاب ایمان نیاوردند و اترفناهم
و نعمت بسیار داده بودیم آنها را فی الحیوة الدنیا در زندکانی دنیا بکثرت اموال و اولاد یعنی کفتند

کافران ناز پرورده که در فراخی عیش و ناز و نعمت بودند ببعضی دیکر این قول باطل را که ما هذا نیست
این رسول خدا که بشما دعوت میکند و منع آلهه دیکر مینماید الا بشر مثلکم مکر آدمی باشد مانند
شما در صفات و احوال بشریت یاکل مما تاکلون منه میخورد از آنچه میخورید شما از آن و یشرب
و می آشامد مما تشربون از آنچه می آشامید شما یعنی نیز محتاج است همچه شما اکر پیغمبر بودی بایستی
که صفات ملائکه داشتی نخوردی و نیاشامیدی و لئن اطعتم بشرا مثلکم اکر فرمان برید آدمی را که
مثل شماست انکم اذا بدرستی که آن هنکام که شما تابع او شوید و منقاد او کردید در آنچه میکوید و شما را
بدان میدارد لخاسرون هر آینه زیانکاران باشید چه خود را ذلیل و خوار ساخته ماموم مثل خود شوید
پس از دوی انکار با ایشان کفتند ایعدکم آیا وعده میدهد شما را انکم اذا متم انکه چون شما بمیرید و
پوسیده و ریزیده شوید و کنتم ترابا و باشید شما خاك و عظاما و استخوانی چند جدا از کوشت و رك و پی
انکم مخرجون بدرستی که شما بیرون آورده شدکانید از کورها یعنی دیکر باره زنده خواهید شد هیهات
هیهات دور است دور لما توعدون مر آنچه را که وعده داده میشوید از بعث و نشور یعنی هرکز این صورت
نبندد و بفعل در نیاید ان هی الا حیاتنا الدنیا نیست زندکی مکر زندکی ما در دنیا که بدان زندکی میکنیم
نموت و نحیا میمیریم و زنده میشویم یعنی یکی از ما میمیرد و یکی میزاید و ما نحن بمبعوثین و نیستیم ما
بر انکیخته شدکان یعنی زنده شدکان بعد از مرك ان هو الا رجل افتری نیست هود یا صالح مکر مردی
که افترا کرده علی الله کذبا بر خدا دروغ را درین قول که خدا مرا بشما فرستاده بعد از مرك زنده خواهد ساخت
و ما نحن له و نیستیم ما مر او را بمؤمنین کرویدکان بانچه خبر میدهد و دعوی میکند و مردم را تحریص
مینماید قال کفت هود یا صالح بعد از شنودن این قول و ناامیدی او از ایمان قوم رب انصرنی ای پروردکار
من یاری ده مرا بغالب شدن و ایشان را بعذاب و عقاب مغلوب کردان بما کذبون بسبب آنچه تکذیب
کردند مرا و بدروغ بداشتند مرا قال کفت خدا عما قلیل از پس اندك زمانی لیصبحن هر آینه کردند
کافران نادمین پشیمانان از تکذیب قول خود هنکامی که عذاب را معاینه ببینند فاخذتهم الصیحة
پس فرا کرفت ایشان را فریاد عظیم جبرئیل که دلهای ایشان بسبب آن بشکافت و بمردند و یا مراد بصیحه هر بلائیست
که سبب استیصال باشد و بر هر تقدیر فرو کرفت ایشان را عقوبت سخت و عذاب شدید بالحق بوجهی ثابت که هیچ دافعی
نبود مر آنها را از جانب خدا فجعلناهم غثاء پس کردانیدیم ایشان را چون خاشاك آب آورده بعنی مادر ایشان بر آوردیم
و همه را هلاك و نابود ساختیم چون خس و خاشاك و غیر آن که سیل آنرا باطراف افکند و سیاه و پوسیده و ریزیده و کهنه کرداند
فبعدا پس دوریست از رحمت خدای للقوم الظالمین مر کروه ستمکاران را ثم انشانا پس بیافریدیم و پیدا کردیم
من بعدهم پس از ایشان قرونا آخرین ما تسبق پیشی نتوانست کرفت من امة هیچ کروهی اجلها بر وقتی که عذاب ایشان را مقرر
کرده بودیم و ما یستاخرون و باز پس نمانند از آن اجل یعنی در وقتی که هلاکت در آن مقرر و معین شده بود و هیچ
سمت و تقدم و تاخر نپذیرفت و هیچکس پیش از آن وقت یا بعد از آن هلاك نشد بلکه در همان وقت معین کشته کشتند و کویند
مراد ازین اجل وقتیست که مرك هر کس در آن مقرر شده یعنی هیچکس از امم قبل از اجل معین خود و بعد از آن نمیرد
بلکه در همان وقت مقرر سمت فوت و موت پذیرد ثم ارسلنا پس فرستادیم رسلنا فرستادکان خود را تترا

صح

درحالتی که متواتر بودند وپی در پی یعنی یکی بعد از دیگری کلما جاء امة هرگاه آمد گروهی رسولها
پیغمبر آنگروه کذبوه تکذیب کردند اورا وآنچه گفت از توحید ونبوت وبعث وحشر ونشر بدروغ بنداشتند
وتقلید پدران خود کرده از دولت وسعادت تصدیق محروم ماندند وخاسر گشتند فاتبعنا بعضهم پس از پی
در آوردیم بعضهم بعضا یعنی ایشانرا بعضی در هلاک کردن یعنی هیچکدام را مهلت ندادیم وآخرین را مانند
اولین معذب ساختیم ومستاصل گردانیدیم وجعلناهم احادیث وساختیم ایشانرا احادیث یعنی سخنان ایشانرا عبرت
خلق گردانیدیم که دایم عذاب ایشان را یاد کنند بدآن اعتبار گیرند یا از ایشان غیر حکایتی وافسانه که گویند باقی
نماند فبعدا لقوم لا یؤمنون پس دوری باد از رحمت مر گروهی را که نمیگروند بانبیا وتصدیق ایشان نمیکنند
وبوحدانیت حق اقرار ندارند ثم ارسلنا موسی واخاه هرون پس فرستادیم موسی را وبرادر او هرون را
علی نبینا وعلیهما السلام بآیاتنا بنشانهای قدرت خود یعنی معجزات نه گانه وسلطان مبین وحجتی هویدا و
برهان آشکار که الزام کننده خصم بود یعنی عصا تخصیص آن بذکر جهة آنست که آن اول معجزات موسی بود و چند
معجزه دیگر در ضمن آن مندرج بود چون فرو بردن جادوها وشکافتن دریا وروان شدن آب از سنگ
وپاسبانی موسی وافروختن آن مانند شمع ودرخت سبز شدن ومیوه آوردن ودلو وریسمان شدن
پس گوییا آنرا از میان معجزات ممتاز گردانید حاصل که میفرماید که موسی وهرونرا با معجزات روشن
فرستادیم الی فرعون وملائه بسوی فرعون وبزرگان قوم او وایشان پیغام مارا باو رسانیدند فا
ستکبروا پس سرکشی کردند از قبول ایمان ومتابعت موسی وهرون نکردند وطریق عناد وجحود وانکار
پیش گرفتند وکانوا قوما عالین وبودند گروه متکبر وگردنکش وخود را از آن بزرگتر میدانستند
که تابع موسی وهرون شوند وبخدای ایشان بگروند فقالوا پس گفتند از روی انکار واستکبار انؤمن
آیا ایمان آوریم یعنی تصدیق نکنیم ونگرویم لبشرین مثلنا هر دو آدمی را که مانند مااند در صفات بشریت
وقومهما وحال آنکه گروه ایشان که بنی اسرائیلند لنا عابدون مارا پرستندگانند از روی ذل وخواری
یعنی خدمتکاران وفرمان بردار ان مااند مانند بندگان که ذلیل وخوارند خواجگانرا ودر بعضی
تفاسیر آمده که بنی اسرائیل نیز فرعون را می پرستیدند واو بت میپرستید یا گوساله القصه قبطیان همه از تکبر
وتفوق تحقیر موسی وهرون کردند فکذبوهما پس تکذیب کردند ایشانرا در دعوت نبوت فکانوا پس
گشتند بسبب این تکذیب من المهلکین از هلاک شدگان یعنی غرق شدند در بحر ولقد آتینا وبدرستی
که دادیم موسی الکتاب موسی را کتاب تورات بعد از هلاکت فرعون وقوم او لعلهم شاید که بنی اسرائیل
ببرکت آن یهتدون راه یابند باحکام شریعت وطریق عبادت وموعظه وجعلنا ابن مریم وگردانیدیم
ما قصه پسر مریم یعنی عیسی وامه ومادر او مریم را که صدیقه بود آیة حجتی وبرهانی بر قدرت کامل خود
که آن ولادت مریم بود عیسی را بدون مس بشری اما عیسی جهة آنکه بی پدر مخلوق شد واما مریم جهة آنکه بی فحل آ
بستن شد ویا عیسی را آیتی ساختیم بآنکه در مهد سخن گفت ومعجزات دیگر از وظاهر شد ومادر او را آیتی گردانیدیم بآنکه
بدون مس فرزند آورد واویناهما وجای دادیم مادر وپسر را وقتی که فرمودند الی ربوة بسوی بلندی از زمین بیت المقدس
که بلندترین اماکنست یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر وهریک ازین مواضع ارفع اماکنند ودر روایت آمده که بیت المقدس

ازهمه زمینها به بیست وهشت میل بآسمان نزدیکتر است پس در صفت آن میفرماید که ذات قرار جائی خداوند
قرار یعنی مستقری که بر و آرام توان گرفت بجهة انبساط واستوای آن وگویند ذات قرار یعنی ذات زروع و
ثمار است چه ساکنان آن بجهة کثرت زراعت ومیوه در آن قرار گرفتند ومعین وخداوند آبی ظاهر که
بر روی زمین میگذشت نه در تحت آن واز ابوجعفر وابوعبدالله صلوات الله علیهما مرویست که مراد بر بوه
سواد کوفه است وقرار مسجد کوفه ومعین آب فرات آورده اند که مریم با پسر خود ویوسف بن ماثان دوازده
سال در موضع بسر بردند وطعام عیسی از بهای ریسمان بود که مادرش میرشت ومیفروخت یا ایها الرسل
خطاب با جمیع پیغمبرانست نزد یک دفعه چه ایشان در ازمنه مختلفه بودند بلکه با معنی که هریک از ایشان در
زمان خود مخاطب بوده اند باین خطاب یعنی ای پیغمبران وفرستاده شدگان بندگان کلوا من الطیبات
بخورید از طعامهای پاکیزه وحلال واعملوا صالحا وبکنید کارهای ستوده چه غرض از آفرینش شما عبادتست
وعمل صالح نه غیر آن چه آنچه نفع خواهد داد بشما در روز معاد همین خواهد بود ودر موضح آورده که خطاب بحضرت
خاتم الانبیاست صلی الله علیه وآله وسلم ومعنی آنکه ای صاحب رسالت ونبوت عالی همت امت خود را بگوی که حلال
خورید وعمل صالح کنید وبنابرین او را بنام همه پیغمبران خواند زیرا که سید همه اوست وذات معلای او جامع جمیع فضایل
وکمالاتست که با همه بوده ع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ومراد از طیبات آنچیزیست که طبع از آن لذت گیرد
وشرع آنرا نیکو شمرد وصحیح آنست که طیبات شامل جمیع مباحاتست ودر قوت القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل
صالح مقدم داشت زیرا که ثانی نتیجه اولست وبعضی عرفا گفته اند که لقمه تخم است وعمل همچو بر پس آن تخم
ودر مناهج آورده که هر که حلال داشته علم عدالت واستقامت که میزان شرع است ودر وسرایت کرده پس مر آنرا اول
نماید اثر عدالت واستقامت شرع آنرا حرام کرده ویا واجبیت آن مشتبه وپوشیده است وحکم انحراف ومخالفت شرع
بآن غذا هم است واگرچه یک لقمه باشد واین هنگام اثر آن غذا بنفس واعضا سرایت کند وآثار طغیان وارتکاب
مناهی واخلاف روایت بظهور رسد حاصل که حق تعالی میفرماید که غذای حلال خورید وعمل شایسته کنید انی بما تعملون
بدرستی که من بآنچه شما میکنید علیم دانا ام وبرآن جزا خواهم داد واین کلام داعیست بصلاح عمل چه عاقل هرگاه
عملی کند برای کسی که عمل او را میداند وبرحسب آنچه میکند جزا میدهد وبقدر استحقاق او مزد کرامت میکند
البته در اصلاح عمل خود میکوشد وآنرا بر وفق مراد او بجای آورد وان هذه امتکم بدرستی که این ملت شماست
ای رسل یا ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم امة واحدة در حالتی که ملتی یگانه است در عقاید دینیه واصول شرایع
یا جماعت شما جماعتی متحد یدند ومتعلق بر ایمان وتوحید وانا ربکم ومن آفریدگار شما ام پیشک فاتقون
پس بترسید از من در مخالفت کلمه توحید وعصیان فتقطعوا پس منقطع ساختند اهل ملل امرهم بینهم
کار دین خود را در میان یکدیگر زبرا در حالتی که پاره پاره وفرقه فرقه بودند یعنی آنرا دینهای مختلف گردانیدند
وهر فرقه در کیش خود مخالف فرقه دیگر شدند در کیش مذهب ویا مراد بزبر کتب است یعنی هر گروهی را مودین خود
اختیار کتابی کردند وکتاب غیر خود را بگذاشتند چون یهود که متمسک بتورات شدند وبانجیل کافر شدند ونصاری
تمسک بانجیل کردند وتورات را فرو گذاشتند وهر دو بقرآن نگرویدند وآنرا قطع نظر کردند کل حزب هر گروهی ازین
گروههای مختلفه متفرقه بما لدیهم بآنچه نزدیک ایشانست از دین باطل وشبه فرحون شادان ونازانند و معتقد

اینکه دین ایشان برحقست نه دین غیر ایشان و چون همهٔ ایشان بحمیهٔ تقلید و عناد و عصبیت جاهلیت
تابع دین خودند و جاحد و منکر غیر دین خود بی حجتی و بینتی و برهانی فذرهم پس بگذار ای محمد این کافران
مقلد و معاند را فی غمرتهم در گرداب و غرق آب جهالت و ضلالت خودشان حتی حین تا هنگامی
که کشته شوند در معرکهٔ جدال و قتال و یا بمیرند ایحسبون آیا می پندارند کافران که انما نمدهم به یعنی که ما آنچه
عطا میدهیم و مدد میکنیم به بآنچه من مال و بنین از مال و پسران نسارع لهم میشتابیم برای ایشان بآنچه
فی الخیرات در نیکوئیها یعنی گمان میبرند که اینکه ما مدد ایشان میکنیم در مال و فرزندان مسارعتست از جانب
ما برای ایشان در نیکوئی اعمال و ایشانرا استحقاق آن هست که ما بپاداش آن در نیکوئی ایشان مسارعت
و فرزندان بل نه چنانست که می پندارند لایشعرون نمیدانند و درنمی یابند که این امداد است در خیرهاشان
بهایم که هیچ شعوری ندارند تا تامل کنند در اینکه آب و علف ایشانرا پرورش میدهد برای کشتن از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که حق تعالی میفرماید که بندهٔ من غمگین میشود هرگاه چیزی از و تنگ کنیم از مال
و حال آنکه او نزدیکتر میگردد بمن بجمیع این و خوشحال میشود گاهی که دنیا را برو فراخ میسازم و حال آنکه او دورتر میگردد از من و
بعد از آن این آیه تلاوت فرمود قوله بل لایشعرون و بعد از حال کفار و فجار بیان حال ابرار و اخیار میکند ان الذین
بدرستی که آنانکه ایشان من خشیة ربهم از خوف عذاب پروردگار خود مشفقون حذر کنندگانند و یا از عذاب
پروردگار خود ترسان والذین هم و آنانکه ایشان بآیات ربهم بآیتهای پروردگار خود که قرآنست که دلایل قدرت
که معجزه است و مانند آن از آثار قدرت کاملهٔ او یؤمنون میگروند و بمضمون آن عمل میکنند والذین هم و آنانکه ایشان
بربهم بآفریدگار خود لایشرکون شرک نمی آرند شرک جلی که مراد غیر اوست و نه شرک خفی که مراد ریا و سمعه است
والذین یؤتون و آنانکه میدهند ما آتوا آنچه میدهند از صدقات و زکوات و کفارات و غیر آن از انواع خیرات
و مبرات در راه خدای تعالی و قلوبهم وجلة و در حالتی که دلهای ایشان ترسانست انهم الی ربهم راجعون
بآنکه ایشان بپروردگار خود بازگردندگانند یعنی از عاقبت امر آخرت ترسانند که مبادا آنچه میدهند مقبول درگاه
نشود و بروجه لایق نباشد و بآن مؤاخذ گردند همچنانکه امیرالمؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم
سه شبانه روز روزه داشتند و طعام بمستحق دادند و بآب افطار کردند و میفرمودند که انما نطعمکم لوجه الله لانرید
منکم جزاء و لاشکورا انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا اولئک آن گروه که باین صفات موصوفند یسارعون
میشتابند فی الخیرات در نیکوئیها یعنی برغبت تمام اقدام مینمایند و در طاعات مبادرت و عبادات و مبرات وهم لها و ایشان
بجمیع خیرات و طاعات سابقون پیشی گیرندگانند یعنی سرعت نمایندگان بجد تمام یا پیشی گیرندگان بر مردمان بوفور
خیرات و مبرات یا رسیدگانند بپاداش خیرات قبل از آخرت یعنی هم در دنیا رسیدگانند بپاداش که فاتاهم الله ثواب
الدنیا و حسن ثواب الآخرة و لانکلف نفسا و تکلیف نمیکنیم هیچ نفسی را الا وسعها مگر بگنجایش او یعنی بقدر طاقت
بر ایشان امر نمودیم چه تکلیف مالایطاق مذموم و قبیح است و ما از فعل قبیح مبرائیم ولدینا کتاب و نزدیک ماکتابی است
یعنی لوح محفوظ ینطق بالحق سخن گوینده براستی مخالف واقع در آن نوشته نیست یعنی هرچه بندگان را بآن تکلیف
کرده ایم و آنچه کرده اند در آن مثبت است بی زیاده و نقصان یا نزد ماست نامهٔ اعمال هر کس و گواهی میدهد بکردار او بصدق
وهم و ایشان که عاملانند لایظلمون ستم دیده نخواهند شد بزیادتی عقاب و نقص ثواب بل نه چنانست که کفار که کمال اعتقاد

فی الخیرات م

دارند

دارند بر خلاف آنچه مذکور شد بلکه قلوبهم فی غمرة دلهای ایشان در غفلتی و حیرتیست که آنرا فرو گرفته اند در
غفلت و ضلالت و جهالت من هذا ازین سخن که گفته شد از وعد و وعید یا از کتاب حفظه یا از قرآن یا از صفات
که سابقا بآن موصوفند و لهم اعمال و مر ایشانراست عملهای ناپاک و پلید من دون ذلک بجز این خطای عظیم
یعنی شرک مراد آنست که غیر از شرک گناهان دیگر دارند هم لها ایشان مر او را عاملون کنندگانند و معتاد
آن و هیچ وجه از آن باز نمی ایستند حتی اذا اخذنا تا وقتی که بگیریم مترفیهم منتعمان ایشانرا بالعذاب بعذاب یعنی
قتل روز بدر یا جوع در حینی که پیغمبر بر ایشان دعا کرد که بار خدایا سخت بگیر قبیلهٔ مضر را و ایشانرا بمانند سالهای
قحطی زمان نوح مبتلا ساز پس قحط در ایشان واقع شد تا آنکه گوشت سگ و مردار و استخوان سوخته را میخوردند
اذا هم یجأرون آنگاه ایشان بفریاد آیند و بآواز بلند استغاثه کنند پس ملایک از جانب خدا با ایشان گویند لاتجأروا
الیوم فریاد مکنید امروز و طمع فریادرس مدارید انکم بدرستی که شما از جانب ما منا لاتنصرون یاری کرده نخواهید شد
یعنی از طرف ما نصرت و معونت بشما نخواهد رسید یا از ما ممنوع نخواهید گشت قد کانت آیاتی بدرستی
که بود آیتهای من یعنی قرآن که در هر وقت تتلی علیکم خوانده میشد بر شما و کنتم علی اعقابکم پس بودید بر پاشنهای
خود تنکصون باز میگشتید بطریق قهقری مراد آنست که اعراض میکردید از سماع قرآن و از تصدیق و عمل بآن
و از حق بباطل میل میکردید مستکبرین در حالتی که طلب رفعت کننده بودید و بر مردمان فخر میکردید بر ایشان به
بحرم مکه یعنی میگفتند که ما اهل مکه ایم و هیچکس بر ما غلبه نتواند کرد بجهت آن بر همه مردمان تعظیم مینمودند و عدم ذکر حرم
قبل از به که مرجع ضمیر به است بجهت شهرت مکیاست یا استکبار و افتخار به بیت الحرام یا بحرم و اختصاص مفخرهٔ ایشان در
اینکه اولیای حرمند و قیام مینمایند کان بآن و مقیمان در آن و تواند بود که ضمیر راجع بقرآن باشد باعتبار آیات که مذکور شده
یعنی استکبار مینمایند کان بودند بقرآن سامرا در حالتی که بذکر قرآن و بطعن در آن حدیث کنندگان بودند در شب
و در روایت آمده که ایشان در شب حوالی خانه می نشستند و زبان بافسوس میگشودند و از کثرت افسون ایشان
ذکر قرآن بود و طعن در آن و آنرا گاهی سحر و زمانی شعر میگفتند و وقتی اساطیر الاولین و پیغمبر را سبکیه میکردند
تهجرون اعراض میکردید از قرآن یا از پیغمبر میبریدید یا هذیان میگفتید در شان قرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی
اسناد سحر و شعر و افسون پیشینیان بقرآن میکردند و پیغمبر را ساحر و شاعر و کاهن میگفتند و پیوسته او را
دشنام میدادند پس خطاب از غیبت التفات کرده میفرماید که افلم یدبروا القول آیا پس تفکر نکردند در
قرآن یا باعجاز لفظ و وضوح معنی بدانند که این کلام کلام حق است ام جاءهم یا آمد بایشان از کتاب و رسول
ما لم یأت آنچه نیامده بود آباءهم الاولین پدران پیشین ایشانرا تا عذر گویند که ما از پیغمبر و کتاب خبر نداریم یعنی
همچنانکه ما نوح و ابراهیم علیهما السلام پیدران ایشان فرستادیم همچنین محمد را نیز برای ایشان مبعوث کردیم تا
عذر نیارند یا آنکه همچنانکه آبای سالفهٔ ایشانرا از عذاب ترسانیده بودیم و ایشان جمله آن ایمان آورده بودند
همچنین ایشانرا از آن وعید نمودیم و با وجود این تفکر و تدبیر نکردند پس عذر ایشان در انکار و عدم ایمان نه اینست که به
وعید و بیم عذاب خبر داده نشده اند ام لم یعرفوا آیا نشناختند رسولهم پیغمبر خود را بحسب و نسب یا بامانت
و راستی و حلم و وفا و کرم و مروت و حسن اخلاق و کمال عقل و علم با عدم تعلم و غیر آن از صفات انبیا فهم
له پس ایشان مر او را منکرون انکار کنندگان باشند در دعوی نبوت بجهت عدم معرفت باو یا باحوال او یعنی که حضرت
پیغمبر را باین عنوان شناخته بودند تا انکار او کنند و گویند ما حقیقت ذات او را نمیدانیم و احوال او را نمیشناسیم

ای یقولون یا ابا میکنند که به جنة و رسیده دیوانگی یعنی مجنونست سخن او اعتنادی ندارد با آنکه
میدانستند که در عقل ارجح و اتقن از همه است بل نه چنانست که ایشان میگفتند بلکه جاءهم آمد
بایشان بالحق بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآنست واکثرهم و بیشتر ایشان للحق کارهون
مر امر حق را ناخواهند چه آن مخالف طبع و آرزوی ایشانست ولو اتبع الحق و اگر تابع شدی آرزوهای
ایشان را اهواءهم آرزوی ایشان را باینکه آلهه متعدده واقع بودند و بحسب فرض در نفس الامر
خدایان وجود داشتندی چنانچه زعم مشرکانست لفسدت السموات والارض هر آینه تباه شدی
و ناچیز گشتی آسمان و زمین ومن فیهن و هرکه در آسمان و زمینست از ملائکه و جن و انس و غیر آن چنانچه
در کریمهٔ لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشت و گفته اند مراد بحق دین اسلام است و معنی آنکه
اگر اسلام متابعت کردی آرزوهای اهل شرک را یعنی بشرک منقلب شدی حق تعالی بجهت فرط غضب
و غیظ قیامت ظاهر ساختی و هم آسمان و زمین را و اهالی آنرا هلاک کردی و نزد قتاده مراد بحق حق سبحانه
است یعنی اگر پیروی کردی حق تعالی آرزوهای کافران را باین وجه که فرمودی بآنچه موافق اهوای کفار است
از شرک و معاصی از الوهیت خارج بودی یعنی خدای نبودی بلکه شیطان بودی پس قادر نبودی بر آسمانها
و زمینها و همه تباه شدی پس چنانست که حق تعالی اهواء ایشان کرده بل اتیناهم بلکه دادیم بدیشان
بذکرهم کتابی که وعظ و پند ایشانست و یاد بزرگی و صیت شرف ایشان در آنست یا ذکری
که تمنا کرده بودند بقول خود که لو ان عندنا ذکرا من الاولین لکنا عباد الله المخلصین وهم
عن ذکرهم پس ایشان از موعظهٔ خود یا از آنچه سبب بزرگی دنیا و آخرت ایشانست یا از ذکری که در خواسته
بودند معرضون روی گردانند کاشند ام تسألهم یا آیا تو که میخواهی از ایشان برای رسالت
خرجا مزدی تا بسبب طمع تو در مال ایشان ترا متهم دارند برسالت و بجهت مزد دادن بر ایشان
شاق و گران آید و قبول ایمان نکنند فخراج ربک پس مزد پروردگار تو که روزی دنیا یا ثواب عقبی است
خیر بهتر است ترا از مزد ایشان بجهت سعه و دوام آن و عدم الحقوق بر آن وهو خیر الرازقین
و خدا بهترین روزی دهندگانست وانک لتدعوهم و بدرستی که تو میخواهی ایشان را میخوانی الی صراط
مستقیم براهی راست یعنی دین اسلام که عقول سلیمه شاهدند بر استقامت آن که اصلا ناشایسته در آن
نیست تا موجب تهمت شود حاصل که سبحانه و تعالی درین آیات حجت فرموده بر کافران و قطع عذر ایشان
نموده در عدم قبول ایمان و فرموده که مردی برسالت مبعوث شده و همه میدانند که وی جامع جمیع اخلاق
حسنه است و معرا از همه صفات سیئه و بجهت این ممتاز است در میان ایشان و شایسته آن هست که رتبه
نبوت و منصب رسالت یابد و وی را احتیاجی نیست بحطام دنیویه تا بر وجه بطلان بچنین دعوی عظیمه
اقدام نماید و آنرا بوسیلهٔ طمع در اموال ایشان کرده معیشت خود را بر فراخی و بر وجه دلخواه گذراند
و مع ذلک بر وفق دعوی خود معجزات روشن ظاهر میکند و همه ایشان اینرا می بینند اما بجهت عناد و
استکبار اطاعت او نمی نمایند و چون چنین است پس ایشان سزاوار عذاب الیم و عقاب جحیم اند چنانکه میفرماید
که ان الذین لا یؤمنون بالآخرة بدرستی که آنانکه نمیگروند بسرای دیگر یعنی بقیامت و متعلقات آن
از صراط و میزان و حساب و بهشت و دوزخ عن الصراط از راه راست که دین اسلام است که متضمن اعتقاد

باین امور

باین امور مذکوره است لناکبون عدول کنندگان و میل نمایندگان بر بیابان ضلالت و گمراهی خود
و یا گردندگان اند در آخرت از طریق جنت بطرف شمال که دوزخ است ولو رحمناهم و اگر رحم نمائیم
بر ایشان وکشفنا و برداریم ما بهم آنچه بدیشان واقع است من ضر از سختی یعنی قحطی که بدیشان
رسیده و همه را خوار و ذلیل گردانیده و بهلاکت رسانیده للجوا هر آینه لجاج نمایند یعنی ثابت و
راسخ شوند فی طغیانهم در سرکشی و افراط نمودن در کفر و استکبار از طریق حق و عداوت رسول
و سایر اهل ایمان یعمهون در حالتی که حیران و سرگردان باشند و تردد نمایند در امر حق و طریق
هدی یعنی اگر بلای قحط از ایشان دفع کنیم همچنان بر ستیزه و عناد خود ثابت خواهند بود و یا اگر
در آخرت عذاب را از ایشان برداریم و ایشان را بدنیا فرستیم همچنان بر طریق اول در عناد و طغیان
و عصیان لجاج ورزند و منقاد نشوند و قول اول اشهر است آورده اند که چون ضرر قحط
بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند ابو سفیان بمدینه آمد و با حضرت
رسالت گفت نه تو دعوی میکنی که من رحمت عالمیانم فرمود بلی گفت پس این چیست که اهل مکه را هم
نیز دعا کردی و ایشان را بقحط و بلا مبتلا ساختی و پدران ایشان را بشمشیر بکشتی و فرزندان ایشان را بآتش
گرسنگی بسوختی آیه آمد که ولقد اخذناهم و بدرستی که فرو گرفتیم اهل مکه را بالعذاب بعذاب
قتل و غارت در روز بدر فما استکانوا پس فروتنی نکردند لربهم مر پروردگار خود را وما
یتضرعون و تضرع و زاری نمی نمودند بلکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی خود ایستادند و از ابی
عبدالله صلوات الله علیه مرویست که استکانت دعاست و دست برداشتن در نماز یعنی ایشان خدای
خود را نخواندند و در نماز دست بر نداشتند نزد درگاه او بلکه بر طریق کفر خود ثابت بودند و اصلا
قدم در طریق تذلل و تضرع و عبودیت پروردگار خود ننهادند حتی اذا فتحنا تا چون بگشادیم
علیهم بابا بر ایشان دری ذا عذاب شدید که خداوند عذاب سخت بود یعنی جوع که سخت تر از
قتل و اسیر بیشتر است و زیاده تر اذا هم آنگاه ایشان فیه مبلسون در عذاب ناامیدان
بودند از همه چیز و یا سرگردانان و فرو ماندگان و اندوهناکان تا حدی که غنیان ایشان از
تو طلب عاطفت و مرحمت مینمایند و از جایی مرویست که مراد بعذاب اول قتل یا قحط است و بدوم
عذاب جهنم و ابو جعفر صلوات الله علیه فرموده که عذاب شدید در روز رجعت باشد و بعد از آن
تذکیر نعمت خود میکند بر ایشان از روی توبیخ و بر وجه خطاب میفرماید که وهو الذی انشا
و اوست آنکه بیافرید و پیدا کرد لکم السمع برای شما گوش را تا بشنوید بآن آیات وی را والابصار
و دیده ها را تا ببینید بآن معجزات والافئدة و دلها را تا تفکر کنید بآن در آیات و غیره و
معجزات بینه و استدلال بآن کنید بر وجه صانع حکیم و وحدت و قدرت وی از منافع دینیه و
دنیویه قلیلا ما تشکرون اندکی شکر میکنید چه عمده در شکر گذاری آنست که استعمال کنید
این حواس را در آنچه مقصود بود بشناخت خالق آن و شما این نمیکنید وهو الذی ذرأکم
و اوست آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت فی الارض در زمین به بسیاری فرزندان والیه تحشرون
و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از آنکه ذره ذره و ریزه ریزه شده باشید در

زمین

وهو الذی یحیی واوست آنکه زنده میگرداند در رحمهای مادران ویمیت ومیراند نزد انقضای آجال در حالتی
که مدت عمر ایشان باشد وله اختلاف اللیل والنهار ومر اوراست یعنی بامر اوست آمد وشد روز وشب
وتعاقب آن ویا مخالفت شب وروز وهیچکس دیگر را قدرت بر اختلاف آن نیست افلا تعقلون آیا پس
تعقل نمیکنید بنظر تامل که همه مکونات از ما صادر شد وقدرت ما شامل جمیع ممکنات است واز جمله آن بعث
ونشور است پس چرا انکار آن میکنید کفار مکه تعقل در معنی نکردند بل قالوا بلکه گفتند بدون تفکر
وتامل مثل ما قال الاولون مانند آنچه گفته بودند پیشینیان از کفار از روی انکار در باب حشر ونشر و
صراط ومیزان که قالوا ائذا متنا گفتند آیا چون بمیریم ما وکنا ترابا وباشیم خاک وعظاما واستخوان خالی
از گوشت وپوست وپی ائنا لمبعوثون آیا ما برانگیخته شدگانیم مراد انکار آنهاست چون خاک گردیم هرگز
بعث وحشر ما را نیاید لقد وعدنا نحن هرآینه بتحقیق وعده داده شدیم ما وآباؤنا وپدران ما هذا
این سخن را من قبل پیش از آمدن محمد صلعم یعنی پدران سابق ما را نیز وعده داده بودند بآنچه ما را بدان
وعده داده اند از وقوع حشر ونشر ان هذا نیست این گفتار الا اساطیر الاولین مگر افسونهای پیشینیان
واکاذیب ایشان که در کتابها نوشته اند وگذاشته اند وهیچ حقیقتی ندارد بعد از آن در منکران بعث در باب
وقوع حشر میگوید قل بگو ای محمد مر این منکران که میگویند لمن الارض مر کراست زمین ومن فیها
وانکه دروست از مخلوقات یعنی جواب دهید که خالق ومالک زمین وزمان کیست ان کنتم تعلمون
اگر هستید که میدانید اگر از اهل علمید نه اصحاب جهل پس از آن خبر دهید این امانت را وتقریر فرط جهل
ایشان بر وجهی که امر جلی وواضح را نمیدانند والزام ایشان بآنچه ممکن نیست که هر که قولی از علم داشته باشد
انکار آن کند ولهذا قبل از انکه جواب ایشان اخبار فرمود که گفت سیقولون لله زود باشد که بگویند
در جواب تو که زمین وآنچه دروست مر خدا راست بادنی نظری اقرار کننده است بانکه حق الله خالق و
مدبر آنهاست پس چون ترا چنین جواب دهند قل بگو ایشان را که افلا تذکرون آیا یاد نمیگیرید و
در نمی یابید که کسی که اول قادر باشد بر آفریدن زمین واهل آن ثانیا نیز از ایجاد واعاده آن عاجز نخواهد
بود چه ابتدای آفریدن آن آسانتر نیست از اعاده آن بلکه امر بعکس است بعد از جهت زیادتی حجت میفرماید
که قل بگو با ایشان بار دیگر من رب السموات السبع وکیست آفریدگار آسمانهای هفتگانه باعظمت ورفعت
وشکل عجیب وهیات غریب آن ورب العرش العظیم وکیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقاتست
سیقولون لله زود باشد که گویند آسمانهای رفیع وعرش عظیم وسبع مر خدایراست ورب همه اوست نه غیر او
وچون این جواب دهند قل افلا تتقون بگو پس آیا پرهیز نمیکنید از عقاب او بر جحد وتوحید
وقدرت او وشریک آوردن در عبادت او وانکار قدرت او در بعث که نتیجه است از آفریدن آسمانها
وعرش عظیم ونیز جهة زیادتی حجت بر ایشان میگوید که قل من بیده بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضه
اقتدار اوست ملکوت کل شیء پادشاهی همه چیزی که در حیز امکانست ودر مجمع از مجاهد نقل کرده
که مراد بملکوت خزائنست یعنی خزینهاء آخرت در دست قدرت اوست ودر موضع گفته که معنی آنست که جمیع
منافع ومضار در کف قدرت اوست وهو یجیر واو زنهار دهد وبفریاد رسد وایمن گرداند ان
عذاب وعقاب خود هر کرا خواهد ولا یجار علیه وزنهار داده نشود بر و یعنی هیچکس نتواند که

کسی را از عذاب او ایمن گرداند ودر پناه خود گیرد وزنهار دهد یعنی ای کفار بگوئید کیست که متصف باین صفات
مذکوره است ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید ودریابید چیزیرا یعنی اگر عقل دارید جواب دهید
از روی تفکر سیقولون زود باشد که گویند این صفات لله مر خدایراست قل فانی تسحرون بگو پس از
کجا فریب داده میشوید وچگونه از صواب بر میگردید یعنی با وجود ظهور وتظاهر ادله بر وحدت طریق حق را
گذاشته کجا میروید وچه وجه از شیطان وهوا فریب میخورید وکفار با وجود این دلایل واضحه نگرویدند بوحدت
وقدرت او سبحانه وتصدیق ننمودند ببعث بل اتیناهم بالحق بلکه آوردیم بدیشان امر درست وراست
را از توحید ووعده حشر ونشر وانهم لکاذبون وبدرستی که ایشان دروغگویانند در آنکه تکذیب این قول
میکنند یا در آنکه نسبت اتخاذ ولد وشریک باو میدهند ما اتخذ الله من ولد فرا نگرفت خدای هیچ فرزندی
بجهة تقدس ذات واز مثل ومانند وزن وفرزند منزه ومبراست وما کان معه من اله ونیست با او
هیچ خدائی که در الوهیت شریک او بود چه اگر او را شریک بودی در خدائی وخدا باید که آفریننده بود پس هرآینه
شریک او را مخلوقی چند بودی اذا آن هنگام لذهب کل اله بما خلق ببردی هر خدائی آن چیزیرا
که آفریده بود ودر آن مستقل شدی وملک این ممانعت گشتی بجهة عدم رضای ایشان بعدم امتیاز پس هرآینه تنازع
در میان ایشان واقع شدی چنانچه از حال ملوک دنیا مشاهده میرود ولعلا وهرآینه برتری جستندی و
غلبه خواستندی بعضهم علی بعض برخی آلهه بر برخی وبدیهی است نزد عقل که این هنگام موجب فساد
نظام عالم شدی وچون نظام عالم بحال خود است پس تعدد آلهه نباشد واو را شریک نبود سبحان الله
پاکست خدای عما یصفون از آنچه وصف میکنند او را بدان از اتخاذ شریک وولد بدلیل مذکور ونیز باجماع
جمیع مکلفان واستقرار معلوم است که حق تعالی مالک جمیع ممکناتست ومقدورات پس حالتی دیگر با او نباشد و
منزه وپاکست از انباز در آفریدن عالم الغیب والشهادة اوست دانای پوشیده وآشکار یعنی پاکست
خدائی که دانای پنهان وآشکار است فتعالی پس بزرگوار وبرتر است عما یشرکون از آنچه شریک میکردند
برای او وبعد از آن تعلیم دعا میکند در محفوظ بودن از عذاب اگر بر کفار واقع شود باین نهج که
قل رب بگو ای محمد که ای پروردگار من اما ترینی اگر بنمائی مرا ما یوعدون آنچه وعده داده میشوند
کافران یعنی اگر البته عذاب کفار خواهد بود در دنیا یا در آخرت رب فلا تجعلنی ای پروردگار من
پس مگردان مرا فی القوم الظالمین در گروه ستمکاران یعنی مرا قرین ایشان مگردان در عذاب این
یا بجهة تواضع وشکست نفس است ویا محض تعبد یا تنبیه بر آنکه شر ظلم گاه هست که بیگناه میرسد که قوله تعالی
لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة از حسن بصری مرویست که حق تعالی رسول را خبر داده بود که عذاب بر کفار قریش نازل
خواهد شد واو را خبر نداده بود که در حال حیوة او باشد یا در حال ممات پس بجهة این رسول را امر فرمود بانکه دعا
که اگر در حال حیوة او باشد وی در میان ایشان نباشد وانا وبدرستی که ما خداوندیم علی ان نریک بر آنکه
بنمائیم بتو ما نعدهم آنچه وعده میدهیم ایشانرا از عذاب وعقوبت لقادرون هرآینه توانائیم اما تاخیری
که میرود سبب آنست که بعضی از ایشان یا از اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد ویا بجهة آنکه مادامی که تو در میان
ایشان باشی عذاب بر ایشان نازل نخواهد شد چه تو رحمت عالمیانی بعد از آن پیغمبر خود را از مکارم اخلاق

آنچه شرفست امر میفرماید که ادْفَعْ بِالَّتِي دفع کن بخصلتی که در جمیع حالات هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوتر است السَّيِّئَةَ خصلت بد را مراد عفو است از گناه و احسان در مقابلهٔ آن گناهی که موجب ضعف دین نشود پس بعفو و رحمت از سر گناه مجرمان در گذر و یا دور کن جهل سفیهان از ایشان بعلم خود یا باندار مردم را از معاصی با امر فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک را بکلمهٔ توحید یا محو ساز منکر را بامر معروف و یا چون بتحمال مرورکنی بر ایشان سلام کن و جهل ایشانرا بآن دفع نما بعد از آن در تخویف کفار میفرماید که نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ما داناتریم بآنچه وصف میکنند ترا از شعر و سحر یا مارا از اتخاذ اولاد و شرکا پس آنرا بما واگذار که ما جزای ایشان خواهیم داد وَقُلْ رَبِّ و بگو ای محمد بر وجه تضرع که رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ای پروردگار من پناه او درم بتو از وساوس دیوان سرکش که مردمانرا از مکارم اخلاق گرد اینه باخلاق سیئه میخوانند و بمناهی تحریض میکنند وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ و پناه میگیرم بتو ای پروردگار من أَنْ يَحْضُرُونِ از آنکه حاضر شوند دیوان در حوالی من و مرا از عبادت و طاعت تو و خلق حسن منع کنند و یا در وقت نماز یا در زمان تلاوت مرا وسوسه دهند یا در حین حضور موت مرا اغوا کنند چه شیاطین درین سه وقت دست بیشتر می یابند و حمل این بر عموم اولی است حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ این غایت یصفونست و آنچه واقع شده جملهٔ معترضه اند یعنی کفار مرا و ترا بیوسته ببدی وصف میکنند و بباروا و ناسزا صفت مینمایند تا وقتی که بیاید یکی را از ایشان امر مرگ و نزد موت آثار عذاب مشاهده کنند و بگمراهی خود عارف شود قَالَ گوید از روی حسرت بر آنچه تقصیر نموده از ایمان و طاعت رَبِّ ارْجِعُونِ ای پروردگار من باز گردان مرا بدنیا تا تلافی تقصیری که کرده ام بکنم ثعلبی با جمعی از مفسران بر آنند که کفار خطاب کنند با حضرت عزت و بعد از آن رجوع بملایکه نمایند که ملک الموتست و اعوان او یعنی اول بکلمهٔ رب استغاثه کنند و بعد از آن بکلمهٔ ارجعون رجوع نمایند بملایکه که باز گردانید مرا لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا شاید بکنم عمل شایسته فِيمَا تَرَكْتُ در آنچیزی که ترک کرده ام از ایمان و عمل صالح یعنی ایمان آورم و در طاعت و عبادت اقدام نمایم یا آنچه و اکذاشته ام از مال خود در راه خدا صرف نمایم كَلَّا حاشا که باز گردد إِنَّهَا بدرستی که کلمهٔ رب ارجعون تا آخر كَلِمَةٌ سخنی است که بواسطهٔ فرط حسرت و ندامت هُوَ قَائِلُهَا او گوینده آنست یعنی بجهة غلبهٔ حسرت و ندامت قایل این کلمه شده از آن ساکت نمیشود و مجرد حرف و صوتست و اورا فایده نباشد و اثر اجابت بر آن مترتب نشود وَمِنْ وَرَائِهِمْ و از پس آن مشرکان بَرْزَخٌ مانعیست میان ایشان و باز گشتن بدنیا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند ابن عباس و مجاهد گفته اند که مراد حجابیست میان ایشان و رجوع بدنیا در آن حجاب باشند تا روز قیامت و یا آنکه مراد قبر باشد که در آن باشند تا روز قیامت پس مراد و اکذاشتن ایشانست در قبر تا روز قیامت و هر چیزی که میان دو چیز فاصله باشد آنرا برزخ خوانند و بر هر تقدیر درین کلام نومید ساختن کفار است از رجوع بدنیا برای تلافی مافات فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ پس هر گاه دمیده شود در صور مراد نفخه ایست که در آن زنده شوند و قیامت بآن قایم شود فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ پس نسبها نباشد میان ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز یعنی علاقهٔ نسب نفع ندهد یعنی هیچ خویشی بر خویش خود رحم نکند بجهة آنکه همه بخود مشغول باشند و بکار خود درمانده که یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه تا آخر و یا هیچ نسبی میان اهل بهشت

و دوزخ باشند

و دوزخ نباشد اهل بهشت مثاب باشند و اهل دوزخ معاقب وَلَا يَتَسَاءَلُونَ و نپرسند یکدیگر را از حال خود بجهة مشغول بودن هر یک بخود و این پیش از محاسبه است و اما بعد از محاسبه از حال یکدیگر سؤال کنند که ودلهم واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر که گران باشد مَوَازِينُهُ ترازوهای کردار او بایمان و اعمال صالح فَأُولَٰئِكَ پس آنگروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستکاران از درکات دوزخ و رسندکان بدرجات بهشت و یا معنی آنست که کسانرا که عقاید و اعمال صالح باشد که آنرا نزد خدای قدری و وزنی باشد پس ایشان فایزانند و رستکاران و رسندکان بروضهٔ رضوان وَمَنْ خَفَّتْ و هر که سبک باشد مَوَازِينُهُ ترازوهای کردار او بجهة آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان و یا او را عقیده و عمل خوب نباشد که انرا وزنی بود و بحیز قبول رسد نزد خدای فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ پس آنگروه آنانند که زیان کردند در نفسهای خود یعنی سرمایهٔ عمر بباد غفلت بر دادند و تابع آرزوی نفس شدند فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در دوزخ جاوید مانندگان تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ بسوزاند رویهای ایشانرا آتش النَّارُ وَهُمْ فِيهَا و ایشان در آن آتشگاه كَالِحُونَ زشت رویان باشند از شدت سوختن و کلوح بهم جستن لبهاست از دندانها چنانکه منقولست از عبدالله مسعود که آتش دوزخ لبهای ایشانرا از دندانهای ایشان جدا کرده اند و آنرا بهم جهانند بحیثیتی که دندانها نمایان شوند مانند سر گوسفند بریان کرده از مالک دینار رضی الله عنه مرویست که عتبه غلام از فساق و فجار بود روزی در بازار میگذشت دید که سر گوسفندی از تنور بیرون آورده اند که لبهای آن از هم جدا شده بود و دندانهای وی ظاهر گشته در فکر روهای اهل دوزخ افتاد که باین مثابه باشند نعره زد و سه شبانروز بیهوش بیفتاد و بعد از آنکه باهوش آمد توبه کرد و از زهاد و عباد شد و بزهد مشهور گشت و غلام لقب او و ابو سعید خدری نیز از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر این آیه میگوید که آتش دوزخ بریان سازد و زشت گرداند روی کافرانرا پس بر جهد لب زیرین تا بمیان سرش و فرو افتد لب زیرا و تا برسد بناف و در موضع آورده که مسافت میان دو لب او چندان که باشد بعد از آن جهت تعجیز بزبان فرشتگان بایشان گوید أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده میشد بر شما فَكُنْتُمْ بِهَا پس بودید که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید بجهة این مستحق عقوبت شدید قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا غالب شد بر ما بدبختی یعنی بر ما غلبه شد و بسیار گشت و موجب بدبختی ابدی ما شد وَكُنَّا قَوْمًا و بودیم ما گروهی ضَالِّينَ گمراهان از طریق حق شقاوت مضرتی است که در عاقبت بانکس رسد و سعادت منفعتی که در آخر کار لاحق میشود پس از روی تضرع و زاری نیاز گویند رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای آفریدگار ما بیرون آور ما را مِنْهَا از آتش دوزخ بدنیا رجوع کن تا تدارک حال خود کنیم فَإِنْ عُدْنَا پس اگر باز گردیم بمعاصی و تکذیب در دنیا فَإِنَّا ظَالِمُونَ پس بدرستی که ما ستمکاران باشیم بر نفس خود این آخر کلام دوزخیان باشد و بعد از آن ایشانرا به سخن کردن تمکین ندهند بلکه قَالَ گوید خدای تعالی با ایشان بروجه اهانت و خواری اخْسَئُوا فِيهَا خاموش باشید و فرو روید در دوزخ اینجا مقام سؤال نیست و این ماخوذ است از اجتناب الکلب یعنی مانند سگان که مردمان ایشانرا از نزد خود میرانند زجر زده شوید وَلَا تُكَلِّمُونِ و سخن مگوئید با من در هیچ باب در باب رفع عذاب و خروج از آتش که شمارا هرگز ازین عذاب بیرون نیارم پس از ایشان بغیر از شهیق و زفیر و آواز سگ ظاهر نشود از ابن عباس نقل است که کفار قریش نوبت دعا کنند و استغاثه نمایند اول وقتی که در دوزخ در آیند هزار سال قایل این قول باشند که ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا پس جواب داده شوند بانکه حق القول منی بعد از آن هزار سال دیگر باین قول

تکلم نمایید با مالک لیقض علینا ربک پس جواب داده شوند که انکم ماکثون بعد از آن هزار سال دیگر گویند ربنا اخرجنا
منها فان عدنا فانا ظالمون پس جواب ایشان گویند ولم نعمرکم بعد از آن هزار سال دیگر گویند ربنا اخرنا پس جواب داده شوند که اقلم
تکونوا الایه پس از آن هزار سال این سخن را گویند که ربنا چون پس جواب داده شوند که اخسئوا فیها ولا تکلمون
انه کان بدرستی که قصه اینست که بودند گروهی من عبادی یقولون ربنا از بندگان من یعنی انبیا و سایر مؤمنان
و یا همه صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و یا اهل صفه چون عمار و بلال و امثال ایشان که پیوسته میگفتند ای آفریدگار ما
امنا گرویده ایم بتو فاغفر لنا پس بیامرز ما را و ارحمنا و ببخش ما را و انت خیر الراحمین و تو بهترین بخشایندگانی
فاتخذتموهم پس فرو گرفتند مؤمنان را سخریا بمسخرگی و با ایشان استهزا میکردند و سخریت مینمودند حتی انسوکم
ذکری تا وقتی که از یاد میبرند شما را از یاد کردن من یعنی چندان مشغول شدید بسخریه و استهزاء ایشان که یاد مرا
فراموش کرده اید و کنتم منهم تضحکون و بودید که پیوسته از ایشان خنده زنان و سخریت گویان و عیب
جویان بودید انی جزیتهم الیوم بدرستی که من جزا میدهم ایشان را امروز بما صبروا بانچه صبر کردند بر
اذیت و آزار و سخریت شما انهم هم الفائزون انکه ایشانند رستگاران یعنی امروز پاداش میدهم شما را
فوز و رستگاری ایشان پس بسبیل توبیخ خطاب با ایشان کرده که قال گوید با فرشتگان یا مردگان در قبور مرویست که کافران
از روی غفلت و طول امل میگفتند زنده خواهیم بود در دنیا و فانی نخواهیم شد حق سبحانه از روی عتاب پرسد که چند درنگ
کردید عدد سنین از روی شمار سالها در دنیا قالوا لبثنا گویند درنگ کردیم در دنیا یوما او بعض یوم یکروز
یا پاره از یکروز یعنی لبث دنیا را کوتاه شمرند نسبت بخلود در دوزخ یا از هول آتش مدت لبث خود را در دنیا
فراموش کرده اند باشند و اگر مراد لبث در قبور باشد پس چونکه در حالت موت علم نداشته باشند بکثرت لبث از آنجهة
گویند که یوما او بعض یوم فاسئل العادین پس بپرس ای پرسنده زمان لبث ما را از شماره کنندگان یعنی از ملائکه
که حفظه اعمار و انفاس ما بوده اند یا از آنکه متمکن باشند بر عد ایام که ما میخواهیم که تحقیق آن کنیم ما بجهة اشتغال
بعذاب از یاد آن بیخبریم پس حق تعالی بجهة توبیخ بر غفلت ایشان تصدیق ایشان مینماید در اندک شمردن لبث ایشان
قال گوید ان لبثتم درنگ نکردید در دنیا الا قلیلا مگر اندکی لو انکم اگر آنکه شما کنتم تعلمون هستید
که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت حقیر است و یا ایام زندگانی که بسر برده اند در قصیر مینماید افحسبتم آیا می‌پنداشتید
شما از نهایت غفلت انکه شما را آفریده ایم انما خلقناکم عبثا از روی بازی و یا از برای بازی نه از برای غرضی
و حکمتی و گمان بردید انکه شما و انکم الینا لا ترجعون بسوی ما بازگردیده نشوید برای جزای کردار بنجا نیست که گمان
شماست بلکه شما را برای عبادت آفریدیم و مکافات کردار نه بجهة عبث در لطایف قشیری آورده که عبث
مشغولی باشد بچیزی که از حق باز دارد و خدا آنرا برای ما نیافریده و بدان امر نکرده و اسطی روزی این آیه
میخواند گفت نه نه خلق را نعبث نیافریده اند بلکه سبب آفریدن ایشان آنست که هستی وی آشکارا شود
از مصنوعات وی بصفات کمالیه او راه برند و گفته که شما را برای بازی نیافریده ایم بلکه برای ظهور نور
محمدی صلی الله علیه و آله آفریده ایم چه در آن مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف انس بیرون آید پس
او اصل است و شما فرع و گویند آنکه را آفریدیم تا مظهر قدرت باشند و آدمیان را خلق کردیم تا محل جوهر محبت
شوند و در بعضی کتب سماوی مذکور است که ای فرزند آدم همه اشیا را برای تو آفریدیم و شما را برای خود و
سر کنت مخفیا اینجا ظهور تمام دارد و اوضاعی نقل کرده که خدای را فرشته ایست که هر روز میگوید کاش خلقان را

بیافریدی

بیافریدی چون آفریده شدندی کاش دانستندی که برای چه آفریده شده اند تا اندیشه کنند که چه کنند و در چه چیز
عمر خود را صرف نمایند و از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که حق تعالی خلقان را برای چه آفرید فرمود تا
نعمتها که در علم ازل معلوم و مقدر او بود بر خلقان عرض نماید و اقامت احسان خود کند بر ایشان و بعد از آن
گفت غرض خدای نه رنج مکلفانست بلکه غرض وی آنست که از عبادت بمنزلتی عظیم رسند که حکمت مقتضای
آنست که بدون آن ایشان بان منزلت نرسند پس ایشان را تکلیف کرده تا بتحمل مشقت عبادت ناچیز از آن مستحق
نعمت دائمی جنت شوند و این غایت کرم او سبحانه است فتعالی الله پس بزرگست و برتر از آن که به
عبث آفریند یا از آنکه ولد و شریک گیرد الملک الحق پادشاهی که سزاوار است که ملک مطلق باشد و
ماعدای او مملوک بالذات و مالک بالعرض یعنی پادشاهی بحقیقت و سزا اوست نه غیر او لا اله الا هو
نیست هیچ معبودی مستحق پرستش مگر او چه ماعدای او عبیدند رب العرش الکریم آفریننده عرش بزرگ
که محیط است بجمیع کاینات و نازلست از آن قضایا احکام خیرات و برکات علی الوجه التمام و لهذا وصف آن
کرده بکرم و گویند که هیچ هرگاه صفت جماد باشد یعنی حسن است یعنی عرش چه آن نیکو و کثیر الخیر است
و من یدع و هر که بخواند یعنی بپرستد مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر را که لا برهان
له هیچ حجتی نیست مر پرستنده را به بپرستش آن اگرچه ماسوای او سبحانه الهه باطله اند و مستلزم
عدم برجواز پرستش آن فانما حسابه پس جز این نیست که حساب عمل آنکس و مکافات کردار او عند ربه
نزد پروردگار اوست یعنی معرفت مقدار عذابی که وی مستحق آنست نزد او سبحانه است پس او را بر آن عمل
شنیع پاداشی خواهد داد و بجزا و سزا خواهد رسانید انه بدرستی که شان و قصه اینست که لا یفلح
الکافرون رستگار نشوند ناگرویدگان افتتاح این سوره بتقریر فلاح مؤمنانست و ختم آن بنفی
فلاح از کافران پس رسول خود را میفرماید باستغفار و استرحام برینوجه که و قل و بگوای محمد
رب اغفر ای پروردگار من بیامرز مرا در ترک مندوب یا امت مراد دار بگناه معصیت و ضلالت
و ارحم و ببخشای بر من یا بر بندگان مؤمن برحمت واسعه خود و انت خیر الراحمین و تو
بهترین رحم کنندگانی آورده اند که عبد الله مسعود روزی ببیماری مبتلا شد و آیه افحسبتم تا آخر سوره در
گوش او خواند فی الحال از آن بلا و مرض نجات و شفا یافت و بصحت و سلامت از جای خود برپای خاست
این خبر برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسید عبد الله را طلبید و گفت چه در گوش او خواندی گفت
این آیتها را رسول صلعم فرمود که بخدایی که جان من بامر اوست اگر بنده از سر یقین بر کوه خواند انکوه
از جای برود سورة النور سبع و اربعون آیه مدنیه ابی بن کعب از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده که هر که سوره النور بخواند حق تعالی بعدد هر مؤمنی که بوده و خواهد بود تا بقیامت ده حسنه
برای او بنویسد و نیز ابو عبد الله در صحیح خود باسناد خود از رسول خدای صلعم نقل کرده که آنحضرت گفت
زنان را بر غرفها منشانید و ایشان را خط نوشتن میاموزید بلکه چرخ رشتن و سورة النور تعلیم ایشان
کنید و عبد الله مکان ابا عبد الله صلوات الله علیه روایت کرده که مالها و زنان را بحصن حصین خود در آرید
بقراءت این سوره پس بتحقیق که هر که این سوره در هر روز یا در هر شب بخواند هرگز از اهل بیت او زنا صادر

نشود

تا از دنیا فوت شود و چون بمیرد هفتاد هزار فرشته تشییع جنازه او کنند و از برای او دعا و استغفار
نمایند تا بقبر در آید و در روز قیامت مغفور محشور شود و بدانکه چون حق تعالی ختم سورة المؤمنین
نمود باینکه بندگان را برای عبث نیافریده بلکه بجهة امر و نهی خلق فرموده افتتاح این سوره کرد بذکر امر و
نهی و بیان شرایع فرموده بسم الله الرحمن الرحیم سُورَةٌ این سوره ایست که از عالم
بالا و بقول ارعلم بالا أَنزَلْنَاهَا فرو فرستادیم آنرا بواسطه جبرئیل وَفَرَضْنَاهَا و فرض کردیم آنرا یعنی
آنچه در اوست از احکام وَأَنزَلْنَا فِيهَا و فرو فرستادیم در او آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن
و واضح الدلالة بر مقصود که آن حدود و احکام است و بیان حلال و حرام لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید شما
پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و اجتناب نمائید و از جمله آن احکام اینست الزَّانِيَةُ زن زنا کننده
وَالزَّانِي و مرد زناکار چون غیر محصن باشد فَاجْلِدُوا پس بزنید ای احکام شرع كُلَّ وَاحِدٍ
مِّنْهُمَا هر یکی از آن هر دو مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه با این حکم و این حکم مخصوص است بانکه محصن
نباشد چه حد محصن رجم است باجماع فقها و جلد عبارتست از ضرب جلد نه لباس بر وجهی که الم آن بر
لحم تعدی نکند و مراد بمحصن مردیست که او را زوجی باشد یا بملک یمین که صبح و شام با او مباشرت
تواند کرد بدون مانعی و محصنه زنیست که او را زوجی باشد بعقد دائمی که صبح و شام بر او اتیان نماید
و زنا که موجب حد است عبارتست از وطی مرد عاقل و بالغ در قبل یا دبر بدون عقد و ملک الیمین
و شبهه با علم تحریم و اختیار و حکم زنا ثابت میشود باقرار کردن چهار بار در چهار مجلس و یا بشهادت
چهار مرد عادل یا سه مرد یا دو زن بر معاینه ولوج ذکر در فرج یا دبر زن کالمیل فی المکحلة و اگر زیر این
گواهی دهند هر یکرا هشتاد تازیانه باید زد و شهادت نسا بدون رجال ثابت نمیشود اگرچه زیاده از هفت زن باشند و نه بشهادت
مردی و شش زن شرطست توارد شهادت شهود بر فعل واحد و زمان واحد و مکان واحد و باقی احکام و متفرعات آن در
باب حد زنا در کتب فقهیه مسطورست و اکثران در منهج الصادقین مذکور آورده اند که در دیگر روز پنج کس را بحضرت امیر المؤمنین
آوردند و بزنا بر ایشان گواهی دادند فرمود که یکی را رجم کردند و دیگری را حد زدند و شخص دیگر را نصف حد زدند
و کس دیگر را تعزیر کردند و شخص دیگر را رها کردند گفتند یا امیر المؤمنین قضیه یکیست و تو پنج حکم مختلف کردی جواب
داد که اگر قضیه یکیست اما احوال مختلف است آنرا که رجم امر نمودم مرد محصن بوده و بر محصن رجم است باجماع و سنت
و آنرا که حد زدم غیر محصن بود و بر غیر محصن حد است و آنرا که نصف حد زدم بنده بود و بر بنده نیمه حد آزاد است و آنرا
که تعزیر فرمودم کودک بود و بر و حد نیست بلکه ادب کردنست تا دیگر مرتکب این امر نشود و آنرا که رها کردم دیوانه است
و بر دیوانه تکلیف نیست بعد از آن حق تعالی بجهة مبالغه در اقامت حد بر زانیه و زانی میفرماید که وَلَا تَأْخُذْكُم
و باید که فرا نگیرد شما را ای ائمه و حکام شرع بِهِمَا بر مرد و زن زناکار رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ مهربانی و شفقت در حفظ
دین خدا و یا در طاعت او و یا در حکم او که آن اقامت حد است بر وجه مامور یعنی بجهة رافت و مرحمت شما بر زانیه
و زانی تعطیل حدود الهی میکنید و در ضرب حد مساهله و مسامحه نمائید إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ اگر هستید که گرویده اید
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز قیامت چه ایمان بخدا و روز جزا مقتضی جد است در طاعت خدای و اجتهاد در اقامت
احکام و حدود او و از اینجا معلوم شد که حفظ دین خدا و اقامت احکام و حدود آن از لوازم ایمانست و این مبالغه

بجهة حفظ نسب است در دین و مرویست از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای گروه
مردمان از زنا بپرهیزید که در وی شش خصلت بداست سه در دنیا و سه در آخرت اما آن سه که در دنیاست
آنست که آبروی ببرد و درویشی آرد و عمر را کم کند و آن سه که در آخرتست آنست که موجب خشم خدا شود و
مستلزم بدی حساب و جاوید بودن در آتش دوزخ بانواع عذاب و از آنحضرت مرویست که در روز قیامت
حاکمی را بیاورند که یک تازیانه را از حد کم کرده باشد و او را گویند که حد الهی را چرا ناقص کردی گوید بجهة
شفقت و مرحمت بر بندگان تو پس گویند او را که تو رحیم تر بودی بر ایشان از من آنگاه او را بدوزخ امر نماید
و والی دیگر بیارند که یک تازیانه را از حد زیاده مقرر زده باشد و با و عتاب کنند گوید بجهة آنکه تا بندگان
باز ایستند از معاصی تو پس او را امر کنند بدوزخ بعد از آن بجهة زیادتی رسوا ساختن زانیان امر
میکند که وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا و باید که حاضر شوند در وقت عذاب زانیه و زانی یعنی در زمان اقامت
حد بر ایشان طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ گروهی از مؤمنان تا تشهیر یابند باین عمل شنیع و دیگر مرتکب این عمل
فضیح نشوند و قید مؤمنین بجهة آنست که تا اقامت حد مانع کفار نشوند از اسلام آوردن و فقها را
در عدد طایفه خلافست از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که اقلها واحد کمترین طایفه یکیست و
مجاهد و ابراهیم نیز برآنند و در مجمع آورده که ابن عباس نیز برین قولست و نزد عکرمه اقل آن دو است
و بمذهب زهری سه و نزد حسن بصری ده و در روایتی دیگر از ابن عباس کمتر از چهار کس جایز نیست که حد
زنا بآن ثابت میشود و قول باقر صلوات الله علیه اقویست بجهة صحت اسناد آن و مؤید اینست که فرقه
جمع است که اقل آن سه است و طایفه بعضی از فرقه است پس یکی کافی باشد آورده اند که مرثد غنوی
که یکی از صواحب رایات بود در خرابات نشستی تقبل میکرد که هر که او را بخواهد مؤنت آنکس را
بالتمام کفایت کند مؤمنی خواست که بدین طمع نان خود را بجهة سازد قصد نکاح وی کرد حضرت
عزت بجهة آنکه مسلمانی بدنام نگردد آیه فرستاد که الزَّانِي مرد زناکار لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً نکاح نمیکند
مگر زن زنا کننده را أَوْ مُشْرِكَةً یا زن شرک آرنده را وَالزَّانِيَةُ و زن زناکار لَا يَنكِحُهَا
بنکاح نیاورد او را إِلَّا زَانٍ مگر مرد زنا کننده أَوْ مُشْرِكٌ یا شرک آرنده و غالب آنست که مایل
بر زنا رغبت ندارد در نکاح زن صالحه و صالح رغبت نمیکند در فاحشه چه جنسیت الفت را انسبست و
مخالفت در صفت موجب نفرت است و در تبیان آورده که زنان زانیه از یهود یا مشرک در خانه
خرابات نشستند هر یک بدر خانه خود رایتی نصب کردندی و مردم را بخود دعوت نموده اجرت گرفتندی
ضعفای مهاجرین که مسکنی و عشیره نداشتند و از تنگدستی اوقات بر پریشانی میگذرانیدند و داعیه کردند
که ایشانرا بنکاح در آورده و کرایه نفس از ایشان گرفته بر عادت جاهلیت معاش گذرانند حق تعالی باین آیه
منع ایشان فرموده وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ و حرام کرده شد تزوج بزناکار خواه مرد و خواه زن عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
بر گرویدگان بجهة تشبیه بفساق و تعرض بتهمت و طعن در نسب و تسبب بدی گفتار مردمان در
حق ایشان و غیر آن از مفاسد و اصح آنست که این نهی نیز نهی است نه حکمی پس نکاح منسوخ باشد و
گویند معنی آنست که بر مؤمن واجبست که نفس خود را نگاه دارد از آنکه عادت او این باشد که همیشه
بنکاح زنان زانیه رغبت نکند و بنکاح زنان صالحه اقدام نماید و بعد از ذکر حد زنا بیان حد قذف